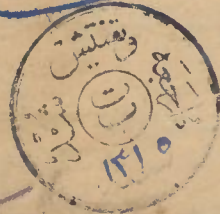
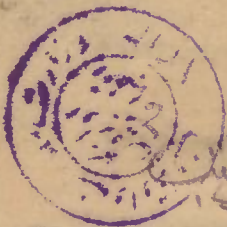


٢٩٦٤

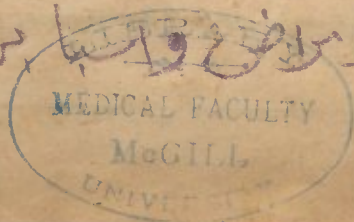


مجموعه مشتمله على كتابين

(١) جلاء العيون في طب العيون لحكم سليم
الفاضل حكيم ناصر الدين شاه بين فيه
آراء الاطباء ورأيه الخ وهي مهور

(٢) مفتاح الخواص ناخري لم ايضا

(٣) قواعد الامراض واسبابها بمسالمة ايضا



بده رساله قدسيتها و انما حکيم شليم
فلكي و ستماء بجلاله العيون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله و عترته المعصومين
المكرمين الى يوم الدين **الما بعد** چون تا پناه مرتب الحاقان حکيم پولاک نسوی
که معلم اول طب و جراحی در مدرسه دارالفنون بوده و علوم فرنگیه طب و جراحی را بر حجت
تام در ایران منتشر کرده علاوه بر کتاب جراحی خود در علم کمالی نیز رساله مفید سحبه
تلاذه خود تصنیف نموده ولی بجز عمل ید و معالجات جراحی **لعلاج** و مکرکها موثقه در آن
رساله پرداخته بود و معالجات کمالی طبی را بش کردان **تقیه** خود سناد شفای بسیار
کرده لهذا این چاکر در بار فیض کنیز معدلت دستور اعلا حضرت قدر قدرت فک رفت بگذرد
شوکت سلیمان حشمت ملک طینت قضا زمان قیصر پاسبان ظل الله سبحانه و عجمه

ابن اللطاف روحی و روح العالمین فراه سلطان ابن سلطان و الحاقان ابن الحاقان **نادر الدین شاه قاجار** ابن

دوام آنه ملکه و اید الله سلطانه حکیم شلیم فلكي بر خود اللهم لازم دهنتم که رساله در علم
کمالی از قرار معالجات مجربه بطیه که از عمل ید بی نیاز بود مرتب نمایم تا ما شاکردان

خود و معلمین لایحه که بعد از رجعت عالیه حکیم یولاک بوطن خود از عدم مری کامل دست
 رسی بعمل بجراحی و کالی ندارند متفق دهره مند کردند لهذا بدستاری میرزا محمد تقی کاشانی
 که بنکوترین معلمین مدرسه مبارکه است و ایم برتوالی امام ولیایی در نزد حقیر مشغول تحصیل علم
 و عمل طب بوده بساعتی را آسوده کی بجهت خود داد ننموده این رساله را با انجام
 رسانیده و موسوم نمودم **بجمله الحیون** که مشتمل بر سبب و احوال التوفیق

و این رساله مشتمل بر سه جمله

جمله اولی در بیان امراض آلات و نسوج حافظه عین

جمله دوم در بیان امراض مقله

جمله سوم در بیان امراض مزاجی عین

جمله اولی

در بیان امراض آلات و نسوج محافظت کتده عین و این جمله منقسم گردد بر دو جزء

جزء اول در بیان امراض آلات و نسوج خارجی عین

جزء دوم در بیان امراض آلات و نسوج مابین مقله و خیره او

جزء اول

در بیان امراض آلات و نسوج خارجی عین و این جزء منقسم شود بر سه جزء

فقره اولی

در درم مفرد عامی جنین

بد آنکه اولاً باید دانست که درم جنین متفاوت است از حیثیت متلا شدن جمع نسج
یا بعضی از درم بورم بدین نوع که اگر درم جمع جنین را متلا سازد بدون تصرفات مزاجی
این قسم درم را بورم مفرد عامی جنین موسوم نموده اند اما چون سطح خارجی جنین مبهائی
متلائی بورم کرده مرض را بمبارک نماید جنین نام گذارند و چون بخصوص موضع از جنین
که کلبه و معد را پیشانند متلا بورم خود مرض را با درمبارک نام آبر کوبند و هر کله درم
در غده جنین بوده به درم غده جنین موسوم است و ازین جمله است درم جنین
اطفال تازه تولد و چون درم در موضع صغیری از جنین حادث شود اطباء او

شروع

شعیره خوانند

اما درم مفرد عامی جنین

در این حالت اما س با جرمه و تمدد و حرارت ملین و ج شدید از کنار خارجی جنین آید نمود
تجویز یا بسبب عدم در کل جنین سرایت کند و مریض یا طیب حساس ضربان در جنین نماید و در
و پنی خشونت حادث شود و حرکت مقله بدون حساس بوجه شدید ممکن نشود و مریض از روشنی
خائف بود با حدوث عطفه که در هر عطفه و ج شدیدتر گشته و سرایت بجمع اس نماید

بطور طبعی یا غیرت
ص

اگر اوقات با این علامات حمی درمی موجود باشد و حمره آماس زیاد تر گردد
 مایل بقهوه یا بنفشه گردد ولی صلابت ادقین شود و وجع لیمی در خارج پدید آمده در باطن
 در عمق محسوس گردد * و درین حالت شرح دمه که سعدوم کشته بود مجدداً حادث
 شود با احساس ثقل و بردت در مقله * و بتدریج حمره نوک آماس مبدل بصقره و اما
 لین کشته و ادرلس محل وجود ریم معین گردد *

و چون از ابتدا معالجات لایقۀ نمایند و ریم تحلیل رفته و نقصانی در اعمال طبیعی خفن حاصل
 نگردد و ریم حاصل نشود * ولی چون معالجه مفید نشود و حمای درمی عمومی ظاهر شود احتمال
 حصول ریم و ^{خفگی} ~~بطلان~~ خواهد بود * اما چون ^{غالباً} حادث گردد خوف کلی است
 بر سرایت ^{غالباً} ~~بطلان~~ نسوج عین و در هر صورت بعد از بروز ^{غالباً} ~~بطلان~~ اقلایین

حرکتی با جن متقلب جانب خارج در باقی ایام عمر خواهد ماند * و در صورتی که ریم
 طبعی حاصل گردد بدون حدوث ^{غالباً} ~~بطلان~~ امید کلی بر آن است که بخوارانندک صعوبت در حرکت
 بطن علی دیگر باقی نماند * اما چون ریم از حالت طبعی خارج شده اکالیته در او حادث
 شود احتمال کلی بر آن است که مجرای دمه فاسد و ضایع شده دمه ستم از روی خفن
 سیلان نماید یا آنکه سبب فاسد شدن نسج خفن از خارج یا داخل مادام البصر خفن متقلب
 بنساج یا داخل ماند * بد آنکه تا حالات درم مرضی بوده باشد استعمال مردهات از خارج
 فقط

چون وضع خرقه سلوله با باره مفرد یا مخلوط با سکنجبین مفید خواهد بود ولی چون حمای عمومی
عارضی گردد از قرار صحت مرض و مزاج علیل باید زقار نمود و رجوع نمود بحال عمومی ضد دم
و چون آلات تغذیه در حالت صحت بوده باشد استعمال مسهلات قویه مفید خواهد بود

و چون طبیب قطع بهر سبب که استهای این علت بدون ریم ممکن نخواهد بود ادویه عمد کھسول
ریم استعمال نمایند مانند اضده طینه و طلای مطبوخ برز البنج و کوکنار و تخم مطبوخ زعفران
و بعد از آنکه دمل حادث گردید مخصوص در جن اعلی اکثر بدون ضرر لایحه در هیئت جن منفرجه

ولی در صورتی که مرض مایل شود یکی از ماین یا جنین اصل عین طلائیم بود و درین صورت
مفید است که کمال دمل بمحضه از قرار زقار الیاف عضله مدور منفرجه نماید

از ملاقات نمودن طبیب نوآوری در جن حاصل گردیده باشد استعمال یدیه موقوف است
بجراح حاذق تا مجرای از فایز برادر فرج ریم حاصل کنند یا دمان تفریح را که سازد

اما چون ^{غما} درین علت موجود بود در مرض غذای عمومی و سریع الهضم و ادویه قویه
محر که چون اگر ترکی و شراب عتیق و مطبوخ پوت کته که میل نماید و از خارج طلاء و تفصیل

نماید یا مطبوخ پوت درخت مازو و پوت کته کته صفت طلاء بگیرد پوت کته کته چهار ^{مثقال}
روش در فاصل نیم مثقال جوش نیده در صد مثقال آب تا نصف شده صاف نموده و مخلوط

مادو مثقال عرق کافور و بر موضع طلاء نمایند

درین علت موجود بود در مرض غذای عمومی و سریع الهضم و ادویه قویه
محر که چون اگر ترکی و شراب عتیق و مطبوخ پوت کته که میل نماید و از خارج طلاء و تفصیل
نماید یا مطبوخ پوت درخت مازو و پوت کته کته صفت طلاء بگیرد پوت کته کته چهار
روش در فاصل نیم مثقال جوش نیده در صد مثقال آب تا نصف شده صاف نموده و مخلوط
مادو مثقال عرق کافور و بر موضع طلاء نمایند

در صورتی

مثقال

فقرة دوم

در باد مبارک خفین که بر لبه بلفاروف تالیست اری زیلاز

نامند

بدانکه در این مرض هر دو جنس مبتلا میگردند با ماس غیر مجود و شفاف اصفر مایل بحرمت که اکثر اوقات
تعدادی از صورت و جبهه را نیز فرو گیرد با این علامت مخصوصه که نفس را نکشت نجره معدوم
شود و اندک اندک اما س طرف جنس لیه نهر ساند * این مرض با قلت و وجع عدم

ضربان و قله حرارت بود ولی ترشح دمعه و بلغم غشای مخاطی بسیار بوده باشد *

و این علت چندان سبب در بدن ندارد مگر اینکه معالجه غیر لایقه نموده شود و درین صورت

جنس باسانی مبتلا نماند ^{نمی تواند} * و این علامات مذکوره در درجه اول موجود است اما چون

حمزه و اما س افزون تر و حرارت و وجع فانی شوند مرض ابتدا بدرجه دوم خواهد نمود

با ترشح رطوبت غلیظه که بواسطه تاثیر هوا خشک گردیده بمبدل نعلس شود *

اغلب سبب حدوث این مرض تاثیر و تصرف هوا و گردیدن زنبور و امثال است *

بدانکه تقدیمه المرقه این عله اکثر اوقات بیدت و در اشخاص قوی المزاج اغلب در دم

بدن انتقال بدرجه دوم تحلیل رود اما چون بدرجه دوم رسد این مرض باسانی عود

تخصیص در اشخاص ضعیف اینیه *

درد در موضع لضع باقی مانده باشد شود که برخی اوقات صورت غانقرا با کرد
 در درجه اول پارچه گرم خشک و یا کما مسخ مرکب از بانونه
 کل اقطی بالتسوی یکدیگر و دقیق با قلاب و جراحی با کما در کافور متوق مفید بوده و در اصل
 انیمون معنی بمقدار قوی و انیمون معنی حجته زیادتی تقریب نیکوت
 چون دلی حقیقی ظاهر گردید معالجه نماید از قراری که در قره اول بیان نمودم
 در درم غده خفین که نبرانه **بلفاروت** و **دلیت کلان** و **دولر**
 و هم **بلفاروت** و **بلین تری**
 و هم **بلفاروت**
 و هم **لیستود**
 نامند

درد در موضع لضع باقی مانده باشد شود که برخی اوقات صورت غانقرا با کرد
 در درجه اول پارچه گرم خشک و یا کما مسخ مرکب از بانونه
 کل اقطی بالتسوی یکدیگر و دقیق با قلاب و جراحی با کما در کافور متوق مفید بوده و در اصل
 انیمون معنی بمقدار قوی و انیمون معنی حجته زیادتی تقریب نیکوت
 چون دلی حقیقی ظاهر گردید معالجه نماید از قراری که در قره اول بیان نمودم
 در درم غده خفین که نبرانه **بلفاروت** و **دلیت کلان** و **دولر**
 و هم **بلفاروت** و **بلین تری**
 و هم **بلفاروت**
 و هم **لیستود**
 نامند

درد در موضع لضع باقی مانده باشد شود که برخی اوقات صورت غانقرا با کرد
 در درجه اول پارچه گرم خشک و یا کما مسخ مرکب از بانونه
 کل اقطی بالتسوی یکدیگر و دقیق با قلاب و جراحی با کما در کافور متوق مفید بوده و در اصل
 انیمون معنی بمقدار قوی و انیمون معنی حجته زیادتی تقریب نیکوت
 چون دلی حقیقی ظاهر گردید معالجه نماید از قراری که در قره اول بیان نمودم
 در درم غده خفین که نبرانه **بلفاروت** و **دلیت کلان** و **دولر**
 و هم **بلفاروت** و **بلین تری**
 و هم **بلفاروت**
 و هم **لیستود**
 نامند

در پیر زمان اورا بر بان لایینی **افعال میا** و **تولارم**

موسوم نموده اند و بعضی از اطبا از آنجهت که ستمرا رطوبت مائی از او ترشح میشود اورا **ورم مائی** عین خوانده اند چون شدت ورم مانع از ترشح و معه کرده اورا **ورم چشم خشک** گویند و بعضی از اطبا شبیه گردیده است بوری که سبب او مخصوص باشد مانند **جرب و خنازیر عین** و بدانکه درین مقام ورم خاص ضد در ا ملاحظه می نمایند و ورم طلحه **جفن** را در **نقره ششم** بیان خواهیم نمود و در صورتیکه **ورم غده جفن** مرکب بود با حالات مزاجیه علامات و علاج اوسته

تعریف و تشخیص و علاج حالات عمومی بدن است بجهت در جمله سیم خواهد آمد
پس بدانکه رفتار ورم ساده غده جفن از استقرار بود که باطله شدید ورم اقی یا در تمام کنارانی
جفنین اما سبب بجز باصلابت و وجع و شس حاصل میشود باشد ترشح و معه حریف
که در حرافه بطریقی باشد که کنار جفن را مانند اکالات نماید تا بعد و چون ورم بسیار
شدید گردد و سرایت بطبقه طلحه مقله نماید ترشح و معه با لمره سا فکشته ششم سبوت
بهم رساند و مریض چنان گمان نماید که ریک در چشم او رفته و بواسطه شده خوف از وجع
مریض مایل بافتاح جفن نباشد

و اگر زقا در وجه اول بدین طریق است دل برخی اوقات بواسطه سرعت زقا مریض در وجه اول حسرت نماید
که لطیب نتواند رجوع نماید و مریض بدرد دوم رسیده در آنوقت رجوع لطیب شود

در پیر زمان اورا بر بان لایینی افعال میا و تولارم
موسوم نموده اند و بعضی از اطبا از آنجهت که ستمرا رطوبت مائی از او ترشح میشود اورا ورم مائی عین خوانده اند چون شدت ورم مانع از ترشح و معه کرده اورا ورم چشم خشک گویند و بعضی از اطبا شبیه گردیده است بوری که سبب او مخصوص باشد مانند جرب و خنازیر عین و بدانکه درین مقام ورم خاص ضد در ا ملاحظه می نمایند و ورم طلحه جفن را در نقره ششم بیان خواهیم نمود و در صورتیکه ورم غده جفن مرکب بود با حالات مزاجیه علامات و علاج اوسته

کلیج نمودن طرف راست
باید استیاده در که در لطیف است
در آن معنی است بازه تکرار کنند تا نازک آید
و این عمل را با شستن صورت و جفین در آب سرد
فایده بسیار دارد در سینه و جفین و در تمام
از آنکه در چهار جگه در آن طرف ورم
را نگاه داشته جمع فایده بسیار است
در آن طرف که در تمامه ریک است
و در آنجا که در تمامه ریک است
و در آنجا که در تمامه ریک است

در وجه اول حسرت نماید

درین درجه دوم سدایح خشونت و کله و نخس معدوم شود و تعدد شروع نماید به شرح
نمودن رطوبت بلغمی غلیظ که مرکبان و جنین را بسلاک مطلق نماید و ملامت کلی اما منموده
و گنارهای جنین را بواسطه اکالیته رطوبت فاسد ساخته و مرض راشیه مازد بجزب
عین ولی علامت مخصوص درین مرض شدت نمودن علامت بفاصله سه یا چهار ساعت
بعد از غذا که زمانی بود که غذا شروع نماید مکیوس شدن ❖

و این مرض متداول است در اشخاصی که در هوای ردی و متعفن توقف مینمایند بخصوص
در باغین ❖ این مرض در جمیع انسان و صنف برز مینماید ولی در اناث بیشتر
عارض گردد ❖

تندمه العرقه این علت را در اناث نباشد مگر آنکه بواسطه معالجه نالایق نتایج رود
عادت شود ❖ از آنجمله در صورتیکه سیلان بلغم ریوی شکل عارض گردد برخی اوقات
ممکن است که مرکبان بواسطه استرخا جنین متقلب بجانب داخل شود و مورث علل متفاوته
گردد و یا آنکه بسبب اکالیته رطوبت بلغمی که جنین متاثر گشته و بعد از آن التیام
غیر طبیعی در آنها پیدا آید ❖ و چون بواسطه اکالیته از رطوبت مذکوره جنین التیام پذیرفت
شود که بعضی اوقات مانع از اینست طبیعی خارج گردد و جنین اعلی بواسطه نقل خود مسمود
بجانب مفل گشته مورث بدشکل چشم شود ❖ و چون سیلان بلغم شدید را بواسطه ادویه

قافیه تجلی نماید اکثر سوء احوال در باقی عمر ماند

و چون مریض در درجه اول بطیب رجوع نماید اکثر وضع رخاوه ببلبله باب سرد بانند
سد که بر موضع علیل کافی خواهد بود بر تحلیل کردن مرض ولی چون ترشح رطوبات بلغمی
ظاهر گردید بهترین معالجات آن است که روزی چهار الی شش مرتبه چشم را بدین مرکب
تغییل کنند و بعد از تغیل خشک نمایند **صفت مرکب** بگرداند دارا شکنه یک کدم
الی یک کدم و نیم کلاب سی و شش مثقال لعاب به دانه بیجده نخود تعفین افیون دوازده
نخود یاروزی سه الی چهار دفعه چند قطره ازین نسخه در چشم قطور نماید بگرداند دارا شکنه
شش یک کدم تعفین افیون سی قطره کلاب سه مثقال

و چون اطراف جن بواطمه اکالیبت بلغم فاسد و متماکل گردد بهتر است که رجوع شود بدین
که نسخه اوزانها قرار است بگیرند مرهم ساده سه مثقال

ترانه

پله روح یکمثقال و نیم کل ازسی یکمثقال و نیم زینق ایض بیجده نخود و در طفل اجزائی
قافیه نسخه را مکرر مرهم ساده را بیشتر نماید و چون بعضی اشخاص بواسطه استعداد
مخصوص ادویت در آنها مضراتی افتد مانند آنکه مکه او را زیاد کند یا حمره او را شدید
نماید در آنها مفید بود استعمال **سنگ خدائی** از قرار این نسخه بگیرند شوره چها قلمه

است در کنار وزاج نفید از هر یک شانزده جزء و در بوتیه جمعا را دویب نماید و در جان دویب

باز هم

صفت تعفین افیون

بگرداند دارا شکنه یک کدم
الی یک کدم و نیم کلاب سی و شش مثقال
لعاب به دانه بیجده نخود تعفین افیون دوازده
نخود یاروزی سه الی چهار دفعه چند قطره
ازین نسخه در چشم قطور نماید بگرداند
دارا شکنه یک کدم

بگرداند دارا شکنه یک کدم
الی یک کدم و نیم کلاب سی و شش مثقال
لعاب به دانه بیجده نخود تعفین افیون دوازده
نخود یاروزی سه الی چهار دفعه چند قطره
ازین نسخه در چشم قطور نماید بگرداند
دارا شکنه یک کدم

اضافه با کتله کا فز مسجوق کچر و با میلی ^{زنگنه} بهم زده در روی سنگ مرمری روز نذات
 منعقد گردد و ازین سنگ مذکورده الی پانزده گندم درسی و شش الی نجاه مقال
 آب مخلول و یکمقال عرق کا فز با اضافه نموده طرف خارجی خفین را روزی سه
 الی چهار مرتبه تغسیل کنند چون مرض رو به بهبودی نماید روزی یک الی دو دفعه کافی است
 * چون مرض زیاد مزمن گردد با عدم حکم مفید پاش در اینصورت مطبوخ یکمقال
 پوست درخت بید و یکمقال ریوند خینی در پست و پنج مقال آب که انقدر سوجش نذات
 شود بعد از آن صاف نموده و در مصفای آن و لغایت رخیب نیده در صبح و شام روی موضع مالد
 بعد ربع ساعت نگاه دارند * و همچو ما باید دانست که هیچک ازین زنج ^{نمونه} مذکورده سرد نباشد
 استعمال نموده و بجهت گرم نمودن آنها بهترین انواع است که ظرف دو اراد در میان کاس
 آب بسیار گرم بگذارند تا برودت دو استنک شود *

در تغسیل
 عصر بخانه کتله ن کند

و برخی اوقات شود که با وجود این تدبیرات معالجه نشود و تقریح در کنار خفین عارض گردد
 و درین صورت لازم است که طیب اصطلاحی نماید بجهت آنکه احتمال قوی تر است که علت بسته
 برد است مزاجی بوده باشد و در این زمان علاج موقوف است بدفع رده است مزاج *
 و چون علت موضعی نقطه بوده باشد بدون تصرف مزاج در وقت انقضای او منافع کمی
 حاصل شود از مرهم **لیمونی** که بدین صفت ترکیب شده باشد که پذیرش خالص

رنیه ی

یکمقال

شده عروق شریه حفن اعلیٰ شبیه بخطوط قرمز نمایان شود. و چون درین حالت
 چشم را با نافتا ترغیب نمایند و بعد از آن جبین را با دست با زخمه سیلان در محلف
 اللون عارض کرده از قرار صحت درم خواه سبز خواه زرد خواه محطط بخطوط و درم خواه
 بخونابه. اما مصله قسمی از بلغم پوشیده بود که بدین واسطه تشخیص نسوج او را نتوان نمود
 و چون چشم را با دینک تر با حیاط زیا و تغیب نمایند از دو حالت خارج نخواهد بود
 یا ملتحمه مصله سالم است و بغیر از حمزه عطلی در او نیست یا آنکه ملتحمه مصله مانده ملتحمه حفن ملبلا بود
 شدیده کشته و قرینه را بطریق پنهان نموده که اجرای داخلی چشم را به سبب تشخیص نتوان
 و در این زمان اتفاق افتد که در صین باز نمودن چشم حفن اعلیٰ بواسطه اماس شده یا بعد از
 انفتاح بحالت خود باز نگردد و در خارج منقلب بماند درین صورت باید سعی کلی نمود که در
 بواسطه فاش رباگشت ابهام و سبب بیه بحالت خود باز گردانیده تا عادی بدین حال شود و در
 باقی عمر بماند.

و چون تدریج صحت درم خفته یا بد تر شرح ری مجده المبعی گردد چون ابتدای مرض و بالا
 شفا حاصل شود با سیلان دمعه.

اما چون درم سردیت با جراف نموده و بعین برفته باشد اگر در انتهای مرض ملتحمه
 باقی نماند مگر لکهای قرینه که اغلب اوقات بخودی خود تحلیل روند ولی در صورتی که درم بعین

سرد است نموده و ریم بسیار متزشج کرده باشد قرنیة از شده ضغط و ریم طبقات
 خود را مانند فلن ساخط کرده و مشق کرده **نقق عینیة** عارض کرده و چون بعد از آن
 نیز در دم بخت خود باقی ماند بسیار اتفاق افتد که جمع رطوبات چشم خارج گشت **خور عین**
 حادث کرده چنانکه از تصویر اول واضح گردیده **❖** و چون چند موضع از قرنیة مشق کرده **عینیة**
 نیز از این شکافهای متعدد خارج کرده حالت مخصوصی در چشم ظاهر شود که او را بابا تو
 مانند **❖**

در چند این علت اغلب در ابتدا یک چشم را قهلا سازد ولی در چشم دوم نیز بواسطه سرایت
 بزودی عارض گردد **❖**

و بعضی اوقات قبل از تغییر بلغم سبالت ری **سیلان دم** از چشم حادث شود
 بلکه مکرر این نیز بروز می نماید و این حالت از جمله عوارضات جیده است بجهت آنکه اکثر اوقات
 دیده شده که درین حالت بدون کثرة نتایج ردیه بزودی صحت پذیرفته

اما **الاسباب** بدانکه این علت اغلب یافت شود در اطفال ضعیف اینیه یا **ضعف**
 دوران اطفالی که قبل از نه ماه متولد گردند و در اطفالی که والدینشان هنگام حمل در منزل **رطوبتی**
 سستی نموده باشد و اطباء بر آنند که این مرض عمومیت دارد در اطفالی که والدین آنها در حین تولد
 مبتلا بسوزنک غیر مسری بوده باشد و بسیار بارد است و در صورتی که مادر مبتلا بسوزنک

سیفیلیسی بود ❖

اما تقدّمه **المعرقه** در صورتی که مرض در جفن نقطه باشد چندین ردی نخواهد بود

بدلیل آنکه نتایج این مرض یا لکه قرینه است که اکثر نخودی خود تحلیل رود یا انقلاب جفن

اعلی است بجانب خارج ❖ دل چون مرض ملتحمه مقله را نیز مبتلا سازد و قرینه منقرض گردد

بسهولت اتصال غیرطبیعی مابین قرینه و غبیه ظاهر شود باکدورت قلیل یا کثیر که مانع از انضمام

گردد ❖ و چون در هنگام حدت و دم قطعه عظمی از غبیه یا جیح غبیه بدون منفرکت شدن قرینه

اتصال غیرطبیعی با قرینه بهم رسانند در صورت اول **استانفیلیم**

ناقص در صورت دوم **استانفیلیم تام** حاصل خواهد آمد چنانکه در **تصویر**

دوم و سیم معین میشود ❖ و چون در هنگام حدت و دم قرینه در چند موضع منقرض و در طبقات

عین از خارج گردد عوض مقله جسمی سفید بدن ترتیب باقی ماند و جفن بجانب داخل

متصل شده **مخور عین** عارض شود ❖

اما **العلاج** در صورتی که از ابتداء رجوع بطیب شود و این بسیار آرد است باید بدون

تأمل بمعالجه ضد درمی پرداخت شود از قرار مزاج و حدت مرض از آنجمله وضع یک عدد رطل

در ماق اگر فوق کیمه دمه نماید و چون از ابتدا مستمر اخرقه مبلوله آب سرد استعمال

کنند اغلب اوقات بدین معالجه شود و محتاج بمعالجه دیگر کرده تخصیص هنگامی که اسباب

مرض ا ملاحظه نموده رض سوت را نماید بواسطه کلل یا شربت رویند چینی در وقتی که سوت
مزاج موجود بوده باشد و شیر مادر را عوض نمایند در هنگامیکه اگر مزاجی از مادر بوده باشد
تا چون ترشح بلغم شده نماید لازم است که چشم مرضی را روزی چند دفعه بمحلول نیم گرم

سولفات دوزنگ

یک گندم در شش مثقال آب مقطر
یا چند قطره لعاب به دانه تغیل نماید و بعد از تغیل به شمال نرم و نیم گرم چشم را بجا کند پس
بردی چشم وضع نماید پارچه نازکی که بر دهن کا فوراً آوده باشند از آن قرار که در دهن
بازم کا فوراً آبش طایم محلول نماید تا سیر گردد و چون سرد شود از کاغذ صاف نماید و در
مصفاى او را در چشم استعمال کند

و در هنگامیکه ترشح ریخته باشد و لغوات ترینه پدید گردد ضمیمه خواهد بود قطره تغین امون
در چشم روزی یک الی دود دفعه و چون بدین تدابیر ترشح ریخته یابد و بعضی اوقات
از چشم خارج گردد و طعمه مانده صابونی شود بهترین ادویه مرهم **زانه** است که نسخه

ادو رفقه سیم مذکور است و بدانکه درین ایام طبیب معروف **مغوی لا وارث**

نام معالجه مخصوص در جمیع درجات ورم خفین اطفال تازه تولد است

نموده و در مریض خوانده زمان حامله در پای سخت برین

تجربه رساند بدین نوع که در ابتدای معالجه روزی یک دفعه و بعد از آن روزی دود دفعه نام

سوکلی سجوی بسیار نرم را در روی طعمه استعمال کنه و علاوه بر آن هم در صبح و هم در شام
رب نکند مگنل را با لظال بنوشته و بدین نوع معالجه اکثر اوقات مرضی در مدت چهار
الحده روز صحت پذیرند ❖

نقره پنجم

در غیره که اطبای فرنگ او را **مار دیو لوم**

خوانند ❖ و این علقه باشد که در دم قطعه صغیری از جنس بدین نوع که ابتدا با کله داشته
شد و در یکی از کنارهای جنس موضع صغیری از او را بملا بدمل صغیر گرداند چنانچه از **تصویر**
چهارم معلوم است و این درم جزئی مانع از حرکت جنس گشته و بتدریج صلب و **ثقیف**
شود با بودن وجع و بعد از آن حمزه او تمویق و اما سنج خود می گردیده نوک او را هم مال بصفت
ولین شود و همان نوک منقبض شده ریم را یک دفعه یا بتدریج خارج سازد و اما سنج معدوم
گشته و جراحت التیام یابد با بقای اثر جزئی از او ❖

و بجهت تحلیل کردن این قسم از درم در ابتدا که حصول ریم شده است وضع خرقه مبله با آب
یخ یا با سکنجین سرد اغلب کافی می باشد ❖ اما چون ریم در او ظاهر شود باید مبالغه
نمود که بواسطه ضمده لطینه چون مغزنان و شیر و زعفران بزودی شیعه را منقبض نماید
و بعد از آن بخار او استعمال ضمده را تکرار کنه تا مصلحت موضع تمامه معدوم گردد زیرا

سه
آمده

کرد که بیان او در نسخه دهم

که اگر جری صلابت ماند که بجز به **فلا زیان**

قره ششم

در بیان درم ملجمه جن که ادراغ نفاست **اقلمی پال پیرال**

و هم **کثرانک تیوت پال پیرال**

مانند

و این مرض عبارت از درم غشی مخاطی که تحت است جن را و اگر چه اغلب اوقات این درم
 مرکب بود با درم غشی مخاطی مقله بواسطه ارتباط آن سکه کردلی مادر بمقام درم ملجمه
 جن را مفردا ملاحظه نمی نمایند و بتعرف **درم ملجمه مقله** در امراض مقله شروع می نمایند
 اما در خصوص **اسباب** درم ملجمه جنی بدانکه از آنجمله است تاثیر هوای باران در رطب
 و مزاج بلغمی و آتایر این نوع اسباب همین است که درم ملجمه جن عموما مرضی بود
 مزمن بدلیل آنکه از این قبل اسباب مستعد سازد شخص را با امراضی از جنس نرله که طول
 و دوام آنها زیاده میباشد

ابتداء

و چون این مرض مفرد بود یعنی به **درم ملجمه مقله** مرکب نباشد سطح انسی جن مخصوص
 جنس اسفل را محرکه عارض شود و عروق شعریه او که در حال طبیعی غیر نمایان اند بطور
 تقاطع ظاهر گردند و چون عروق بواسطه زیادتی اجتماع دم برآمده شوند مرضی حاصل

یا تذف در چشم نماید و چون در دم موجود باشد شرح ملجمه نیز نیزتر گردد نوعی که در این
رطوبت رقیق و بعد از آن رطوبت بلغمی مریض و بدتر چ غلیظ گشته در ماق اگر جمع شود

❖ چون این قسم درم با شده زیاد بوده باشد ملجمه خن تعدد غلظت بهم رسانند
و از حد خود تجاوز نموده بجانب خارج منتقل گردد در این صورت کمی لین فرنگ این
علت را به **خمریس** موسوم نموده اند و چون درم پشتر تا اثر نماید

بر غدد بلغمی خن نوعی که چون از ماقین نظر نمایند ملجمه خن مانند پوست صاف می دیده شود
اطبای فرنگ این قسم از درم چشم را **اکر انولز**

بلغمی ص

مانند یعنی **دافردانه** این نوع از درم بسیار صعب العلاج می باشد و چون علاج ننند
نسب خن را فاسد نماید نوعی که آماس و صلابت در او حادث و منبسط گشته خن بجانب
خارج منتقل گردیده بدین حالت باقی ماند و مرض مرضی عارض خن شود که ادرا بفراست

مطابق شکل

اکتر پیان خوانند یعنی انقلاب **مرض خن بخارج** که تفصل ادرا
در فقه همد هم از این جزء اول بیان خواهیم نمود ❖

اما **العلاج** چون مرض حاد و مقرون بوج شریک بوده باشد اخراج دم بواسطه
وضع علی ارضف اذن لازم است و چون علامات غلظت دم از مرض معلوم بود فصد صاف
مفید خواهد بود و همچنین معده وضع نمودن رملین را در محلول نمک طعام و نوشیدن

مسهل

سسهل برقی و قطور مطبوعات طینه چون لعاب به دانه و خطمی دهر زمان که بواسطه
یاضن دج هغه و قله ورم نیز معلوم گردید لعابیات را مبدل نماید مجلول یک کدم

سوفات دورنگ

در رخ مشقال آب یا مجلول یک کدم
در سه مشقال آب که روزی دود فعه

نیرات ارژان

قطور نماید ^{نیک چشم} و درین حال نیز قطور از یک کدم زاج سفید مجلول دود و مشقال کلاب
مضیت یا آنکه چهار کدم زاج سفید را با سفید یک عدد تخم مرغ بزنند تا کف نموده و در
به و مجلول کرده بخارج چشم وضع نمایند

ولی چون سطح داخلی جن **دانه دانه** باشد اغلب ادریه مذکوره صحاصل خواهد بود

و چاره نباشد مگر آنکه جن را برگردانند و قلمی از **نیرات ارژان**

یا از استات دو کوپور

مکرر انفاصله دو یا سه روز بگذرد ^{نیکبار} بماند و بعد از آمدن کقطره روغن بادام شیرین
باز در چشم قطور کت و فی الفور چشم را بصبا به مبلبله آب نیچ بپوشانند تا حرارت
محموسه معدوم گردد و علاوه بر این تدابیر باید ملاحظه مزاج مریض نمود و چون ^{طسب}

کمان مزاج خناری بود از فراد قاعده علاج او رفتار نمایند

بآنکه کمالین فرنگ ورم طمحه خنخی را مریض دانند که اصلا ربط بودم **غده خنخین**

بورم غدو جھین **ن**دارد چنانچہ ارتعیش ورم غدو جھین کہ در قوه سیم مذکور
شہ بین کردیدہ **:**

قوه مقومہ
در ورم ماق اکبر کہ بفراسہ اخیلیں

نامنہ **:**

بدانکہ چون این مرض اغلب اوقات مشتبہ گردد بہ ورم کیہ **دمعہ** لہذا علامات
اور اور انچا مفصلا پان میںا نیم **:**

اما علامات در جہ اول کہ عبارت ہت از علامات ابتدای بروز مرض بسیار سہ
بعطامت **عمرہ ماق اکبر** پس بدانکہ در ابتدای حدوث این مرض چون مجرای **دمعہ**
فٹ رندانہ خروج **دمعہ** صعب گردد ذہ تا کیہ **دمعہ** سالم ہت اما س ماق چند ان
صلابتی ندادد ولی چون کیہ **دمعہ** متلا بودم گردد بود **لمس** در تحت اما س **عمرہ**
تکہ شکل صلب معلوم میشود **:** و چون مجرای **دمعہ** سدود گردد پنی از طرف علل
خشک گردد بار کاوہ حس نوعی کہ سبب خرنی عطش کلی عارض شود **:**
اما علامات در جہ دوم در این حال علامات نیرشپہ علامات **عمرہ** جھن
بدین نوع کہ شرح **دمعہ** تبدل ترشح بلغم ریہی شکل می گردد و درین صورت چون
فٹ رجانب انخل ماق اکبر نماید بلغم ریہی شکل بمقدار زیاد خارج شود **:**

و چون این ترکیب گردد بدم تجزای دمعه یا درم کبیه دمعه در این درجه دوم خروج
 جمیع دمعه از خود چشم مستبر بود از خود چنین هم دمعه و هم بلغم ری شکل خارج شود
 بجهت آنکه مجرای دمعه پنی سد است و چون دمعه از مجرای طبیعی نتواند عبور نماید
 دمعه و هم ریم در آن مکان مجتمع گشته بالاخره کبیه دمعه و عظم صدنی را مانده نماید
 بنوعی که ماصور دمعه مادام العر باقی میماند:

اما العلاج در درجه اول و دوم علاج چون علاج حمزه چشم است مشروط بدانکه
 علت ساده و منفرد بود بدون ترکیب او مرض کبیه دمعه یا مجرای دمعه در صورت
 مرکب بودن بر کمال لازم است که چون درم کبیه دمعه تحلیل نرود بزودی او را بواسطه
 اضمه لایقه بریم رساند و هنگامی که بلبس احاس صدمت ریم در او شود بواسطه
 مبضعه او را منبخر نماید تا ریم خارج گشته و در انوضع مجتمع نماید و اصلا بجهت تجربه
 میلی در مجرای دمعه پنی داخل نمایند که باعث ضرورت کلبه خواهد شد و بعد از آن
 دمل کبیه دمعه روزی یکدفعه او را با غافتر که در هر کیمتقال او پنج قطره تعین ایفون مخلوط
 بوده باشد باغات آب دزدک مخصوص چشم را تغیل نمایند و بر روی جرحت تعین
 الوده تعین ایفون وضع کنند تا بقوه لطیفه خود جرحت ایام یا قبه مجرای طبیعی دمعه
 زایل گردد:

فقره هشتم

در بیان جراحات عاده جفن ❖

و این نقوه چون بسکی تابی دارد و بعلم و عمل جراحی و سوسم لهند آئینان او نمی پردازم

نقوه پنجم
در تهج صلب اطراف جفن که بفرانسه اورا **تیلزین**

و هم **تیلما** نامند ❖

و این مرض عبارت است از آمانس مطح یا غیر مطح که با صلابت و عدم حس در کتاف جفن ظاهر شود و اکثر اوقات نتیجه مرض خنازیری چشم است و بعضی اوقات نیز در اشخاص ضعیف البنیه بعد از امراض جفنی بتخصیص درم غده جفنین که در نقوه سیم مذکور است

باقی ماند و اغلب علامات مخصوصه در این مرض افتادن موعدهای جفن است ❖

بدانکه این مرضی است نادر العالج بتخصیص در خنازیری المزاج و در اشخاص پیر

و چون به سکی معالجه نشود اکثر مورت صدوث ^{عاقرا} سرطانی جفن کرده و چون بواسطه

این مرض نیز نقطه های دمه صلابت بهرسانند و از اشغال طبعه خود بازماند با

دسه مرکب گردد ❖

و علاج موضعی این علت بدین نوع است که اضمه فاره مرتب اذوق بزوال تهج

و ورق شوکران و بزککان بالسویه بآب خمیر غوده روزی چند دفعه تیلی از او را

بر روی چشم ضما د نمایند ❖ و همچنین مفید است ضماوی که از پیچ پویه لیکسارزان

که کرم

که نرم گویده باشند بگردش حرز کافور مسحق یک جزء و باب کرم ضماد
 نموده و منظور از این اضمه آن است که صلابت نرمه را عا دگرداند و بعد از تصفیه
 درم را الیام دهند بر می که مرکب باشد از یک جزء مرهم رقیق رمادی و کافور
 مسحق دو جزء و مرهم ساده پنجاه جزء و چون بدین معالجات شفا حاصل نگردد
 بهترین معالجات استعمال **مرهم لیمونی** است که صفه او در تفرقه بیم مذکور شد

تفرقه دهم

در بیان خلاریان

داین عبارت است از **شجره** که نه تحلیل رود و نه ری گردد و بدین واسطه غلظت
 در محل مرض حادث شده و نرمی گشته در کنار جفن مانند جسمی صلب سخت و
 یا لوزی شکل و متحرک بدون وجع موجود ماند و این علت اگر چه بالذات
 خوفناک نیست تخصیص چون فرد بوده باشد ولی چون چند عدد موجود گردد و بواسطه
 استعمال ادویه اکاله خواهند اورا از ایل نمایند احتمال است که مورت سر لسان
 جفن شود

اما العلاج در صورتیکه که **خلاریان** خرمی بوده باشد و در تحت
 جلد بود امید بر تحلیل بردن او خواهد بود و بجهت تحلیل بردن او سفید بود پس نمودن

موضع صلب را در میان دو پشت دالوده نمودن ادوا بجز هر چه در دو پشت
 آن محل را بمشع شوکران بعد از این عمل و بعضی اوقات مفید افتاده است
 مرهمی که مرتب شده باشد از یکدیگر **میدور دو نیم**
 و دوازده جز مرهم ساده و یا مرهمی که مرکب باشد از پمچه نخود دهن زینق
 رمادی و سه نخود کافور مسوق و سه نخود عصاره شوکران و علی ای تقدیر از سه
 حالت خارج نیت یا صلابت بدین معالجات تجلیل رود یا درم حادثه سخته سحر
 بریم گردد یا بحالت خود باقی ماند و در صورت اخیره چاره پذیر نباشد **بعل**
 بدین نوع که جلد روی ادوا منشق نموده و قطعه صلبه را با انبری یا طلائی
 گرفته و بمقراض منحنی یا بشرط قطع کرده و جراح را بمشع ساده ملئم سازند
 و بعضی **الطبا درین علت** رجوع نمایند با دویه اکاله ولی ضرر استعمال
 این نوع ادویه غالباً پیش از منفعت ایشان است پس بعد از آنکه با دویه مذکوره
 ورم تجلیل نرود عمل بدیهتر از سایر معالجات است و در صورتی که این علت
 یافت شود در اناتی که میل بصلابت ثدی یا صلابت عنق رحم بوده باشند
 بهترین تکلیف طبیب است که بچوبه تصرف در مرض جنین نماید بجهت آنکه
 مستعد مزاج سرطانی را این

فقره یا زد هم

در تبیح سرطانی جن و سرطان اد

بدانکه تبیح سرطانی جن عبارت از اماس محدود و جن با صلابت شد
و عدم حرکت که بعضی از اوقات بلون جلد و برخی اوقات با در و عروق

شعریه جلدت ولی تا رد است در او ظاهر نشود بدون وجع بود

و این قسم تبیح نتیجه ضربه وارده بر جن یا نکس نمودن ورم حاصله در او

و یا نتیجه صلبه اطراف جن یا فلازیان است

و هر چند بعضی از اهل جلد درین مرض مخدرات و املاح زینتی و انیموتی را استعمال
نموده اند ولی اکثر بدون منفعت بوده است و کمالین معروف فرنگ اصلا

درین مرض نمایند تا زمانی که در او احداث وجع شود

و در صورتی که بواسطه اسباب خارجی در تبیح علامات درمی طای هر کرد باید

سبب واضحی در ایشان ضعیف البنیه در تبیح وجع سرمی عارض شود و اما

عظیم گشته لون جلد انگر گردد با ترکیب لون او بلون خونابه عاده در ملحه

باحی از برای طیب قطع حاصل شود بر آنکه بزودی سرطانی در انوضع ظاهر

خواهد گردید

و شود که سرطانات جنین بدون تقدم تبیح سرطانی از علاج بالایی درم ساده عارض شود
و درین مرض تقدیمه المعرفه ردی دهم معالجه حسرت و باعفا و بعضی از الجبأ علاج

مخبر است لقطع نمودن جمیع موضع سرطانات

و باعفا و غیره عمل به بهتر و نیکوتر است در صورتی که موضع سرطانات صغیر نبوده و مرض
مآلات داخل عین سرایت نکرده باشد و لی چون سرطانات قبحم عظیم گردد که در علمیه
اکثر جنین را قطع لازم شود عمل به جایز نیست بدلیل آنکه برآلات مابصره در صورت
انعدام جنین بزود مرگ سرطانات عارض خواهد گردید مگر آنکه جنین مصنوعی از موضع دیگر
حاصل نمایند و این عمل هم محتاج به جراح کامل است و بعضی از الجبأ بعضی عمل به در صورت

بر عوع بادیه نموده منفعت کل از او دیده اند از آنجمله **و لکر**

نام که کمال معروف نسوی است در شخص عداد که علاوه بر سرطانات جنین بفرغ موضع

عظیم از صورت او نیز مبتلا بدین عله سرطانات نبوده بواسطه استعمال **پودر دکانام**

از خارج و اطلاع از شکیک بمقدار قلیل از داخل در دست

پناه روز معالجه نموده وصفه نسخه **پودر دکانام** از این قرار است شخوف سی و شش نخود

فاکستر تاج دو نخود خون سیاوشان سه نخود و **کسیار سی** ده نخود

جمیع او به وزنم ساییده و با اندکی آب خمر نموده مدت یک الی دو ساعت بر موضع

سرطان مانند: **ودلارو**

نام که نیز کمال معروف **پاریس** بود

و کتاب بسیار نسیدی درین علم تصیف نموده **تعملاً بسیار به کوکر مکمل معقول** است

و گوید که در چند نفر با استعمال داخلی او بدت طبع علاج پذیرفت بدین نوع که در ابتدا

نه نخود کوکر و نه کور را با سه نخود صد در نصف فحان مطبوخ اودیسه مره بنا شده چون مطبوخ

افستین و جطینا استعمال میفود و بتدریج مقدار نه نخود را تا نیت و چهار یاسی و شش

نخود میرساند

قوه دوازدهم

در خراج هفت

داین مرض که در نوع دوم از قوه دوم از قسم سخم از امراض آلات حرکتی مفصل مذکور

گشته نیت مگر ضمیر اول جلد که در آن خاص کیفیت در جنین مخصوص در جفن اعلا

عارض میگردد و بواسطه سهل نمودن این مرض و عدم معالجه صورت غانقرا یا این پدید کند

بدین نوع که اناس ترخ تیره با برج شدید حاصل شده طاول صغیر فاکتری رنگی در ^{ظاهر} در او

شوه که بتدریج منقش شده موضع دمل مقعر و علو از زیم غیر سالم اکمال گردد یا آنکه بدین

منقش شدن جلد خود دمل تمامه غانقرا یا گشته ترشح در غیر سالم حادث آید

و علاج در این صورت بدو قسم است خارجی و داخلی و از خارج استعمال نماید شرطی موضع

و وضع رفاده مبلوله بمطبوخ پوت که کند و تعین مرکب و عرق کافور و از داخل استعمال
شود جوهرات معتدله با که کند *

فقره سیزدهم

در استغای لجمی خفین *

و این مرض عبارت از آهاس رطوبتی خفین و تخیص حادث شود بعد از باد مبارک خفین
یا بعد از رم چشم که نتیجه امراض جلدیة حادثه بوده باشد یا بعد از طول کشیدن استعمال ضد
ملینه در امراض عین و بخصوص در صورتی که بعد از استعمال آنها غلظه بود در اعضا تاثیر نماید

* و این علت اغلب در خفین اعلی ظاهر شود یا آهاس خمیری شکل بدون وجع
بالکلیت و بیاض موضع که بواسطه فشار انگشت تا چند ثانیه تغییر در او باقی ماند *

و علاج این علت موقوف است باستعمال کمادات از ادویه معطره یا آب با کافور

یا بدون ادویه و بزرگ ملایم از پارچه ماهوتی که کبدر یا مصطکی او را تخمیر نموده باشند

و بدانکه چون استغای لجمی خفین عارض شود در هنگام مبتلا بودن چشم بیک از امراض

عاده از قیام ادویه مذکوره مضر خواهد بود پس بنابراین علاج موقوف است باستعمال

ادویه ضد درمی بدلیل آنکه دفع موقوف بزوال سبب است *

فقره چهاردهم

در استرفاء جن اعلا

و این مرض منقسم بچند قسم شو **قسم اول** آنکه جلد طاهر جن طویل و زیاده باشد بود
 که عضون غیر طبیعی عارض گشته مانع از انقباض عضله مرتفعه جن گردد. و درین صورت
 مریض نتواند که جن اعلا را مانند پرده بروی تعلقه است مرتفع نماید و عرض جن بجهت بلند کردن
 از حرکت عضله معلوم شود ولی با وجود این نتواند که بلند گردد. و در این حالت اکثر شب
 او جرحت سطح جلد جبهه است که بواسطه طول جرحت و سست جلد جبهه جلد عادت سستی
 نموده و بدین حالت باقی ماند یا نتیجه طهر استعمال اصداء ملینه است بخصوص در اشخاص
 ضعیف البینه و کسانیکه مستلما بخوار و پیا شدند. و بعضی اوقات میتوان این عمل مولودنی
 بعه باشد.

و بهترین معالجات در این قسم برداشتن جلد زاید است از قرار قواعد حرمان و بعضی اوقات
 نیز بسیار مفید بود استعمال موضع ادریه اکاله معدنی چون عرق کوه گرد و غیر آن **قسم دوم**
 از استرفاء جن **استرفاء عضله مرتفعه** است بدون علته در جلد طاهر و چون
 این عله در جن اعلا و غیر موجود باشد اغلب عضله مدور جن نیز متشنجی بود
 و علاوه بر این استرفاء جنس دلیب غل و برودت در جنین و علامات
 استرفائی در سایر مواضع مانند صورت نیز موجود باشد. و در این قسم اغلب

اتساع صدقۀ حادث گردد یا ضعف قوه باصره بلکه بعضی اوقات جمیع عضلات چشم
سترنجی شده مقله میل بخارج جفن نماید و سبب این قسم استسقاء متفاوتست
چنانکه بعضی اوقات حاصل شود از استعمال طولانی اخضه ملینیه باشد حکم نمودن چشم را
در بعضی از امراض او و برخی اوقات نقره باشد مکتۀ دموی را و در این صورت نمود
نخواهد بود و بعضی اوقات حادث شود در آنکس که مبتلا باشد بترقان بعضی در مردم
ضعیف البنیۀ و با در دیده شده که این قسم بطریق نوبه رفتار نماید یعنی بعضی اوقات
موجود و بر غیر از آنه معدوم بعضه باشد

اصلاح در صورتی که شده بسیار در او نباشد بواسطه سکنی نمودن در امونیه یا
و نوشیدن مقدار طلاء از عرق شراب و دنگ ماهوت گرم علاج پذیرد

ولی چون شده داشته باشد باید رجوع نمود بغضیه آب انگب یا تعقین ذرا ریخ
یا جوهر نیش در یا تعطر صغری با عرق یا بدین نسخه بگیرد جوهر دانه مورد و در شقال
و مخلوط بکلیگر نموده استعمال نمایند یا آنکه جوهر را زاینه را با جوهر نیش در با سوسه مخلوط
کرده در صدغین و جفین طلا کنند و نیز در این باب بنمایم که کمال معروف
انگلیس **آدام شیمت** نام بحیثه معالجه این علت طریقی

مخصوص اختراع نمود بدین قرار که موضع مابین زائده علمه و زاویه فک انفرد بواسطه

پایس

اکمال مجروح میمورد چون بعد از شش است
جلد انموضع غائقا باشد ساظم میگردد بواسطه مرعی از ریس احمر یا ذرا بح موضع
معلول را کجالت تفریح نگاه میدشت و چون درین صورت معالجه حاصل شود شک
نیت که این منفعت از متحرک نمون شعب عصبانی شعبه سیم از روج پنجم است
که ازین موضع عبور نموده و در جنین مفروض میگردد

و چون استرخا جنین تپه مرضی دیگر لجه که علاج پذیرفته باشد بود شک نیت که بخود
خود بعد از رفع ضعف عمومی چشم بدون علاج مخصوص نیز رفع خواهد شد

فقره پانزدهم

در تشخیص جنین

بدانکه این علت هر چند تعریف مخصوصی لازم ندارد بدلیل آنکه اکثر علامات یا نتیجه
سایر امراض باشد ولی در اینجا مپان مخصوصی بجهت او میبایم تا شبیه با شرفا
جنین نگردد

پس بدانکه تشخیص جنین عبارت است از حرکات غیر ارادی که دفعه از برای جنین رو
دهد بدون وجع با حصول غصون غیر طبیعی در جنین اعلی که بعضی اوقات این مرض
بدون مقلدات و برخی اوقات با مقلدات مانند صداع و ثقل ^{میگردد} سماعه عارض

و سبب این علة اکثر امراض دیگر است بنوعی که این علامت مخصوص موجود باشد
در مایه لیا و در اخلاق رحم و در طرب و در دیدان معوی و در امره غازی بری تیه
پس نابین علاج او را از قرار اسباب باید نمود ولی چون سبب واضح نبوده باشد
کی نمون مابین زایده حله و زایده نك اصل از قرار تفصیل مذکور بعضی اوقات بسیار
مفید اند ❖

و چون این مرض مولودی یا بچه سقوط مرگان لجه باشد علاج پذیرد ❖

نقره شازدهم

در عین حرکتی ❖

و این مرض عبارتست از حالت مخصوص بنشین بدین نوع که هر دو یا یکی از آنها
بفن اعلی کوتاه لجه باشد و بدین واسطه مقله تمامه از بنشین نتواند پوشیده شود ❖
و سبب این علة اغلب شج عصله مرثع نمایند و بنفن اعلی است ولی بعضی اوقات
شود که سبب او در وقت التیام جراحات حاده یا تقرحات بنفن اعلی بود و بسیار
نادر است که این علة مولودی بوده باشد ❖

اما **تقدمه المعرته** این علة جدت در صورتی که جرم بنفن فاس شده باشد
بجته آنکه در این حالت که جرم او فاسد باشد چشم متمرکز و درود اشیا خارجه بر آن

متحرک شود و دفع آنرا نتواند نمود :

و علاج موقوف است بدفع سبب چنانچه در صورتی که این مرض از شیخ حادث
شده باشد رجوع شود باستعمال مخدرات مانند **بلادانه**

و افیون و در هر صورت باید نیکو ملاحظه نمود حالات عمومی بدن را و علاج داخلی
مخصوص او پرداخت : چون سبب این علة فساد جرم خفن اعلی بواسطه
جراحت یا تقوی بود بعضی اوقات عمل به ارجاب داخلی خفن چنانچه در قواعد
جراحی مذکور است مفید بود

فقره هفدهم

در انقلاب مزمن خفن بدخل که بفرسه **انتریان**

خوانند : و این علة عبارت است از متقلب شدن خفن

اعلی یا اسفل یا هر دو با شترک بسوی داخل شوی که کنار خارجی خفن که بقاعده طبیعی
باید دور از متقلب باشد در این موقع ملاس مقله شود بطریق که مریگان بر پیل تمام
همین و ثوران در سطح قرینه چشم احداث نماید و بدین واسطه سیلان دمعه عارض
گردد و چون علاج نشود بآسانی سبب امراض مزمنه چشم و کدورت مانند سبب
در قرینه خواهد شد :

د اسباب شایعه درین مرض استرقاب باطنی شدن جلد خارجی جنین است یا در ام
متفادته که تاثیر بر غضروف جنین نموده او را از مکان طبیعی خارج سازند و بجا
تقلص و انقلاب باقی که از بد یا تقرحات ملحمه جنین است که بسبب کوتاه شدن او ^{کرده}

در صورتیکه سبب این غله بلندی جلد ظاهر یا کوتاهی جلد باطن
جنین بوده باشد اطباء اکثر رجوع نمایند بعلی مدی که در استرقاب ساده جنین متداول است

یعنی بریدن جلد خارجی و اقیام جراحات او **از راه قریب** :

و بدانکه علاوه بر عمل یدیکه کور بعضی طبهارت را دیگر مینمایند **از آنجمله** ^{دور}

نام کمال معروف و اتسوی مبالغه نماید بر اینکه بواسطه شمع

انگلیسی جنین را بحالت طبیعی آورده و نگاه داشته اکثر در بیت روز علاج تمام پذیرد

و طبیب ایتالیائی **گوآدری** نام استعمال **اسید سولفوریک** را ^{مورد کرده}

شایع نموده بدین نوع که اولاً خارج جنین بشمع ^{بغل و اکتا}

ساده میپوشاند بنوعی که شمع بغل قدری روی چشم را گرفته که در داد اخل چشم نشود

و موضع معین از جنین اعلی را باز کند آورده بنوعی که خطی در میان دو شمع بازماند

و بعد از آن بلوله بلوری نازک خطی اندک عرضی تر از موضع موهای بر کشته

بردنی جنین بکشد و بعد از یک دقیقه باقی مانده **اسید سولفوریک** را پاک نماید

بهر حد روز و این عمل را مکرر سازد تا مرغ مرض گردد ❖

و بعضی از کجالات فرنگ با این داغ رجوع نموده اند و فایده کلی از دیده اند بلکه
نام از اهل انگلیس شخصی را که مبتلا با استفراغ غصه مرشح نماید

خفین بود بدین نوع معالجه نمود که اولاً طبق محیط انحصار آشکاشه و چون بصله
در روی الیاف همان غصه آهن داغ را استعمال نمود ❖

ولی در صورتی که سبب انقلاب خفین بد اخل تقلص عضروف خفین بود جمیع طب
متفق بر آنند که علاج او بسیار صعب است و بهترین معالجه را علی الاطلاق
کنند شعرزایده را دانند تا داخل چشم را گوید ❖

فقره هجدهم

در شرمقلب و شعرزاید ❖

بدانکه شرمقلب عبارتست از انقلاب بسیار یا اندک موهای خفین بسوی
مقله و این علت یا تام است در صورتی که خود خفین بد اخل برگشته باشد یا ناقص
که بعضی از موهای بسمت مقله برگشته باشد و تاثیری از آنها در آلت بصیر نباشد
مگر همچنان دائمی که سبب سیلان دمعه و درم مقرون با وجع شدید و بسبب و کدورت
و تقرح قرینه گردد ❖

و شعرزاید اطلاق شود در وقتی که علاوه بر قطار طبیعی مرکبان صف دیگری تمام
یا ناقص از شعر در سمت داخلی حقیقت صف طبیعی حادث گردد و چون بر خلاف
صف طبیعی میل بخارج اذیت مانند شعر منقلب موجب امراض مذکوره در شعر
منقلب شود:

و علاوه بر اینکه شعر که بواسطه برکشتن جنین بد اهل انقلاب شعر حاصل شود ممکن است
که از جمیع امراضی که سبب غلظت یا جرح است جنین شود علت انقلاب شعر حاصل گردد
و علاج این عله موقوف بدفع سبب است و چون طبیب را از ازاله سبب
ممکن نشود علاج منزهت بدادائی که باعث عدم ازدیاد مرض گردد باین معنی که
هر زمان که شعر منقلب یا رأیده از ملتجه خارج شده باشد او را زایل نمایند:

فقره نوزدهم

در انقلاب جنین بخارج که بفرسه اکثر بیان

خوانند

بدانکه این علت اغلب در جنین اطفال عارض میشود چنانچه از تصویر پنجم معلوم میگردد
و علاوه بر اینکه این مرض سبب بدبختی صورت است اکثر نیز صورت سیاهان
مستمری دیده میشود زیرا که در این صورت جوفی که بجهت جمع شدن دمعه است

که در حال

که در حال طبیعی میان تپله و جن افعل موجود است معدوم میشود و در معه تپله
از روی جن افعل سیلان مینماید :

و سبب این مرض اکثر کوتاهی جلد خارجی جن است و درین حال معدوم
بود این مرض بعین **فراگوشی** یا حاصل شود این عله از شد غلظت ملجمه
جن بواسطه او رام سده یا خا زری یا سبب و استرقا ناقص عضله مد
جن است چنانچه در شیوخ اتفاق افتد : و در قسم اول تقدیمه المعثره روی
بلکه اکثر علاج پذیر نباشد : و در قسم دوم بواسطه دفع نمودن غلظت جن خواه
بعل بد خواه با دویه اکاله امید بر معالجه میباشد پس در صورتی که مرض جدید
باید ابتدا نمود تبخیر موضع علل را بتعین افیون با تقصام **اتر سولفوریک**

یا بدون او و بعد از آن تدبیر کند

بدین ریت رمادی یعنی یک گندم ریت رمادی را در صد گندم مرهم سده
داخل نموده استعمال کنند و بعد از آن ملجمه جن افعل را اطلاع نماید بنگ جهنم
و در انتها **بکسر و ردو ایتیمون** موضع را اطلاع نماید

و چون ملجمه بسیار صلب و کلمه مرمن در او پدید شود استعمال دویه اکاله حاصلی
سخرا بد نشود و علاج او موقوف بعل بد خواهد گردید : و در قسم سوم چون

جاری باشد تا بین کج هر راز یا نه یاد بین در ارجح استعمال داخل ادویه معویه
چون کته کته و املاح حدیده مفید خواهد بود

نقره بیستم

در اتصال جنین سیکدیکر یا محمله

بدانکه کمالان فرق گذارده اند مابین **اتصال تام جنین** سیکدیکر و **اتصال ناقص**
انها و همچنین مابین **اتصال تام جنین** و **اتصال ناقص آن** و باید نیکو تشخیص
نمود که اتصال جنین سیکدیکر یا محمله بدون واسطه یا بواسطه غشی مخصوص است
بجهت آنکه غشی مخصوص تغییر کلی در تقدیمه المعرقه و در علاج خواهد داد

اما **سبب** این علة اغلب جراحات ساده چون احراق از باروت
یا ایک مکلس یا محوضات معدنی و امراض مزمنه چون تقرقات جنین میباشد
و شود که نادرا بدون سبب واضح این علة مولودی بوده باشد

اما تقدیمه المعرقه درین علة متفاوت است چنانکه بعضی از مقام او که باندک
احساس روشنی و اتصال قلیل با غشی مخصوص بود امید بر معالجه خواهد داشت
بر خلاف آن قسمی که بیچوبه احساس روشنی نمی نمایند و اتصال او تام و بدون

غشی مخصوص است که قابلیت روشنی او بر علاج بسیار نادر است

۱۶۱ العلاج چون علاج او موقوف بعل بدست در ای مقام پائی نذارو ولی باید
 دانست که لازم است که بعد از عمل پید سر بلنج نماند که اتصال مجددا حاصل شود
 و بدین جهت باید بمقدار میت و چهار ساعت نگذارند که انشخص بخواب رود
 و بالا استمرار محلول **استیات دوپلم** را با کلاب
 قطور نماند و از خارج چشم سر همی مرتب از پنبه روح و مرهم ساده استعمال
 کنند و علی‌الده دام خفین را در حال حرکت نگاه دارند تا مجددا موضع منفصل تصال
 بهم رسد.

فقره بیت و یکم

در سله خفن

بدانکه در ابتدای این علت مریض حساس مینماید اما حس جزئی بالیت و قضا
 و بط بدون وجع و تفاوت رنگ طبع و این علت اکثر در خفن اعلی و نادرا
 در خفن اسفل عارض میشود.

و در صورتیکه ماده سله **عیلی** بوده باشد بعضی اوقات بعد از کرم کبوتر نمون

مینماید با احساس توج در وقت لمس و در هنگام قطع جسمی مانند پنبه زار بقید
 رنگ خارج میشود و در صورتیکه ماده او **شیمی** بود حس موی موجود نخواهد بود.

وجع کمالان این علت را **طبلکت** گویند و بعضی اوقات طاول بقدر ما
کشته و تا چند سال دوامت نماید تعبیری در او ظاهر نمیکرد ولی بعضی از آنها شود
که تا بیت و چهار ساعت بخودی خود تحلیل رود **❖**
و چون رجوع کجبال نماید بهترین انواع آنست که بمضغی بطریق سطحی نه غشی
طاول را منسق نماید و بشره برآمده را بمغراض قطع کرده و موضع علل را
بجلول شکر سرب که اندک تعفن افیون باد اضافه نموده باشند تعفن
کنند و بدین نوع این عله خرنی در میت و چهار ساعت علاج پذیرد **❖**
و ازگیلهما که مخصوص در مشیخ و زنان بعد از قطع حیض و نادره در انفال
پدید شود یا با اصول غایره **یا** بدون اصول در طبله جن ثابت اند **❖**
و آنها که با اصول غایره اند باید از عمق بمشطلی بیرون آورند و بر هم سفر
چند روزی مداوا نمایند و در تقسیم که بدون اصول ثابت در طبله در حال
بریدن طیب را احتیاط لازم است بلکه کمالان معروف در امره خار بریه
و سرطانی همچو به بریدن و استعمال او ویه اکاله را ضعیف نشوند بجهت آنکه
درین اشخاص بواسطه علل بدخرنی علمهای کلیه نواند موجود شود ولی در صورتی
عله بالذات موضعی بوده باشد بدون ارتباط مزاج استعمال جوهر شوره

یا سنگ جنم بده طویل ضرر ندارد و رفع مرض را خواهد نمود

فقره بیت و بیم

در اکثر **شتر** عظام متعلقه

بدانکه مرض را هر چند طببا اکثر تلفت او نمگردیدند ولی چند ان هم مادر
بیت و باسانی تشخیص داده میشود در صورتی که در کن رخارجی عظام
متعلقه حادث شود ولی تشخیص بسیار صعب است در صورتیکه در جانب
داخلی عظام متعلقه هر کرده و در این قسم دوم مرض معلوم نگردد تا زمانی
که متعلقه بواسطه شده قرار از موضع خود خارج شود: و این مرض سهول

الوقوع است در امراض **سلیکی** و خازیری

سیفلیتیکی و تقرسی و سبب این مرض نیز اکثر یکی از این امراض بود اگر چه
نادرا میتواند که ضربه خارجی نیز سبب کرده ولی درین صورت مرض در کنار
خارجی عظام متعلقه نه در جانب انسی داخلی اوست:

و واضح است که بعد از تشخیص معالجه این مرض موقوف بر دفع سبب
اوست و علاوه بر معالجه مخصوصی داخلی در هر صورت استعمال خارجی
مرهم رمادی و اضمه و شمع شوکران مفید خواهد بود و چون در ابتدا

این علقه تشخیص داده شود وضع خرقه مبلوله با باره و ارسال علقه و معالجه
خردوری عمومی لازم است تا بواسطه آنها ورم ضریح تحلیل رفته **الکرمه**
حادث نشود

جزء دوم

در بیان امراض آلات مابین مقله و خرقه او

فقره اول

در بیان امراض آلات دمع

و این فقره منقسم شود بشش مطلب

در ورم غدد دمع

بدانکه اطبا هر چند این علت را بوزم غدد دمع موسوم نموده اند ولی فی الحقیقه
ورم جرم غدد او نیست بلکه وری است که ظاهر شود در سنج زنبوری مجاور
و بجهت اتصال این سنج با م غلیظه و غشای ضریح خرقه مقله و تمام شعب
عصب مقله و مجاوره بسیار نسوج لطیفه عین کمالان این ورم را مخوفترین
امراض دانند

اما العلامات در حین حدوث خشونت و از یاد او در چشم مرصع دفعه
 مبتلا شود بوج شدید سهی که باقی ماند در محل صدغ و از آنجا نشه نموده مقله و موضع
 جبهه و مخدوه را نیز مبتلا سازد و موضعی از جنین اعلی که محل استقرار عدد
 دمه بود اما س نموده سخت و صلب و مسرخ نیزه رنگ و متعدد و شفاف
 میگردد با وج شدید دلی ملتهج مقله به تنهایی در محاذی آن موضع علامات همچنان
 و توران بهم رساند و مقله نیز صلابت بهم رسانیده از اثر جری وج کلی
 در او ظاهر شود و عدد و دمه عظیم گشته مقله را بجانب ماق اگر فشار دهد
 در هر قدر مقله بجانب خارج مایل شود در عمل اصاب نیز نقصان حادث گردد و رضای
 صدقه ضیق گشته حرکت مقله مالمه معدوم گردد داشته و وج محلی عرضی غرض
 شود باهزیان طیل یا کثیر

و چون بدین نوع درم ستمتر از اید پذیرد اگر در سه الی شش روز با خوف
 شدید از روشنی و احساس ثقل و برودت مقله و شش بره نقطه اصغر با حس
 موهبی در حین لمس معلوم میگردد که علامت است حصول ریم را در ملتهج مقله با در
 بشه و جنین اعلی

و تقدیمه المعروضه در درجه اول در صورتی که معالجه و تشخیص بقاعده بود در او

مانند روست تقدمة المعرفة ورم جمع مقله نیت ولی در صورتی بعد از خروج
مقله از حفره خود امید بر تکلیل رغن نباشد *

و در درجه دوم تقدمة المعرفة جید بود در صورتی که دمل را بزودی منقر و ریم را
خارج نماید زیرا که بعد از خروج ریم مقله بتدریج بحالت طبعی رجوع کند اگر چه
از شده فاش در اوقات طیل یا کثیر مقله مایل بجانب بینی ماند و بدین جهت
اعلیٰ جزئی باقی میماند و در صورتی که ورم غده بکلیج مقله سرایت نموده باشد
تقدمة المعرفة ردی است مانند تقدمة المعرفة ورم تمام مقله *

و معلوم است که علاج در درجه اول بکلیج اقسام ضدوری باید نمود از پیش
ضد و وضع علق و خرقه مبلوله بماء بارد و اغذیه بسیار ظریف استعمال

داخلی سهولت ملحه *

و چون شروع در حصول ریم نمود بجهت امداد بر دستمال کند انصده
اسمخته مرتب ارکل بابونه و ورق شوکران بانضمام ملحات و چون منقر
کرد و قدری ریشه کتان آلوده بتعفن زعفران در عنق جرحت وضع
نماید تا بتدریج ثولولهای لجمی حادث شده جرحت التیام یابد *

ولی اکثر بدین سهولت علاج پذیرد و ریم غیر سالم اکمال عنق جرحت را

متاکن و فاسد نماید و در عظم جبهه کاری موجود گردد و درین حال چون
میل نازکی را در عمق جرحت برند موجود بودن کاری بواسطه ناهماری
عظم احساس شود و درین صورت باید جرحت را منسوخ نمود و با مرهم
سقر و ترکی و امثال آنها معالجه کاری را نمایند تا ممکن شود که جرحت
ملئم گردد ❖

و علاوه بر کاری بعضی اوقات نتیجه این مرض نو صیری است که بدون کاری
در بعضی حادث شود و در این صورت از قوه غیر طبیعی نو صیریم غیر سالم
باد مع یا مع مفرودا خارج گردد و معالجه موقوف است بر آنکه میل ناقصه باری
از دهن نو صیر داخل نموده جمیع مجرای غیر طبیعی را محرق نمایند تا اتصال پیدا کند ❖

مطلب دوم

در سیلان دمعہ ❖

بدانکه در قدیم سیلان دمعہ نیامیدند هر خروج دمعہ را که پیش از قاعده
طبیعی بوده ولی باید در این مطلب تشخیص و تفاوتی که دارد از قاعده سبب
و در این مقام اراده و ملاحظه مینمائیم هر مرضی را که طاهر شود با ترشح شدید
دمعہ که منقسم بدو نوع مذکور است **نوع اول** سیلان دمعہ بواسطه

زیادتی ترشح او از عدد **نوع دوم** سیلان دمعه که حاصل شود از امراض
الآتیه که در حال طبیعی دمعه را از چشم خارج می‌کنند *

اما در خصوص **نوع اول** یعنی **سیلان دمعه بوابه از زیاد ترشح** بدانکه
منقسم بایم چند علاج او نیز مختلف است **اول** آنکه اکثر مصاحب
باشد هر قسم از درم شدید عین را در علاج مایشن آن درم سیلان دمعه
نیز موقوف گردد پس بنا بر این علامت است نه مرض و معالجه او بدفع نسبت
دوم آنکه سیلان دمعه نتیجه بود بعضی از امراض دیگر چشم را مخصوص در آن

ضعیف البنیه و درین صورت اکثر مزمن بوده باشد و شده او در هوای رطوبتی
و بارور زیاد تر و در راهویه حاره یا بسه قلیه تر است * و علاج این قسم
منوط است بجا فطه لایقه چشم از قیل پوشیدن او را بر فاده گرم و چون رکاده
حسن موضعی یا عمومی موجود باشد با استعمال داخلی عصاره برزنجبر و بعد از آن
بمقویات رجوع شود و جذبات چون ذراریج و خوش و قطور محلول یک کندم

نویسمه باضافه تعصین اخیون یا محلول **سنگ خدائی** باضافه استیات **دویم**

و تعصین اخیون مفیده خواهد بود ولی مقدار آنها باید

از حرار حسن در رکاده چشم باشد تا آنکه مورث همچان نکردد **سوم** شود که -
سیلان

مخلط

دمعه عرضی بوده باشد مانند مدوث او در تخلل و سرخه و صدری
و در این صورت علاج سیلان دمعه موقوف بدفع سبب است و در صورتی که
بجای مرضیه باقی مانده علاج این قسم از سیلان دمعه از قرار قسم دوم
خواهد بود و چون این علت یافت شود در سیفلیس و در جرب و در
خنازیر و در تقرس و در اسکریت لو^و علاوه بر علامات^و مخصوصه چشم
نیز علامات عمومی در ماتی بدن موجود خواهند بود و علاج هر یک از این
انام را فردا فردا بیان نمائیم:

مرضیه

پس در اشخاص مبتلا به سیفلیس و جرب علاوه بر علاج مخصوص داخلی
سیفلیس و علاج موضعی جرب استعمال قطور از محلول سولیمه یا تبین یا
دین لیمونی در ماتی اگر لازم میآید و در امر جرب خنازیری باید
بقاعده تبدیل مزاج نمود و در صورتی که رکاده حس خواه عمومی و خواه موضعی
موجود باشد از خارج حرارت یابسه به تنهایی استعمال شود بواسطه نجات
گرم و خشک در ناده مسخ و چون بالکس عدم حس موجود باشد
استعمال موضعی ادریه عطفه یا مرهم زیت احمر مفید خواهد بود
و در سیلان دمعه تقرسی چون اغلب طبیب نتوانند مزاج را بکلی

تقر

تغیر دهد علاج موضعی موقوف است بر اینکه بواسطه شمع ذرا بخ ماده را

مایل موضعی بعید نمایند ❖

و در سیلان دمه **اسکر شلوی** دمه خوانه رنگ بوده باشد
بلکه بعضی اوقات خطوی از دم خالص در او موجود است و علاج او تنویف
تغیر مکان مرض و در رنگ نمودن در هوای سالم و نوییدن حموضات
بنایست و نباتات حامضه و معالجه موضعی باستعمال ادویه مقویه عصبه
مطبوع پوست درخت مازو یا زاج سفید است ❖

مطلب سیم

در انسداد مجرای غده دمه ❖

و این علت اغلب عارض شود بعد از احتراق محل غده دمه با بارت یا ادویه
اکاله و تشخیص داده شود این مرض باینکه مرض حساس مینماید خشونت و عدم
حرکت مقله را با حساس قدیمی و چون طبیب موضع حمادی غده دمه را به
یکلی ملاحظه کند اکثر اثر حرارت را در ان موضع مشاهده سازد بدون ملتفت
شدن طبیب بحسوت چشم زیرا که چشم صیقلی و شفاف است ❖
و لقمه المعروه این علت روی نیست بجهت آنکه اکثر یک یاد و مجرای دمه کالت

طبعی باقی ماند و اینها بدریج وسیع شده ناپ عمل مابقی مجاری سرد
نیز کردند

ولی چون مجاری دمه جمعاً سرد و کردند علاج نخواهد داشت مگر علاجی
که تسکین او را دهد بدین نوع که چشم را ببلعات عا^تاده و روزی چند دفعه
قطری از لعاب به دانه و امثال او استعمال نمایند

مطلب چهارم

در انسداد نقاط دمه

بدانکه در این عله ترشح دمه از نفس غده بقاعده ^{طبعیه} طبیعی است ولی چون نقطه
دمه دمه را نتوانند جذب کنند لهند ادمه سبلان بروی صورت نماید
و این مرض اگر نتیجه **بیم صلبه کن رخص** یا نتیجه **عرب** است و نیز نتواند
که خلقی بوده باشد

و چون خلقی یا نتیجه مسدود گشتن مجرای عظیم دمه بود علاج پذیر نیست ولی در صورتی
که نتیجه **بیم صلبه کن رخص** یا **عرب** است معالجه سبب باید نمود تا رضع عله شود
و چون نقطه علی ضیق بوده باشند باید رجوع نمود بدافل نمودن میل از قرار
که در علم جراحی معروف است

مطلب پنجم

در اماس کیه دمعہ و نو اصراد

بدانکه اماس کیه دمعہ کوئم ہر تہذ قلیل یا کثیر کیه دمعہ و نو اصر
کیہ دمعہ نام نیم اماس با تفرح اورا پس تا برین اماس کیه
دمعہ و نو اصر او مرض و احدیت ولی متفاد تہذ در شدہ و ضعف اگر
تواند کہ نادر او اصر کیه دمعہ عارض شود از ضربہ و ضعفہ یا از عمل بدیدون

تقدم اماس

اما علامات در قمار بدانکہ سکار پا نام کہ معلوم

معروف علم و عمل کلی در ایالیان بودہ در این علقہ چہار درجہ قرار داد نموده است
درجہ اول است کہ کیه دمعہ مبتلا باشد بوزن نزلہ در طوبت و بصعوبت
از مجبور نماید و قدری از ان دمعہ کچہ کہ نیتواند از راه پنی خارج شود از روی
جنین انفل بوجہ عبوری کند سوچی کہ سیلان دمعہ علامت اولی است
نہ اینکہ بگوید کہ نتیجہ ہر سیلان دمعہ البتہ اماس کیه بود اما در درجہ دوم
رطوبت دمعہ غلیظ و زیاد کشتہ بصعوبت داخل پنی میشود خاصہ در وقتیکہ
غشای داخلی کیه دمعہ غلظت بہم رسائیدہ باشد و رطوبت دمعہ چون قفا

طبعی از پنی عبور نمی نماید لهذا بتدریج در کیه خود جمع گردیده مورث تهیج
 او شود و چون درین زمان کیه دمعه را نشا رد بند رطوبت غلیظه از صف
 اللونی با دمعه از نقطهای دمعه خارج میگردد: و علامت اما س کیه
 دمعه از اینقرار بود که اما س ایلیلی شکل در او حادث شده جرم
 اولین بدون وجع و بدون حرارت و عدم تغییر لون جلد با سیلان
 دمعه از فوق جنین اسفل و پیوست پنی بوده باشد و چون محل تهیج را
 بدست نشا رند تهیج معدوم گردد و بتدریج رطوبت غلیظه لغنی شکل
 و از نقطهای دمعه خارج شود و چون بر فاده چشم را پاک نموده سیلان
 دمعه از فوق جنین اسفل بر وجه موقوف گردیده ولی مجدداً عود نماید
 چون کیه دمعه مجدداً محلو گردد: علاوه برین چون مجرای پنی سبکی
 شده بود تهیج کیه دمعه اغلب در صبح بعد از پیدار شدن کمتر
 از سایر اوقات روز باشد بجهت آنکه در وقت خوابیدن رطوبت
 دمعه بسهولت از نطن سیم پنی تواند داخل حلقوم گردد:

درجه سیم درین زمان تهیج کیه دمعه منتقل شود ببورم بواسطه ازیاد
 و اجتماع رطوبت اکاله در داخل او کیه دمعه شپه شود بدلی که از کثرت

فشار منفرشته در فضای مابین بینی و ماقا اگر لقبه پدید کند که از آن
لقبه رطوبت دسه بمصاحبت ریم عبور می نماید :
و چون این درم عارض شود از هر سبب که بوده باشد یکی نیست که آنها
این درم بریم و انفجار کیسه دسه خواهد بود و درین صورت ورمی مانند
حمره در ماقا اگر در نخستین بلکه در جلده خارجی بینی و وجهه ظاهر شود
ماحی و صداع و سر و چون بواسطه معالجات ضد ورمی مانند هندر پلین
و دیدن واضحه عینه و امثال آنها حالت ورم را تخفیف دهند اما مثل طرا
نقصان پذیرد ولی حمره در جلده ماقا اگر باقی ماند و آنجله بتدریج برآمده
دلین کشته منفر کرده و ریم بمصاحبت دسه بلغمی غلیظ خارج شود و فوه دتل
بعضی اوقات متمم شود ولی چون جزئی صلابت باقی ماند مجرد ادرم حاصل
کشته مستقل بریم گردد و شود که بدین نوع آن موضع چند مرتبه منفر شود
و بعد از آن ایام باید تا مابلاخره منفر کشته حالت مزمنه بهم رسانند
و نواصیر دسه چون بدین نوع حاصل شود تواند که یک فوه داشته باشد
یا فوآت متعدده که از یکدیگر تجاوز کند و در خارج یکی شوند و خروج دسه
از فوه تفرج دلیل بودن شک بوجود نواصیر است

درجه چهارم چون درجه سیم است لعلاوه کاری عظم دمه که برخی ادعا

بعظم مصفات سرایت مینماید:

اما اسباب مفادند از قرار مزاج مریض و از قرار حالات الات

جوف پنی و خفین و خفه مقله: در هر صورت اسباب این مرض

برد و نوع است یا خفیه یا محصله است و از جمله اسباب حمیه است

ظفولیت و شباب و مزاج لغایک و خازیری و از جمله اسباب

محصله پلاشد ورم مزمن خفین و سایر امراض عین که تواند

تجاوز بدان محل نمایند و همچنین است بواسیر نف که مانع عبور دمه

بود از پنی و بدین جهت سبب اما س کیه دمه گردد:

اما دقار و تقدمه المعرته: بدانکه اما س کیه دمه را نتوان

جزء امراض ردیه شماره نمود بلکه نواصیر کیه دمه نیت مکررات

غیر طبیعی بد شکلی بجهت آنکه نه هلاک مینماید و نه عمل با جره را محل می سازد

و اگر چه نادرًا عظم دمه متبلا بکاری شود و درم سرایت بجوف همه

و با جراه لینه مجاور او نماید ولی درین صورت سبب اصلی مزاجی است

در ربط مرض موضعی ندارد:

اما علاج هم حفظ صحتی و هم جراحی است و بجهت علاج حفظ صحتی باید طب
اولا معین نماید اسباب موضعی یا عمومی اما س ذنوصیرا از آن جمله
چون عله مرکب باشد مرض مزاجی اول بعلاج او باید کوشید و چون سبب
عله آلات جوف منی بوده باشد دفع او را نماید و چون ورم هفت
موجود باشد اولا بعلاج او پردازند * و چون بدین تدبیرات رفع
اسباب عله گردد بعلاج کیه و معه پردازند و معمول دارند معالجات
ضد درمی مخصوص این عله را بدین نوع که هر سه الی پنج یا هشت
روز یک دفعه الی چهار روز با طرف اما س وضع نمایند و درین
بین رجوع نمایند اولاً باضمده ملینیه بر موضع و تبخیرات ملینیه از مجرای
منی و پاشویه محرکه دستفرغات آلات تغذیه و جذبات که مورث
حصول و دوام حالت ریمی اند در مواضع بعیده و بعد از آن سه بن مرهم
زیبق رمادی و مرهم **ید و رد و پوطا سیونم**

در چند این قسم

دو هن ید و رد و پوطا

علاج اغلب کافی نیست ولی در هر حال مضر نخواهد بود و بعضی اوقات بواسطه
قوه طبیعت و علاج موافق معالجه تام از این تدبیرات حاصل آید اما چون

از علاج دوائی شغای تام حاصل نکرد بر کمال تکلیفی نباشد مگر از عمل بدیهه که برین
نوع است **اول** فرود بردن میل و خسته نمودن در کبدمه **دوم** وسیع
نمودن مجرای طبیعی **سیم** محرق نمودن مجرای غیر طبیعی را بسنگ جهنم
چهارم احداث نمودن مجرای غیر طبیعی **پنجم** سد نمودن مجرای طبیعی را
ولی این اعمال بدون جراح کامل لازم دارند در اینجا ذکر اد بدون فایده است
بلکه باید رجوع نمود کتب جراحی:

مطلب ششم

در سرطان جدول دمه:

بدانکه این عله در ابتدا ظاهر شود با اماس صلبه غیر مستوی اللحم در ماق
با عدم وجع که مصاحب اماس مذکور بود سیلان دمه دائمی و چون اماس
صلبه مذکور تحلیل نرود از دو حالت خارج نیست **اول** آنکه ریم حاصل شود
کیه دمه بالمره زایل گردد یا نواسیر در او موجود شود **دوم** آنکه لحم را
نموده قسمی از جراحات سرطانی در ماق اکبر حادث کرده و اکالیت ریم او
بزودی زاویه انسی تحتانی حفن را فاسد ساخته جنین انفل منقلب بکار
و معلوم است که تقدّمه المعرفه این عله در هر حال ردی است و در است او را
نود

شود از قرار شدت مرض

اما **العلاج** بهترین رفتار آن است که در ابتدا چون به تنهایی صلاح

موجود و تقریحی حاصل شده باشد بمحلول یک گندم **ارسنیات دو پطاس**

در پنجاه مثقال آب اماس را روزی چند مرتبه

تغییل نمایند و ریشه های کتان را آلوده بدان محلول و بروی اماس وضع

کند و چون منقرض گردید او را بقدر امکان بتصفین ایفون تغسیل سازند و خوب

بنوشانند از **ارسنیات دو پطاس** نیم گندم و عصاره ایفون با آب

یک مثقال و لعاب کثیرا بقدر کفایت و صد حب نموده که مریض یکی را در صبح

و یکی را در شب بنوشد و بواسطه اغذیه مناسبه تقویت مزاج را نمایند

و چون بعد از دوا لی سه روز از این مداوا پیر فایده حاصل نگردد رجوع شود

بعمل ید و لجم را ید را قطع نمایند و موضع مجروح را بر ریشه کتان آلوده بتصفین

ایفون بنوشانند

فقره دوم

در سلعه فقره مقله

و این علقه عبارتست از سلعه حاصله در تیغ زنبوری محیط مقله که چون حادث شود

اکثر در جانب اعلیٰ فقره قرار گیرد و درین صورت مقله را بخارج نشاند
 با سیلان دمعه دائمی و خوف از روشنی و وجع شدید مقله و صداع
 و علاج پذیرد مگر بعمل بیاید بدین نوع که هفت اهل را بجانب اعلیٰ کشیده
 بخوی که در ادیج غصون نبوده باشد و بموضع محدثی جلد و عضله مدور را
 از قرار در قمار ایات عضلانی منقش نمایند و بعد از آن بواسطه قلاب دوسر
 سلعه را بجانب خارج کشیده با سهولت او را از بافته زنبوری فقره مقله جدا
 سازند **و سکارپا** نام که چندین دفعه این
 عمل را نموده است بعد از اخراج نمودن سلعه چند تمثال کوچک را بر روی
 یکدیگر بطور مخروطی که هر دتمثال فوقانی از تحتانی بزرگتر بود بر روی چشم
 قرار میداد تا بواسطه فشار طایم مقله بتدریج بحالت طبیعی عود نماید

جمعه دوم

در بیان امراض مقله

جزء اول

در امراض اجزای مقله که حاجب ماورا آن بوده است

فقره اول

درورم ملحه مقله ❖

بدانکه درم این نسج اکثر بدین نوع است که برقرار سریع عروق
اد عظیم و سرخ تیره رنگ کردند بقسمی که باسانی عروق ملحه را از
عروق قرینه که در تحت او است تشخیص میتوان داد و عروق عظیم
شده او از قرار حرکت جفن متحرک باشند بعکس ورم قرینه که عروق
متورم او حرکت خود مقله حرکت نمایند ❖ و چون بطول انجامد ملحه
در موضع قلیل یا اکثر سفید مانند چینی گردد ولی در جمیع مواطین است ❖
و سبب این عله نیت مکرر و در اجزای صغیره خارجی بروی مقله ❖
و علاج این ورم از قرار است که من بعد در تعریف **ورم خارجی عین**
در فقه اول از جزو سیم از این جمله دوم بتفصیل بیان خواهد شد ❖

فقه دوم

در سبب که بفران

تاسند

و این مرض عبارتست از درور عروق دموی صغار ملحه قرینه که در ما بین
فضای آنفروق بافته کاذب سفید مایل بقره پدید میگردد چنانچه از تصویر
ششم ظاهر است و چون این نسج کاذب غلظت بهم رساند بعضی

اوقات صدقه و عقیقه غیر نمایان کردند:

و اکثر اسباب این عله شوزاند یا انقلاب جنین بد اهل است اگر بعضی

اوقات نتیجه موضعی مزاج خناری و ریاح افرس یا نتیجه ورم شدید

جمع عین بود:

و لعمرو الله المعرفه ردی نخواهد بود در صورتی که عله حدیث و علاج لایق بوده

باشد ولی چون زیاده مزمن و عادی گردد اغلب کدورت قرینه باقی ماند

و چون سبب نتیجه شوزاید یا انقلاب جنین بوده باشد اکثر کجودی

خود بعد از رفع سبب تحلیل رود:

اما علاج متفاوت است چنانچه وضع علق و خرقة مبلوله بلعبات کانی

باشد در صورتیکه علت حادث و فی الحقیقه بواسطه ورم عارض شده باشد:

اما چون علت مزمن گردید سبب مزاجی متغی کشت روزی یک الی دو

قطور نمایند ازین نسخه بکند تعفین افیون پنج خرقه نطق سیاه نیم خرقه

یا ذره نمایند ازین نسخه بکند قند سفید مسحق شش خرقه سولفات

یک خرقه یا از مرکبات دیگر که در

کدورت قرینه دگر او خواهد استعمال نمایند: و چون از آنها نفعی

عاید نکرده کی لهما اکثر رجوع مینمایند بعمل بد و عروق مذکوره را باطلاب
گرفته زایل نمایند ولی شرط کلی است که بعد از عمل بد بقطر ادریه قابضه رجوع
شود تا علت عود نماید و بجهت رنج وری که از عمل بد حادث شود استعمال
صداباب در موضع بعید مفید خواهد بود ❖

و برخی اوقات بدون عمل بد بسیار مفید افتاده است **ذرور است**
غیر خالص که باسانی بدین طریق ساخته شود دو پیچ
دوسو

تخم مرغ با پوت که شسته باشد بخ الی ده عدد سرکه سفید تند
صد مثقال تخم مار یک شبانه روز در سرکه بگذارند بعد از آن سرکه را ضبط نمایند
و از کاغذ صاف نموده و صاف کرده را در میان ظرف چینی در آفتاب
قوی یا در حمام ماریه بخکامند و حکیده او را نرم بسایند و روزی یکدفعه
یا دو روز یکدفعه در چشم ذرور نمایند ❖

فقره سیم

در نظره که باصطلاح اطباء مرنگ **تیرری میوم** نامند
بدانکه نظره و ناخنه نامند عضون مثلث ملحمه متعلقه را که ابتدا نماید بدون
روح و قاعده او در ماق اکبر و فقط او در مخفی قرینه پیا شد و سهولت

باعانت انبری از موضع خود بلند توان نمود *

و این طغزه یا بسیار لطیف و نازک است و حاجب ماد را نیست با بودن عروق

قلبی در او درین صورت کما لان فرنگ در **پتری میوم سواه**

یعنی طغزه نازک کونید یا بسیار غلیظ است مانند جلد درین

صورت معروف است به **پتری میوم کراسوم**

یعنی طغزه غلیظ و این دو نوع از تصویر همقم و هشتم شناخته میشود و بد آنکه

مادر امکان طغزه تغییر نماید بنوعیکه قاعده او در فوق مقله نه در ماق اکبر است

اما اسباب او اکثر مجهول بوده باشد اگر چه بعضی اوقات از ورود

اشیا خاربه بر او مانند ریک و آهک و سنگ ریزه حادث شود * و این

عله اکثر حادث شود در شاخ و نادر الوقوع است در شبان و اطحال

و تقدمه المعرفه اکثر حدیث است *

اما **علاج** برخی اوقات طغزه جدید بواسطه زور ترکیبی از سولفا

و **لومین** که نسخه او در فقه قبل ذکر شد **نفا** حاصل گردید و تا اثر آن

زور زیاد شود در وقتکه در صین استعمال او طغزه را با انبر صغری

کرشه بمضع بشکافند * ولی چون طغزه بروی قرینه عبور نماید

و غلیظ شده باشد بهترین انواع علاج از راه دست بواسطه عمل بد چنانکه در کتب
جراحی مطور است ❖

قره چهارم

در درم قرینه که بفرانگ کمر است خوانند در این علقه قرینه
ابتداء جزئی که درت بهم رسد و شفای او نقصان پذیرد تا بتدریج حرئی حمزه در او
ظاهر شده و بتدریج مبدل بقره کثیره قرینه شود با موص و خوف از روشنی و احساس
ثقل و شکیبیت که چنانچه درم غشیه دماغ تواند که سبب اجتماع رطوبت
در لپون او در کرد و همچنین نیز در درم قرینه رطوبت بیضیه تواند زیاد گشته
بنوعی که برخی ادقات دیده شده که این علقه بعد از زمان طویلی سبب
استفای مقله شود ❖

و علاج این علقه مواش علاج درم ملحه است از قراریکه در قره اول از
سیم ازین جمله پان خواهد کردید بعون الله تعالی ❖

قره پنجم

در پیمان که درت و لکهای قرینه
بدانکه ازین قبیل امراض در نزد کمالان قابلیت تامی دارند بجهت آنکه بمقدار قلیل

یا کثیر مانع از عمل باصره است و این مرض بر چند نوع است :

نوع اول که در وقت روی قرینه است که مثلاً حاصل میشود از سیل در صورتی که
بعد از تحلیل رغن کثیره نسج کاذب لطیف که در مابین عروق بوده مبدل بباقیه یعنی
گردد و در روی قرینه باقی ماند نوعی که شفافیه نقره رنگ در روی او حادث شود
و نیز سطح خارجی قرینه تواند که غلظت بهم رساند از دوام احتکاک شعریه
او را چنانچه بشره انسی دست غلیظ می گردد از استمرار کار کردن در بعضی از صنایع
و همچنین سطح خارجی قرینه غلیظ می گردد بعد از درم سطحی او یا درم ملتجمه در صورتی که
رطوبتی که حاصل از درم گردیده تحلیل نرفته باشد یا آنکه سطح خارجی قرینه در بعضی
مواضع یا در یک موضع مخصوص مجروح شده باشد و در عن استخرج بلغم یا ریم جمع
گردیده باعث که در وقت قرینه شود :

نوع دوم که در وقت جرم قرینه است بواسطه قرار یافتن ترشح ریوی و منجمد شدن
بعد از درم و این قسم پتزی شیوع دارد و از قرار حجم و غلظت اسم او نیز مختلف گردد
بنوعی که تمییر آنکه بکلی حاجب ماورا نباشد الطبای فرنگ او را **نظیوم**
و هم **نوبکلا** و هم **فی کونین**

دقیمی را که تمامه حاجب ماورا باشد **مارکاریا**

والبوک و لکم خوانند و عارض شود این قسم

که درت از سبب ترشح ریوی در مابین الیاف سالم قرینه که یا مسجد گشته
در مابین آنها همان حالت منجمد توقف نماید یا خود مبدل بالیاف گشته بخواهد
الیاف زایل شده باقی ماند و از جمله اسباب آنهاست درم شده قرینه
و تقرقات او اما در خصوص کلهائی که در سطح داخلی قرینه حادث میشود بدانکه
انها نتیجه پیاپی شدن رسوب اجزای ترشحی که حاصل شود بعد از درم غنیه

نوع سیم است که بعد از زایل شدن بعضی از الیاف قرینه ترشح
دری را بگردود ولی مابقی الیاف سالمه بنوع غیر طبیعی سبک میگردد الیاف
اثر جراحی در قرینه باقی ماند چنانچه بعد از ابله در چشم مشاهده میشود
نوع چهارم است که بعد از حصول ریم در تقرقات قرینه ریم تمامه
تجلیل یا خارج نگردد و اندکی آزاد همان حالت ریوی در مابین طبقات
یعنی قرینه ممکن گردد

نوع پنجم است که بواسطه نقصان تخمیه که درت حاصل گردد
و از اچله است که درت قرینه مادرزائی و این قسم را از نقصان تخمیه نام
بجمله آنکه اغلب بخودی خود چشم روشن می گردد در صورتیکه بعد از تولد طفل

قوه طبیعت رسد و قسم دیگر ازین نوع مخصوص شیخ است که بیوفانی

قرن مکون و بلائینی ارکوس سنلیس

مانند یعنی کمان پیران که نیت مگر که کمانی شکل در اطراف قرینه و این علت
هر چند نادر است در سن چهل سالگی دیده شده است ولی اگر عارض شود تا سن شصت
الی هفتاد و سبب او رسوب قطراتی در منی است در مابین ایلیاف قرینه و در

انتهای عمر از جمله حالات طبیعی است مانند سفید شدن موی و کدورت زجاجیه
و باید دانست که در علم کمالی فرق میکند از مابین لکهائی که در مرکز قرینه

یا در اطراف است و درین حال چون ملاحظه نمائیم تاثیر لکهائی قرینه را
بر اعمال باصره معلوم میشود که ضرر بر اعمال باصره بیشتر خواهد کرد و از قرار حجم
و غلظت لکهها و از قرار آنکه لکهها مرکزی یا دوری بوده باشد و چون مادر

بوده باشد یا در ابتدای طفولیت عارض گردد اغلب سبب احوال شود
بجمله آنکه عضلات چشم مشق طبیعی ننموده و قوه ندارند که مانع از اختلاف

حرکت مقله بوده باشند و همچنین عروض کدورت قرینه در ابتدای
عمر سبب شود که در مابقی سن مرضی مقله را حرکت دائمی باز دارد که این قسم

حالت را بلائینی میتان خوانند

اما تقدّمه المعرّضه مختلف بود از قرار مکان لکها و مدت دوام آنها و غیره و معلوم است
که چون تنهائی تحلیل بردن ماده خارجی لازم باشد تقدّمه المعرّضه جدید خواهد
بود و بالعکس ردی بوده باشد در صورتیکه که در وقت بواسطه **اثر تفریح**
یا بواسطه الیاف کشتن ماده ترشحه بعمل آمده باشد و نیز معلوم است
که لکهای سطح خارجی آسان تر از لکهای جرم قرینه یا سطح داخلی او را می شود
و علاج لکهای جدید سهل تر از لکهای قدیم علاج پذیرد و همچنین لکهای که کجلی
حاجب مادر آید زودتر علاج یابد بالنسبه بلکه لکهای نقره یا برنی رنگ
شفاف که علاج آنها بسیار صعب می باشد و نیز مزاج سالم و سن شباب
تا اثر کجلی در تحلیل بردن که در وقت دارند.

اما العلاج بدانکه ادویه ضد که در وقتی بر دو نوع است **نوعی**

از آنکه لکها را لین و نرم گردانیده تحلیل رشن آنها آسان شود بدین نوع
که مجددا حالت تورمی در چشم حادث می نمایند بضمیمه عمل ترشح دقوه حله
عروق پیشتر کشته دقوه مزاج زیاد شده که در وقت تحلیل رود **نوعی دیگر**
آنکه بواسطه عمل شیمیائی مخصوص یا بواسطه تراشیدن ماده غیر طبیعی علاج حاصل گردد
و نیز عموماً میتوان ادویه ضد لکهای قرینه را بچهار نوع منقسم نمود:

اول ازان است **دهیات** چون روغن کرده و روغن بادام دروغن
کبد مای غزلالا دروغن مار و روغن حج عظام حدیثه و روغن زرد و تخم دروغن
کبد مای که مخصوص نخازیر میباش و روغن **عُرْکُ**

دوم ازان است **محلول عصاره تلخ** مانند عصاره شوکران و مرک
کرد و صبر زرد و جلیفانا و غیره که ازده الی پانزده گندم اورا در دو مثقال آب
محلول نمایند:

سیم ازان است ادویه مدبره جدیه ارقیل تعین افیون و محلول
سُوبَلْمِیَه و محلول **تیرت دارژان**

و محلول **ملامیانک** و بورتق ارمنی و **پطرس کستیک**
و محلول **کرنات دوسود**

وید ویدرود و **پطرسیم**

و مرهم جیره مرغ و کلل

چهارم ازان است ادویه که ماده **فیطسی** یا **تیرشنه** و زایل می کند چون قد نرم سینه
و کف دریا و کف شیشه و بلور مسحق و طرطر و غیره

و چون مقدار چمک از این ادویه را بیان نمودیم لهذا اولاً چند

معتبر در باره این ادویه ذکر می‌نمایم تا بعد از آن به دستور اعلیٰ عمومی در خصوص
انها گفتگو نمایم ❖

اول بگیرند گریبات دوسود
خالص و کدم آب مقطر

پنج مثقال ❖

دوم بگیرند زهره گاه و عصاره شوکران و عصاره کنه از هر یک دو خود

ده مثقال ❖

سیم بگیرند کلور و دوسود نیم
و صدف سفید

و ذرور
اورا استعمال کنند ❖

چهارم بگیرند جوهرش در ده قطره روغن کرده
نموده با قلم سوزنی استعمال نمایند ❖

پنجم بگیرند کلاب ده مثقال قند سفید و بون خالص از هر یک نه خود
و عصاره صبر زرد و عصاره افیون با آب از هر یک یک خود و نیم و محلول

اورا قطور نمایند ❖

ششم بگیرند دارا شکنه یک کدم عصاره افیون با آب هشت
کدم کلاب ده مثقال محلول نمایند بجمه قطور ❖

هفتم بگیرد زین امر پانزده کندم کره بی نمک سه مثقال با یکدیگر مخلوط
نمایند تا مرهم گردد.

هشتم بگیرد قلیاب اکال یک کندم آب مقطر پنج مثقال و قطور نماید.

نهم بگیرد دوده بخاری و قند مسحق با لویه بجهت نفوخ در چشم.
دهم بگیرد دو تویدر دو مرکور
دو کندم

مرهم ساده پیچده نخود روغن بادام ده نخود مرهم نموده و تعلیم هوئی استعمال کنند
یازدهم بگیرد ^{دو دو} ^{دو دو} و ^{دو دو} و ^{دو دو} سیوم

کچر زاب مقطر پنجاه جز مخلول ساخته قطور نماید.

دوازدهم بگیرد پنبه روح پیچده نخود صبر زرد و کلل هر یک دو کندم کره
بی نمک دو مثقال.

سیزدهم بگیرد سولفات دو زنگ

دولفانت دو کیور و قند مسحق از هر یک شش کندم آب مقطر سه مثقال
تصفین افیون بیت قطره مخلوط نموده قطور نماید.

چهاردهم بگیرد کلورورد و سودیوم
ده نخود

تصفین افیون دو مثقال مخلوط سیکلر نموده و تعلیم هوئی استعمال کنند.

اما دستور العمل عمومی در خصوص استعمال ادویه مذکوره **اول** بعد از
شروع نمایند به ترکیباتی که ملایم تر از سایر است با مقدار قلی رجوع کنند
تا همچنان شدید عارض نگردد و بعد از آن بترکیبات قوی پردازند
دوم بهتر است که بجهت حاصل شدن همچنان اولاً رجوع نمایند مخلوطات
و بعد از آن برایم و بالاخره بزور و نفوخ **سیم** ادویه قویه را با احتیاط رمان
نرم بسایند تا با آسانی محلول و یاد اخل مرهم شود و چون منظور ساختن مرهم است
بهترین انواع عمل آن است که از ابتدا سفوف لازم را بچند قطره روغن باد
مخلوط سازند و بعد از آن مرهم ساده یا کره بی نمک داخل نمایند و چون
اکثر مرهم بعد از زمان طویلی حرافت بهم رسانند لهند در هر صورت آنها را
مقدار قلیل مرتب سازند و بزودی عوض نمایند **چهارم** لازم است
دانستن آنکه بهترین اوقات بجهت استعمال ادویه ضد کدورتی شب است
قبل از خوابیدن و چون روزی چند دفعه خواهند که آنها را استعمال نمایند
باید فی الفور بعد از پیدار شدن و بعد از غذا خوردن و بعد از حرکات شدید
جسمانی وقف فی زمانی است ردی مگر آنکه چشم بسیار قلیل الحس
بوده و همچنان شدید لازم باشد **پنجم** بهترین انواع استعمال قطور

مخلوقات ادویه است که مرضی بهشت خواپده یک الی چهار قطره از هر یک
محمول در ماق اکبر قطور یا قلم موئی بر روی لکه طلا نمایند و چون برآمده رجوع شود
اندکی از او را بمقدار مرجمک بواسطه قلم موئی در زیر جفن اعلی گذارند
یا بواسطه انگشت در ماق اکبر قرار دهند و بعد از آن دنگ ملایم بر روی
جفین نمایند تا مرهم بجمع مقله پراکنده شود. و قاعده استعمال در در و نفع
چنان است که قلم موئی را باب تر نموده و بعد از آن جزئی از آن در در را
بدو گرفته بر روی لکه طلا کنند یا این ادویه جات یا بس مذکوره را بواسطه
کاغذی قاشق مانند بر روی قرینه پاشند نه آنکه ادویه را میسان دو انگشت
یا بر روی چوب گرفته در در کنند زیرا که دست شایه عرق باید بوی داشته باشد
و چوب غفله بچشم کوبیده شود.

و چون قسم ادویه را بطریق مذکور بر روی قرینه استعمال نمودند لازم است
که چشم محفوظ دارند از روشنی در یا ح شدید و چون نیم ساعت استعمال
دو انگشت چشم را باب ملایم بشویند و با حیاط تام بمسکات **ششم**
از جمله علامات نیکی استعمال انهاست سیلان دمعه قلیل و صدق صحره جزئی
جانب انسی جفن و ملغمه او و خوف از روشنی تا مدت ربع ساعت و از قرار لکه

این علامات شایده یا خفیه پذیرند ادویه و ترکیبات مذکوره را تغییر دهند
هفتم چون اغلب اوقات چشم بعد از استعمال طولانی کی از ادویه عادی
بد کرده و بعد از عادی شدن دیگر تاثیر نماند از جمله لادماست
که بر چند روز ادویه مستعمله را موقوف سازند و اصلا در استعمال نمانند
یا دواى معموله مریض را بر چند وقت تبدیل کنند **هشتم** در مابین این
علاج اغلب ترشیدن عروق شعریه دمویه مقله را بواسطه موضع صغیر نوعی که
یک الی دو قطره دم از آنها خارج گردد نفع کلی خواهد بخشید **نهم** شرط کلی
در علاج کدرت قرینه صبر نام طیب و مریض است

فقره ششم

در برآمده کی مثلث قرینه

بدانکه بعضی از گالان این مرض را بلایینی **استایل مالکیوم**

نامیده اند که مقابل یکی از قسم موسراج بر ایان بود ولی چون موسراج عبارت
از تقق غنیه است یا اتصال غیر طبیعی ادروسوج که در این مرض موجود نیست لهذا
این علت را داخل قسم موسراج محسوب نمیانیم و به برآمده کی مثلث قرینه
موسومش نمودیم

در چند این علت از جمله علل مادره چشم است ولی چون تأثیر او بر عمل اعضاء کلی است
لذا بعضی تفصیلات او را در این جا بیان مینمایم پس بدانکه درین علقه قرینه
بدرج مایل قرار گرفته بطریق محذولی یا قاعده یا بدون قاعده که نوک او در وسط قرینه واقع
میشود و اکثر در این علقه غلظت نوک او بیشتر از غلظت قاعده او است و این
بابت است که چون مورب او را ملاحظه نمایند بکلی حاجب مادر او نباشد و بالعکس
چون از رو بر او را ملاحظه نمایند حاجب مادر او مانع از نیکو تشخیص داده
عنبه و صدقه است و چون در این حالت شعب روشنائی منجم غیر طبیعی منکسر
میکردد دیدن اشیا بعیده نیز غیر ممکن شود و بجهت سهولت تشخیص تصویر این حالت
چشم را در شکل نهم نموده ایم و این علت در جوانان زیاد تر از شیوخ حادث
شود و برخی اوقات دیده شده است که قرینه تا چند سال مفردا برآمده و مایل
بخارج گردیده بود بدون که درت نوک او ❖

اما اسباب این مرض تا بحال کما هو حقه معین نشده است ❖

اما **العلاج** ❖ بعضی طبها تکلیف نموده اند که بواسطه عمل کبرل رطوبت
پیشیه را خارج نمایند ولی حاصل نیکی ازین عمل تا بحال مشاهده شده است
و بهترین منافع حاصل میکردد از مطبوخ برک توون که کمیته قال او را در دو سیسرا

بجوشانند تا نیم سیر باقی ماند و روزی چند دفعه چشم را بدو تغیل نمایند
و شام هنگام خوابیدن از یک ال دو قطره در چشم قطول نمایند:

فقره هفتم

در رتق قرینه که بفرسه قرین نامند

بدانکه این علت بد نوع عارض شود **نوعی** است که مانند نوعی از ابرویم
پرده انسی قرینه فاسد شده و پرده خارجی او است و کشیده کردد **نوع دیگر**
انکه پرده خارجی او استرغاب بهرسانیده پرده داخلی بدوش او دهد و خارج کردد
مانند رتق لطین:

و این علت عارض شود از تقرح قرینه و تقدته المعرته موقوف باقیم است
از آنجمله در قسم اول علاج پذیر نباشد بجهت آنکه راهی بعلاج او نیست و هر دو
که از خارج استعمال نمایند تواند که مورث سوراخ شدن پرده خارجی قرینه
شود و چون این قسم از رتق قرینه عظیم بود اگر غنچه داخل او شود و درین
مکان صدقه تغییر یافته و ضیق گردد و نوعی که عمل ابصار صعب و برخی اوقات
غیر ممکن باشد ولی در نوع دوم تقدته المعرته چندان ردی نباشد اگر چه
در هر حال اثر تعجبی باقی خواهد ماند و درین قسم ددم احتراز لازم است

از ادویه اکاله و بهترین معالجات درین صورت محلول یک گندم

سولفات دوزنگ

درین مقال لعاب

بدان است با استعمال نمودن ادویه که با خبری اکالیته بوده باشد در
خارجی جن اعلی مانند کشیدن یک الی دو خط یا قلم سنگ جنم نه آنکه
محلول اودا استعمال کند بواسطه پیء دخول او متعده و حصول ضرر کلی از او

فقره هشتم

در ورم جلیدیه و کیه او که بفراسه **لائیت**

دهم

کرتالویدیت

نام

بدانکه این مرض اغلب مصاحب است درم سایر نسوج عین را در فتراد بسیار
لطبی بود بدین نوع که در ابتدا مرضی اکثرش کی باشد از تاریکی خرمی چشم
ماصداع قلیل مخصوص در چهره و در عمق متعده و چون مرض طولانی شود در نهایت
شده رسد و چون درین حال محلول عصاره **بلادانه** و امثال اودا
در چشم قطور نموده و بعد از آن صدقه را ملاحظه نماید همچنان دم در او هویدا
شود و در صورتی که بواسطه ذره پنی که شش مقابل جسم را بزرگ نماید جلیدیه را
ملاحظه نماید در کلبه و عروق کیزی ظاهر شود بلکه در جلیدیه که در حالت طبیعی

وج مخصوص

عروق قاق اورا شده ثنواں نموده در این حالت تورم درید و شریان در او بطریق
واضح دیده و سرئی شود و همچنانکه در دم قرصه یا این عروق ماده منجمده قرار گیرد و جهت
که درت می باشد همچنین در مابین عروق غیر طبعر حلیه ماده منجمده حاصل شده در سبب اتالی
آب سردارید است ^و در این قسم درم در رفتار مانند سایر اورام
چشم است برین طریق که باید تجلیل رود یا شش بریم گشته یا ماده منجمده مخصوص باقی ماندن
لغات می با علاج درم عنینه ندارد لکن اکثر ارا و موجب تطویر کلام است ^{و علاج} این علت علاج ضد درمی مخصوص است چون

فقره پنجم

در آب سردارید در بفرانسه گراکت
به آنکه آب سردارید عبارت از هر که درتی در در حلیه یا کیمه او فر دافر دایما گراکت
حالت شود به نحو مانع البصار گردد
چون در ابتدا که درت قلید است این مرض قلند ^{نهند} مشتبه شود با آب
سیاه در مرض مخصوص عصب حروف است لکن اعلیات تشخیصیه هر دو را
در این مقام فر دافر دایما ^{نمایم} ^و

در آب سردارید

اول مریض هر چه پندمانند دغان تیره لوبان

چشم نقصان البصار بقدر که درستی است

حاصل شده

سیم در ابتدا که درت کمتر در وسط و نادر

در اطراف نکست

چهارم چون مرض قدر بطول انجامد

اطراف السرحه حلقه سیاه رنگ مشاهده شود

دندیل کبریا عنین باطراف جلیه بر تیره

مشاهده است

پنجم در صورتیکه آب سردارید ابتدا نمود

در وسط جلیه بر واضح است در اشیا می نماید

چشم علیینه که هر چه تشخیص یافته شود

در آب سیاه

اول مریض در جابر خارا از شته صورت شته
مشاهده کند یا مانند خاک در آفتاب بلند شود

سیم نقصان البصار بدون که درت در ابتدا

سیم که درت بر فرض بوجن در خلف

جلیه نکست

چهارم این علامت هرگز نرود

پنجم تفاوت البصار در خلقت بیماری

در روش نندارد بلکه موقوف تا اثر سبب است

مثلا در صورت امتلاء عمده تواند در عهد البصار
بالمرة را بید کرد و بعد از رفع امتلاء

در آب سردارید

چون مررت نظر نماید تشخیص آسانتر تواند داد
و چون در موضع خونی تاریک صدقه مطلقا
و سیخ میگردد لهذا چشم علیتر است تشخیص
داد از موضع قرص یا قهاب بی دلی
چون آب سردارید باشد با شهاب سرد عذر الصا
در حدیثی است از جمعی در روزگار
است و در لید این مطلب واضح است

ششم تا زمانی در جلیدر بکلی منجز شده
باشد تفاوت کلی در البصار و کله
استعمال عینک محرم حاصل شود بجهت
از آنکه عینک محرم اشیاء مجاور خود را بزرگ
مزناید و در ضایک بدین عینک حروف را
از حروف دیگر تشخیص میندازد و کله عینک
ند که در بهر حالت تواند تشخیص دهند
هفتم در شرحی چنان مزناید در دجا

در آب سیاه

بکالت سابق بازگشته و عذر البصار بیکو شده بواسطه
شراب شراب در صورتی که نزول آب سیاه
سبب از فوج عصب مجوف بوده باشد و بالعکس
بوزار نشیدن شراب عذر البصار بکلی معدوم شود
صورتیکه سبب از پیمان دم بود

ششم هرگز بواسطه استعمال عینک تفاوتی
عذر البصار طر هر نشود و نیز البصار تفاوت کند
خواه در این بمقابر خود یا از طرفین نظر نماید

هفتم اطراف و شرحی چشم صافان

در آب سرداربه

سفید اطراف او را احاطه نموده باشد و چون
آب سرداربه زیادتر شود در بعضی چراغ را نمیند
و بعضی او در خان سفید اطراف او را مشاهده کند
هشتم چون چشم را بر هم گذارند و لک
نمایند چغین را یک یا دو انگشت احساس شود
در جوف منقرض شود بواسطه حرکت شعبه دقیقه عصب
باصره در کمال صحت باقی است

در آب سیاه

آب سیاه مانند قوس و فرخ مرئی شود
هشتم چون مکرر در عصب مجوف است
لکه از لکه چغین روشنتر احساس نشود و این
علامت کلی است که اگر بخرد و قاتل
اشته در یک چشم هم آب سرداربه در
آب سیاه موجود باشد در این صورت آب
سرداربه مانع از تشخیص دادن آب سیاه خواهد
کرد پس در این صورت این علامت بسیار
تشخیص را سهل خواهد نمود

و چنانچه از تعریف آب سرداربه معلوم کردید این مرض منقسم است به نوع
آب سرداربه بواسطه که درت کبیره جلیده
نوع دوم آب سرداربه حلاله است که درت
نوع اول

در آب مردار بید

در آب سیاه

| | |
|---|---|
| چون مورب نظر نماید تشخیص آنان که توان داد | و بعد از رفع املاک کالت سبب آنرا نشسته |
| و چون در موضع جزئی تاریک مدقه مطلقاً بویج | و عمل ابصار نیکو شود بواسطه شراب در صورتی |
| میگردد لهذا چشم علیل بهتر تشخیص تواند داد | که نزول آب سیاه سبب از بیخ |
| از موضع قریب آب تاب | دلی چون آب محجوب بوده باشد و بالعکس بعد از نوشیدن |
| مردار بید مانند رسد عمل ابصار در محل روشن | شراب عمل ابصار بکلی معدوم شود در صورتیکه |
| بهتر است از محلی که روشنی اندک است | دلیل سبب او همچنان دم بود |

این مطلب در افعیات

ششم تا زمانی که علبه بکلی منجمد شده **ششم** هرگز بواسطه استعمال عینک تفاوتی
 باشد تفاوت کلی در ابصار بواسطه استعمال در عمل ابصار ظاهر نشود و نیز ابصار
 عینک محجوب حاصل شود بجهت آنکه عینک محجوب تفاوت نکند خواه مریض بمقابل
 اشیا مجاور خود را در آن عینک نماید و مریض خود یا از طرفین نظر نماید
 بدون عینک حروف را از عرضی دیگر تشخیص
 نمیدادند بواسطه عینک مذکور سهولت
 تواند تشخیص دهند

هفتم روشنی چراغ چنان نماید که در فغان **هفتم** اطراف روشنی چراغ چشم صاحبان

در آب مروارید

سفیدی اطراف ادر را احاطه نموده باشد
و چون آب مروارید زیاد تر شود مریض چنانچه را
نمید و بعضی ادر و غان سفید اطراف ادر را
مشاهده کند

در آب سیاه

آب سیاه مانند قوس و قزح مری می شود

هشتم چون چشم را بهم گذارند در کنگ میمانند

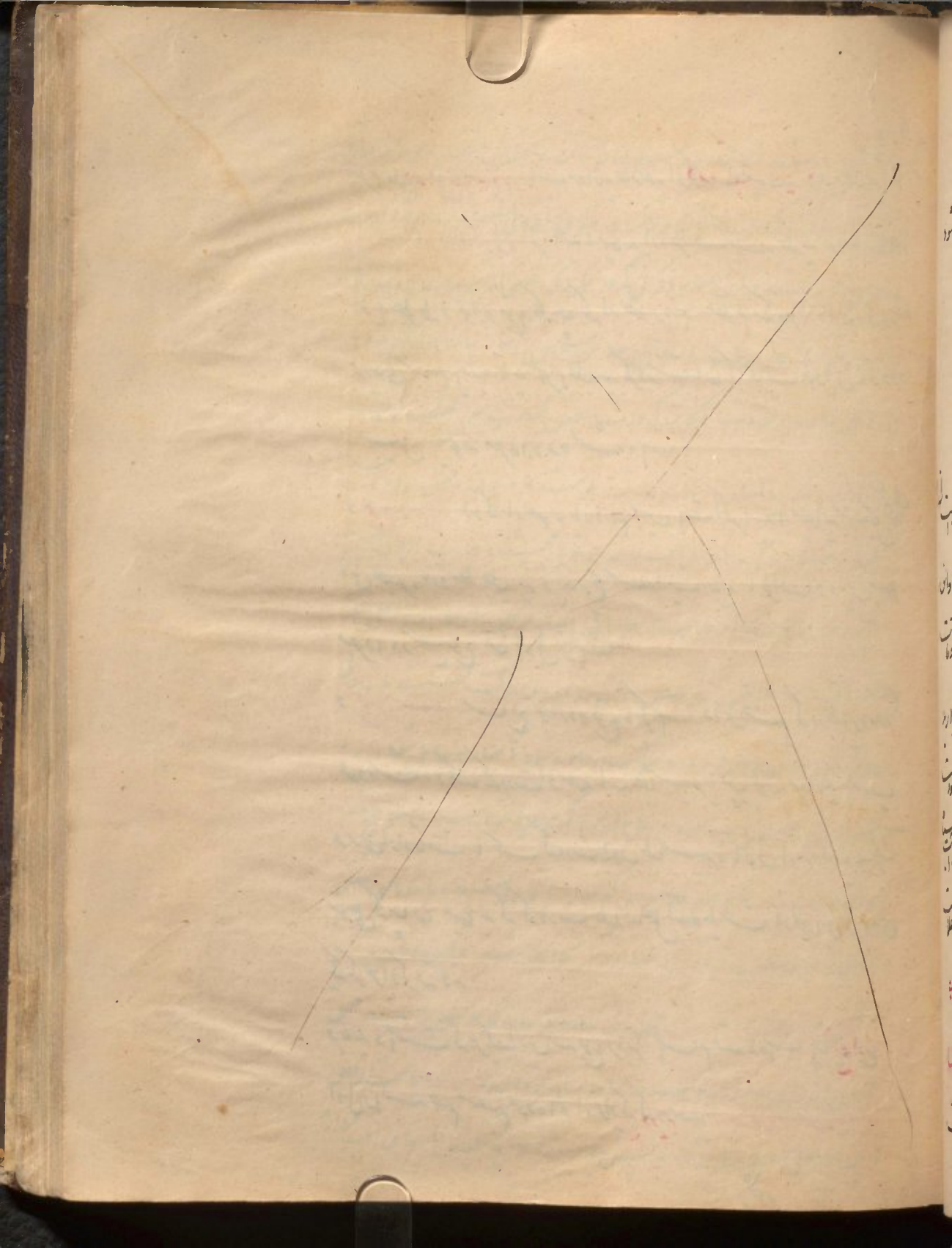
بخشین را یک یا دو انگشت احساس
روشنی در جوف مقله شود بواسطه حرکت
شعب و قیفه عصب باصره که بحالت تحت
باقی است

هشتم

چون محل مرض در عصب جوف است لهذا
از دلک بخشین روشنی احساس نشود و این
علامت کلی است بجهت آنکه برخی اوقات
اتفاق افتد که در یک چشم هم آب مروارید
و هم آب سیاه موجود باشد و در این صورت
آب مروارید مانع از تشخیص دادن آب سیاه
خواهد گردید پس در این صورت این علامت
تمهینائی تشخیص را سهل خواهد نمود:

و چنانچه از تعریف آب مروارید معلوم گردید این مرض منقسم است به نوع اول

آب مروارید بواسطه که درت کیه طلیدی به نوع دوم آب مروارید حادثه از که درت



جرم جلیدیه نوع سیم آب مردارید عارضه ارگدورت کیسه و جرم جلیدیه مالا

نوع اول اکثر ابتدا مینماید از اطراف کیسه جلیدیه نه از وسط خوا
نوع خطوط و خواه نوع لکه چنانکه از تصویر دهم معلوم میگردد و این کردت
برودی سرایت نماید بجرم جلیدیه مگردشبان که بحالت خود باقی ماند در
شیوخ بهیچوجه مفرد دیده نشده است

نوع دوم او که از تصویر یازدهم مبین است اکثر ابتدا مینماید بشکل کلهای
مایل بصفوه در وسط جلیدیه و بتدریج سرایت نماید ما اطراف او و این قسم
مفرداً در شیوخ متداول تر است

نوع سیم شایع تر از دو نوع دیگر است و این قسم که در تصویر دوازدهم
نموده شده رنگ کردت او سفید مانند طباشیر یا شیره بلون مردارید است
و برخی از ادقات ماتحت کردت بلون طباشیر و مانوق او مرداریدی رنگ
بنوعی که چنان مینماید که کردت جلیدیه بعلی آمده باشد از لختهائی که برودی
یکدیگر قرار گرفته اند

و باید دانست که هر یک از این سه نوع را نیز قسم متعدد است چنانچه نوع
اول را سه قسم منقسم نموده اند از قراریکه کردت در تمام یا در ظرف یا در جایی

جلیدیه باشد و نوع دوم و سیم را نیز باقی محلف منقسم نموده اند از طرف
غلظت و رقت که در وقت ولون و ترکیب همیوی او دلی تفصیل آنها چون مورت
تطویل کلام است در این مقام ذکر نمی کردد مگر آنکه بعضی از تفصیلات لازمه را بجهت
تشخیص من بعد هر یک را در موضع خود بر سپیل اختصار بیان خواهیم نمود
از آنجمله علاوه بر تفاوت مکان که در وقت نفس که در وقت نیز محلف است
از قرار اینکه **یا صلب یا لین یا رقیق** باشد و چون رقیق بوده باشد
طلقه سیاه رنگ در اطراف حلقه موجود نیست و جانب اعلائی جلیدیه
اکثر روشن تر است از جانب اسفل او و ابصار مریض از جانب اعلائی چند
نقصانی ندارد در صورتیکه مریض مدتی چند بدون حرکت نشته باشد ولی
چون راس مریض زیاده حرکت داده شود ابصار نیز زایل شود
و نیز نباید در تشخیص آب مردارید ملاحظه نمود که مرض بجهت رسیدن است یا نه
و ادوار **رسیده** نام بنیم در صورتی که مواد با تمام رسیده باشد یعنی شسته
و غلیظ تر و صلب تر از این مقدار دیگر نخواهد شد و این تشخیص
تشخیص است بسیار صعب بجهت آنکه که در وقت تواند که موضعی باشد یعنی
قسمتی از جلیدیه را مبتلا ساخته باشد و با وجود آن **رسیده** باشد یعنی
تا چند سال اصلا دیگر نمونماید پس بنا برین انواع تشخیص انتهای آب مردار

از بلا حظه تمام شدن سبب اوست و از اقرار خود مریض که حالت کدورت
خود در مدته طویل پیش از آنکه سابق بوده گردید است ❖

و همچنین اغمای کلی در تشخیص آب مروارید بملاحظه نمودن **اتصالات** او ظاهر
از آنجمله تواند که جلیدیه از تعیری که مکان اوست بمقدار قلیل یا کثیر خارج
و متحرک شود بلکه چون بجا خارج گردد در بیت مقدم چشم جای گیرد ❖
و بالعکس میواند که جلیدیه اتصال غیر طبیعی با غنیه حاصل نماید بواسطه
ورم غنیه خواه این اتصال کلی یا جزئی بود و تشخیص این حالت بواسطه
قطر محلول بلادانه سهل باشد بدین نوع که چون اتصال غنیه موجود باشد
صدقه ترکیب غیر در در او ظاهر شود ❖

علاده بر مذکورات باید ملاحظه نمود مرکب بودن آب مروارید را با امراض
دیگر از آنجمله تواند که مرکب باشد بعضی از اقسام امراض حاده یا مزمنه
عین و آب سیاه ❖

و چنانکه قدر این تفاوت آب مروارید با رسیده را با آب سیاه
بیان نمودیم در اینجا نیز تفاوت آب مروارید تام را با کدورات دیگر عین
که تواند باب مروارید مشتبه شوند ذکر نماییم ❖ پس بدان که برخی ادوات
صدقه محلو شود از ترشح رفیق که حاصل میشود از ورم غنیه که این ترشح را

بغیر از کزاکت نفیاتیست :

مانند تشخیص داده میشود از آب **مروارید طلیه** به بانیکه در **کزاکت**

نفیاتیست که درت در حدقه نه در خلف اوست و غنچه از ترتیب طبیعی
افتاده و باز آید و اگر اوقات ضیق گردد علاوه بر اینکه از مقدمات و اقرار

مریض یا طبیب موجود بودن ورم غنچه معلوم خواهد گردید **و بدانکه برخی**
اوقات **انروارید** شبته کرده به **کلام** که مرض مخصوص

رطوبت زجاجیه است ولی درین مرض وجهی محسوس است که در آب مروارید حقیقی
وجود ندارد و اغلب با بودن این وجه مریض مبتلای به ترس است **و**

و چون در علم کلی فرق میکنند ما بین آب مروارید مولودی و آب مروارید
غیر مولودی لهذا چنانکه در خصوص آب مروارید مولودی بیان نمائیم

پس بدانکه این قسم غلظت غرض میکند بواسطه عدم طلیه یا غلظت نوار و اقرار
تجرباتی که لهذا از شرح حاصل نموده اند آن است که جلده در آخر ماه دوم

یا ابتدای سیم بعد از کمین جنین در رحم شروع در غوغا نماید و چون بواسطه
اسباب مجوی نمود بتوقیف اقدم موجب عرض آب مروارید ضلعی خواهد گردید

اما **اسباب آب** مروارید بر سهیل عموم **اول** ضربه و ضغطه است که از
خارج وارد بر تپله گردند مانند خار و امثال آنها که برخی اوقات سرعت بر

حدوث آب مردارید شود و نیز تشنج در هنگام انبات اسنان بعضی اوقات تاثیر
 ضربه و ضغط بخشد بجهت آنکه حرکات تشنجی تدبیه عضلات چشم یک لطفه
 جلویه را منخرف نماید **دوم** عام ترین اسباب این مرض **ورم جلویه** است
 چنانچه در فقه سابق بیان گردید **سیم** سن شوخیه است زیرا که درین حالت
 بواسطه علل کشتن از عروق در جلویه تعدیه تام حاصل شود **چهارم** بعضی
 امراض مزاجی است چون مزاج خا زبری و **سیفیلیس پنجم** شده بود
 تاثیر روشنی است که سبب مخصوص حدوث این مرض بود بدلیل آنکه آب مردار
 زیاد دریافت شود در دماغین که در آفتاب شدید زیاده بسر برند و همچنین
 در حدادین که بسیار مجادوت با سحله آتش نمایند **ششم** تاثیر انجروه
 محوضات معدنی است چنانکه آب مردارید کثیر الوقوع است در حله جات
 معدن ملک طعام ❖

بعضی

بدین واسطه است در فرنگستان شایع شده بجهت موضع عین میدردن آب مردارید
 در چشم حیوانات حاصل نمایند بدین نوع که چند روز پیاپی در چشم آنها
اسید نیریک یا **اسید مورباتیک**
 بهر ای ده وزن آنها آب قطور نمایند تا آب مردارید
 مصنوعی در آنها حادث گردد ❖

اما **تقدمه معرفی** بدانکه علاج آب مروارید را بوطه ادویه داخلی خارجی
تا بحال از جمله مصلحات دانسته اند اگر چه برخی اوقات بوطه آنها علاج
کرده و ولی در ابتدای حدوث غلظت بوده است و عموماً باید معتقد بود که علاج آب
مروارید موقوف است بعمل بد و عمل بد نیز در هر صورت عملی است صعب که یا اثر
نیکی و بدی اوسته است با اتفاقاتی چند که در اینجا بیان میشود :

از انجمله **احتمال کلی بر حاصل** نیک است در صورتیکه آب مروارید مرکب

با امراض مزاجی نبوده باشد یعنی غلظت موضعی فقط بود و ترکب هیوسی غلظت
و بخنین بنوعی بود که اشاره بر خلاف در عمل بد نباشد مانند مسطح بود

مقله یا کوتاهی بخنین که باعث اشاره بر خلاف است در عمل بد و مریض
لازم است که با صبر و طاقت بوده باشد بنحوی که بعد از عمل بد خلاف گفته

طیب را نماید و مشروط بدانکه عامل در صین عمل بد با بصیرت کامله و عدل

فرزیدن دست و آرامی قلب بود با سبک بودن اسباب محتاج الیه عمل بدی

و مشروط بدانکه مریض بعد از عمل بد بتواند در جمیع سته ضروریه بدون

نقصان زیست نماید و در این حال **احتمال کلی** است که بعد از عمل بد مرضا گلیه قبل

از مرض نزدیک بین بوده اند **بدون عینک** نیز تشخیص حرف خواهند داد

تواند که تشخیص حرف و کلام
دهند و آنک یکه قدر مریضی دو
بوده اند **نابا عینک**

اما امید حاصل نیک کمتر خواهد بود در صورتیکه آب مردارید **ساده** نباشد بلکه
امراض دیگر در سایر نسوج عین موجود بود و در هنگامیکه مریض شخصی باشد
بی صبر و آرام یا زیاد فقیر بود نسوجی که در سینه خردیه او نقصانی بود و نیز در
صورتیکه در ابتدای آب مردارید مریض مبتلا بوده است بعد از شید
اعم از آنکه درین حال نیز موجود بود یا موقوف شده باشد و در هر اوقات
که مریض استعدا بفرزله در بیاخ افرسه یا باد مبارک داشته باشد
و در اشخاصیکه قبل ازین مرض مبتلا بوده اند تبشخ یا صرح یا خازیر یا
سیفلیس در هر صورتی که چشم علیل قبل از نزول آب مردارید مکررا
مبتلای بورم گشته یا آنکه در ابتدای آب مردارید بدون که درت شید
حالت عملی موجود بوده است :

و امید حاصل نیک بسیار اندکست در صورتیکه مریض صاحب بد خلقی و یا
اختلاف رحم یا مالینولیا بوده باشد و در صورتیکه هنگام عمل بد مریض
تواند اسباب عمل را تشخیص دهد و نیز اشاره بر خلاف است در عمل بد
دورمانیکه سبب آب مردارید ضربه یا ضعف بود بجهت آنکه درین صورت
اکثره لت توری باقی است لهذا مانع گردد از عمل بد بسیار اشاق افراد است

که این قسم

که این قسم آب مروارید که نتیجه ضربه و ضغنه است بدین نحو بخودی خود تحلیل
رفته یا آنکه بخودی خود تغییر مکان نموده در صورتیکه ضربه و ضغنه قسمی شدید
بوده که اتصال جلیدیه را رطوبت زجاجیه معدوم کرده باشد و نیز مجموع است
عمل دیدن تکلیف و در هنگامی که یک چشم از نقصان توه نامیه بالمره
ناقص یا قبل از آن بدون حاصل از کمال حادث عمل بدیدار شده باشد.

و امید حاصل نیک **اصلاً نموده** باشد در حالتی که مریض بحالت نقاحت مرصی دیگر نبوده

یا آنکه جلیدیه گذر اتصال تام غیر طبیعی بسایر سوچ بهم رسانیده یا آنکه
در چشم دیگر درم یا مرضی دیگر موجود بود که با بودن این حالات بدون

شک رفع این قسم عوارضات لازم است تا عمل بدی ممکن و مفید افتد
و حاصل عمل **جزاً روی** بود در صورتیکه آب مروارید مرکب باشد با آب

سیاه یا باستغای عین یا یکی از قسم او را مود.

و نیز عموماً بدانکه اگر اطباء در آب مروارید رسیده که تنهائی وسط جلیدیه را

متلاصق ساخته باشد عمل بدی را ممنوع دانسته اند بدلیل آنکه این آب مروارید

کجلی مانع از عمل الصابینت و از عمل بدی امید تفاوت کلی نبود.

و نیز اطباءی حادث احتیاط نمایند از عمل بدی در هنگامی که یک چشم کجلی سالم و چشم دیگر

مبتلا بآب مردارید بوده باشد بجهت آنکه اگر چه بوجوب اطه عمل بدین نور چشم علیل
برگردد ولی در هر صورت چشم علیل نزدیک بین خواهد ماند و چشم سالم
دور بین بود بنبوعی که حالت مرین فی الحقیقه تغییر برد است نماید زیرا که بدین
واسطه دور بین خواهد گردید:

و در صورتیکه هر دو چشم مبتلا بود بآب مردارید رسیده عمل بدین در هر دو چشم
یکه فیه اولی است بجهت آنکه تاثیر عمل بدین در چشم با تاثیر عمل بدین در هر دو چشم
چندان تفاوتی ندارد و زمانی که مرین قبل و بعد از عمل یک نبوت خواهد بکچشم
یا هر دو با اشتراک عمل شده باشد:

و بهترین اوقات بجهت عمل بدین آخر فصل بهار و اول فصل تابستان است زیرا
که درین فصول تغییر کمتری یافت شود:

اما العلاج چنانکه قبل بیان نمودیم علاج مخصوص این عله عمل بدین است

ولی چون برخی از اطبا معتقد بعلاج اداوائی هستند لهذا علاج را منقسم می نمایند
بعلاج طبی و جراحی ولی تفصیل علاج جراحی را در گذار نامیم بکتاب جراحی و بهر حال
در خصوص علاج جراحی در الحمله تفصیلاً از رفتار طبیب قبل و بعد از عمل بدین بیان

خواهد شد:

اما **علاج طبیبی** : بدانکه چون رفتار و ازدیاد آب مروارید اغلب بسیار لطیف

و سبب عمومی او ورم است لهذا اطباء میخواستند با دویه داخلی و خارجی علاج

نمایند اگر شرجع کرده اند با دویه جذابه از خارج و ضدوری از داخل : از آنجمله طلب

انگلیسی که شصت الی هفتاد سال قبل ازین شهره تمام در بلاد انگلیس و **بوخان**

نام داشت بیان مینماید از مرضی که متسلا گردیده بود باب مروارید ماری

در مدت یک سال و علاج تام یافت بواسطه استخراج صماد مرکب شوکران باردا بروی

چشم و نوشیدن شش گندم کلل هر سه یا چهار روز یک دفعه در شام بوقت خواب

و شش مثقال دهن بیداجیر در صبح روز بعد و که داشتن دماغ در ارجح مدت طولانی

در ظرف عسق و **دوسواثر** نام که از جمله اطباء معروف

فرانسوی بوده نیز بیان مینماید از علاج آب مروارید رسیده بواسطه نوشیدن

ثلث گندم از برگ بیخ در ابتدا و زیاد نمودن مقدار او را بتدریج تا زمانی که خشونت

طعموم و فضای پنی حاصل گردید و آب مروارید که ابتدا سفید بود بتدریج که بود لون چشم ^{شده} **سهم از آن**

روشن گردید و همچنین معروف است علاج آب مروارید رسیده در سربازی از فوج

فرزین که بعد سه ماه از شدت که دوره جلیدیه یک چشم او کللی اعجمی گردیده بود و بعد

توقف در مرض خانه مبارکه علاج تام یافت بواسطه فطور **ملبان**

هر روز سه روز یکدفعه و نوشیدن مسهل از **سولات دوسود**

بهنر چهار روز یکمرتبه **ش**

که در **تخته**

ولی معروف ترین علاج با طریق **معالجه کزدره**

نامریه در تعریف نوشتار بعضی تفصیلات اذکر کرده بدین نوع که یکجور مرهم

ساده را با یکجور جوهر نوشت در در مکان گرمی نهند تا مخلوط یکدیگر شبیه پستان

گردد و چون این مرهم با حرارت شبیه است کافی خواهد بود بدین اوردن **وضع**

صغیری از جیره یا زاید هلمه تا بشره فانی و جلد حجج گردد و تفرغ او را بر مرهم ساده

زفاده نمایند تا بزودی بشره تازه حادث گردد و بعد از آن بهین دستور العمل

مجدد درکن را موضع عمل نمایند و چنین گویند **کزدره** که اگر تمامت یکماه تمامت

کلی در آب سردارید بواسطه این معالجه حاصل شود شرط بدانکه چون همچنان دم

شود در خلف عنق حجامت با شرط نمایند و حجامت خشک بدست پست

دقیقه الی نیم ساعت در خلف قفا رطوبت و تخمین معمول دارند و در صعبی

از جیره که بدون جرحت است و نیز در صدغین مقدار قطعی از مرهم شاد در بدین

گفته تا حرمه خونی پدید آید و بعد از آن سنجق لینه مرهم را پاک نموده و مکان او را

بآب سرد غسل نمایند یا بواسطه لوله بلور یا علم موئی چند خط از جوهر شاد در **لین**

کشته

بخار شنبدر

بکشند و چون بیوت مزاج موجود شود استعمال نمایند طبیات را از قبیل شربت
دفلوس^۲ و امثال آنها تا اقلار روزی یک مجلس الی دو مجلس اطلاق کامل عمل آید

اما **علاج** جراحی را چنانکه مذکور شد بتعریف علی مدی اصلا نخواهم پرداخت
زیرا که بیان علی مدی او در بیان اتفاقات رذیه در صین علی تفصیل تام در کتاب
جراحی مقرب الی قان حکیم **پولاک** معلم اول علم طب در مدرسه دارالفنون
مذکور گردیده است ولی چون مثالی بعضی از تفصیلات عمل را با ما رسانده
نمود آموخته و کتبوی نموده بود لهذا لازم دانستم که تفصیلات مذکوره در بیان
نایم تا شاکردان جدید نیز آنها را داشته و بی بهره نباشند:

اما **مقدمات** عمل مدی علاوه بر خواطر حوی دو لداری مریض المبتدیه بر آنست که چند روز
قبل از عمل علی دوالی سده مهبل مبردی بنوشد تا ریح امتلا گردد و غذای مریض
از مقدار زمان قبل از عمل نقصان نمایند و چون مریض دموی مزاج باشد رجوع
نقصه شود **و را نیتیه** نام که معروف ترین کمالان **ایتالیان**

بمانند بر آن نماید که چند روز قبل از عمل مدی مریضی از کجوه عصاره **بلادانه** خشک
باسه جوهر مرهم ساده در اطراف جفن مدین نمایند و این قسم مرهم را ضد
درمی مخصوص و مانع از درم لاحته دانند: در صورتی که مریضی مبتلا بر مزاج افر

یا نفوس بود لازم است که اولاً بعلاج داخلی رفع او را نموده تا بعد از عمل مدینه
چشم مرکب با آنها نکردد و در اشخاصی که مبتلا باشند مریض بوسیله طول
استعمال مایه معدنی که **اسینه کریمیک**
با آنها مخلوط بود چون آب **لیوان** که در شش فرسخی تبریز یا **مصوعی**
که عبارت از دمای جوش باشد بسیار مفید بود و نیزه آنکه از قرار تجربات
این از منته تا آخره بسیار مفید بود که چند روز قبل از عمل مدیوش در ظرف عتی
کشد یا داغ نماید بذرا ریج و او را بواسطه مرهم زین احمر یا مرهمی از **ابهل**
در حالت ری می نگاه دارند

امانتی است لازم **بعد از عمل مدینه** باید فی الفور بعد از اتمام عمل مدیوش را
مانع گردید از نگاه کردن و بدین واسطه چشم سالم را نیزه نبندند بدین نوع که **ساز**
نازک از شمع انگلیسی خفین شپه کجالت خواب نگاه دارند و بعد از آن
بر روی جمیع چشم ریش کتان وضع نمایند تا صدمه کمند و بروی او پارچه
ابریشمی سیاه دارنوق آبدی بخلف ران نبندند و بعد از آن مریضی ابروی
صندل نشانه یا فودا او را در اطراف بر پشت نجوابانده که پردی او ستر باشد
و مانع گردند مریض را از حرکت کشیدن عظام و حقن دار جانین غذا بکند

غذای او تا چند روز آب گوشت ساده باشد و بعد از گذشتن چند روز بدین
حالت چشم را ملاحظه نمایند و با قیاط بسیار شمع را برداشته دروری است
دفعه جنین را باقی که در هرده مثقال او یک گندم **استاد دهم**

محلول باشد تغیل نماید و پارچهای کتان را بدو آوده و بد آن موضع وضع کند
و در روز دهم الی دوازدهم این احوال را موقوف ساخته پارچهای سیاه
یا سبزی در مقابل چشم به بندند و بعد از یکماه الی اهل روز عینک سبزی را
که اطراف او با پارچه ابریشمی سبز پوشیده باشد معمول دارند و در جمع این
مدت داغ در ابرج یا خوش در ظرف عنق را موقوف سازند تا بنامه

علامات درمی معدوم شود ❀

دباید دانست که در برخی از مرضی بدون بروز علامات ردیه شفا حاصل گردد
بنوعی که در قرینه اصلا که درتی احوال نشود و موضعی از قرینه که بریده اند
براه قویب التیام یابد بدون برآمده کی یا با همواری و ظلف صدقه در **سبت**

شفا فی وسیلهای بوده باشد با عدم همچنان دم در قرینه و حصول عمل
ابصار بقاعده طبعی اگر چه برخی اوقات ترکیب صدقه قدری از قاعده خارج
ولی چون من بعد علامات درمی عارض نگردد صدقه نیز بعد از چند روز بخودی خود مدور گردد

لیکن در بعضی از مرضای دیگر بواسطه بروز بعضی از علامات تقدّمه المعرّنه بعد از عمل
یاد ردی کرده و از آن جمله برخی اوقات در روز چهارم غشای کاذب موضع
انصال قرینه را احاطه می نماید و در این صورت اسک از غذا و استراحت
تام و تمیخ بدین رسیق رمادی لازم کرده بهر اسی مرهم رسیق احمد در محل داغ
ذرا بخی خلق عشق اگر موجود بود یا تجدید کردن داغ ذرا بخی اگر موجود نباشد
تا بحکایت این غشای کاذب بخلیل رتبه قرینه مجددا روشن شود و چون
بعضی اوقات حد وضیق کرده بدین جنین مرهم بلادانه چند روزی در پی
اگر رفع این علامت رویه را نماید ولی چون در روز چهارم در صین باز
نمودن زفاده ادل پاره های کتان آلوده بریم و جنین سرخ و اما س کرده
باشند تقدّمه المعرّنه بسیار روی و حالت سنگی چشم بسیار بعید بود و هر چند
در هر سه قسم از عمل بد این علامات دلیل اعمی کشتن مرض است ولی
علامات ورم در لاحت **اعراج جلیدیه و در پستان سفین جلیدیه** متفاوت است
چنانکه در **اعراج جلیدیه** تجنّیس قرینه متلا بودم کرده و چون ورم تمام نشود
از خارج بد اخل سر است نماید ولی چون ورم داخلی باشد و ابتدای
از جانب حدّه بهر صورت سرایت بخارج نموده باعث بهزال مقله شود

و بدین جهت بعضی از کمالان معروف **اخراج جلیدیه** را بهترین قضا
عمل دانند بدلیل آنکه اگر چه اصرار رحمت نماید و علامات درمی حاصل شود ولی با وجود
این ورم قرینه برد است ورم غنچه نیت و علاج ورم قرینه سهل است
از علاج ورم غنچه ❖

و علاوه بر آنچه گفته شد باید دانست که برخی ادوات در روز اول و دوم
بعد از عمل بدو حج عصبانی در مقله و صدغین و جبهه عارض میگردد و تخصیص
در صورتیکه عمل بدو بطول انجامیده بوده است ولی این علامت بسبب
بواسطه استعمال داخلی و خارجی عصاره **بلادانه** معدوم میگردد ❖
و همچنین در برخی از مرضی بعد از **قطعه نمودن جلیدیه** قوی عصبانی عارض
گردد که رفع او لازم است تا مورت نقصان بر عمل اصرار شود ❖ پس بنا
برین رجوع شود بجهت از تطبوخ کل با بونه و استعمال داخلی دوا می جویند و توشه
مارهین بمقدار شش قسم ❖

فقره دهم

یعنی **اب سینه** ❖

در **کلاؤکم**

بدانکه چنانکه از ورم کب جلیدیه که در وقت جلیدیه حادث شود همچنین از ورم سینه

تغییر مخصوصی در رطوبت زجاجیه حاصل شود که مودث آب سبز است و کجالات
گویند که چشم مبتلا گردد بآب سبز در صورتیکه در مؤخر مقعر رنگ سبز در یابی
یا سبز مایل بصفرت هویذ شود و **علامات** این مرض در ابتدا بسیار ضعیف
قبل است مگر آنکه مرضی بسیار سگوه نماید از دفانی که در مقابل چشم احساس
که در ابتدای مرض بدوره غیر وضع چند ساعت موقوف گردد و مجدداً عود نماید
تا بدرج این دود غلیظ تر و دائمی گشته ابصار نقصان پذیرد

درین صورت حالت غیر شفافیه عقی مقعره ظاهر شده حرکت مقعره کمتر از حالت طبیعی
گردد و در زمان طلیل عمل ابصار سبکی فانی گشته و حدقه و معت بهم رسد خواه
بشکل مدور خواه بازوویه و حرکت او با بزرگ معدوم شود و چون مرض بدین مرتبه رسد
در مؤخر حدقه که در وقت سبز مایل بصفرت یا سودا یا سبز در یابی یا تغیر هویذ باشد
یا تغیر لون عقیه بدین نوع که در چشم های ازرق عقیه خاکستری رنگ و در حتماً
سیاه و شمل رنگ عقیه زرد تیره رنگ گردد و درین حال وجع فوبه غیر نمایان
درجهه و مقعره و بعضی اوقات در اذن عارض آید که مخصوص شده نماید در شب
و در اهوویه بارده رطوبه و در زمانی که مرض خود را بر سنگای پر گذارد و چون رنگ عقیه
بطریق مذکور تغیر یابد در سطح آنسی هفتین نیز آورده غلیظ گردد و حرکت مقعره طلیل

یا بالمره معدوم شود و صیقله طبیعی قرینه زایل شده و بالاخره جلیده
بواسطه فشار رطوبت زجاجیه مایل بقدام کشته و سبز رنگ گردد و کدورت
مؤخر مقله که در ابتدا متعمر بود حال محدث شود: و اگر چه شیخ بن علی
در ابتدا صعب است ولی از لون و وج مخصوص و از قمار مرض درازمنه متنا
نشیخ آسان شود:

و اکثر این مرض حادث شود در شیخ و اشع است در نوان در اشخاصی که متلا
بدین علت اند اغلب قبل ازین مرض مبتلا بوده اند بقوس که علامات او حال
زایل گردیده بحدیکه برخی از اطبا این علت را ندانند مگر از انتقال مرض بقوس
بچشم: و چون علاج نپذیرد بحالت خود مادام العمر باقی ماند یا منتهی شود
به **سنخین** که بیان او در فقه واردیم خواهد آمد

یا **استقای مقله** که تعریف او در فقه دواردیم خواهیم نمود:
اما **الطلح** در صورتیکه آب سبز با تمام رسیده باشد اطبا متفق بر آنند
که علاج پذیر نبود لکن درین صورت برخی از اطبا جمیع قسم علاج را منعی نمایند بجهت
آنکه از علاج ضدورمی یا مضغ اکثر **سنخین** و از علاج محرک و مقوی اکثر
استقای مقله حاصل شود که بدیستی آنها زیاده ازید هیئت آب سبز است

ولی چون در ابتدای مرض بواسطه معقر بودن کدورت و موجود بودن وجع و تغییر لون
عینه شخص ممکن گردد امید بر علاج ناقص باشد بدین معنی که طبیب میتواند
بواسطه علاج لایق مانع از هجان دم بدماغ گشته و رجوع نماید بفسد ارت
و خوش در خلف عنق و نوشتن مسهل از مشت **مغفقات**
دوسود هر روز یک مرتبه و بر دوش

کامل عقده اچهارالی شش گندم و وضع عنق در مقعد در صاحبان بواسطه
و در خدین در اشخاصی که مبتلا هستند بحیس طث حاصل بکونی بخش ولی
در هر صورت احتیاط نماید از استعمال ادویه موقدر در خود چشم که اکثر باعث
ضرر کلی میباشند و چون بدین نوع هجان دم در راس و وجع آورده ملغمه
و قرینه قلیل گردد و وجع در وقت معینی ظاهر شود استعمال کنه کنه
روزی دو ازرده گندم ماش نرزه یک گندم **بارضین** عقده از منقسم

یا اسپیناد سود چهل یک گندم در ده سیراب باران
بتریح نوشیده مفید بود و در صورتی که قبل از فساد این مرض
وجع تقریبی موجود بوده باشد تغییر نامی در ایضار حادث نشود در صورت
نورس مجددا در اطراف پدید گردد و بدین واسطه **آضاد برادیه** که ترکیب

استقام

اورا در تعرف نفوس بیان نمودم و وضع علی بعد اتمام در موضعی
که ابتدا مبتلا بنفوس بوده و استعمال ماضی **بی کربانت**

دوسود بود مندر آب

علاوه بر مذکور است لازم است که از این قیل مرضی محفوظ باشد از تعمر
فوری شدید هوا و احتیاط نماید از تغذیه نمودن صورت را آب بسیار
سرد و مدت طویل داغ نخورد یا در ارجح نگاه دارند *

فقره یا زده هفتم
در تشخیص

یعنی غیر همت

رطوبت خارجیه بدین نوع که رطوبت زجاجیه که در حال صحت غلظت او
شبه غلظت سفیده تخم مرغ است در این مرض شبه غلظت آب
خالص کرده فانی زسوری او بالمره زایل شود و غشی می نیمه لبروت
منسحق گردد * و این علت به نحو عارض شود **نوع اول** آنکه نتیجه باشد
آب سبز را چنانکه در فقره قبیل بیان نمودم در این صورت علاج بدرست
و بدرج رطوبت زجاجیه فانی شده از نقصان نیمه همت مقله نیز
زایل میگردد **نوع دوم** آنست که نتیجه باشد درم شدید جمع مقله با درم

یکی از آلات او را مانند درم غنچه بوسیله داء افزنجی **نوع سیم** است
که غنچه باشد استعمال الملاح زینقیه را که افراط و چون درین دو نوع اخیر علا
عله شمشیه میگردد مگر آنکه لهذا علامات هر دو در یک مقام و تفاوت علاج
فردا فردا ذکر نمایم.

پس بدانکه درین دو عله رطوبت زجاجیه بعبوض سبز رنگ بودن که در
مذکور شد سرخ قهوه شود و مقله کوپلگر گردد **کلام دوم**
ار مقدارى که در حالت طبعی لجه و نرم شود با نسبت به کجالت صحت که باصلا
دسخنی است و قرینه بعبوض آنکه محذب باشد مرطوب گردد و غنچه که در حالت
طبعی غیر متحرک است بقدام و خلف حرکت نماید و این حرکت مخصوصی عارضی
غنچه بلاتین معروف است به **ایری دو دو نه زین**

و در بلیدیه نقطه های که در متحرک ظاهر شود و بتدریج رطوبت زجاجیه با لمره
ناتی شده و بعبوض او جسم صلبه دینه شکل حادث چشم خنک گردد
و چون این عله نتیجه باشد درم شدید جمیع مقله با درم یکی از آلات اودا
مانند درم غنچه ارداء افزنجی علاج موقوف بعلاج آن امراض است
و چون نتیجه باشد استعمال مفرط الملاح زینقیه را علاج موقوف

با استعمال

باستعمال داخل عینه و چینی بمقدار تمام در مدت طویل با تقصام نوشاندن

کلمات دو پطاس

در این مابین بدین نوع

که ابتدا نمایند بروری دو گندم بمقدار منقسم و در مدت ده روز این مقدار را در دست
و چهار ساعت بهیچه نخورد رسانند و مدت بیت روز دیگر مقدار مذکور بهیچه نخورد
مستمر بنوشانند و اقبال نمایند از ادویه موضعی

فقره دوازدهم

در استقای مقله که بفراسه **میدرقلی**

دوم بود بل می خوانند

خوانند

بدانکه این صفت منقسم بشه نوع

نوع اول حاصل شود از زردی

میشیم

نوع دوم حاصل شود از زردی

نوع سوم حاصل شود از زردی

در جابجیم بالذکر اما نوع

مع

بدانکه در این علقه حجم قرینه سه الی چهار متقابل حالت طبیعی گردد چنانچه از قوه
سیر و هم معلوم است و اگر در ابتدا شفا فیه او تغییر نیاید و اگر چه من بعد که در
هم رسانند ولی احتمال کمال است که این که در وقت از تغییر جسمانی رطوبت پخته که در
قرینه مکان دارد بوده باشد و بطن اول چشم بدرج عظیم و عینه تیره لون شود
ولی بدون حرکت و صدقه دائم و وسیع تراز حالت طبیعی است و مریض احساس
نماید فو رو بخاک و نقل جمیع مقله را و در ابتدای این مرض اگر مریض
دور بین بود ولی در انتهای علقه قوه بصیر ضعیف گردد با نقصان حرکت مقله علا

برین صلیبه در موضع اتصال او بقرینه کبودیون شود مانند آنکه در اطفال تازه
تولد دیده کرده کردد ❖

اما **اسباب** این عله اکثر اطبا از ضربه دانه بر مقله دانند اگر چه نادانان این عله
بعد از معالجه خراز و سایر امراض جلديه نیز بروز نماید ❖

اما **تقدمه المعرفه** ردی است بدلیل آنکه بعد از زایل شدن عمل ابصار اغلب
بسیت چشم نیز ضایع گردد و در هر صورت انداز نوع اول بهتر انداز نوع
دویم و بیم است در صورتی که سبب او انتقال امراض جلديه بدون علامت مزاجی
بوده باشد ❖ لیکن چون سبب مزاجی بود اکثر سرعت مبدل به نوع یکم
خواهد گردید که آنتهای او اغلب فائز آید و موت است

اما **العلاج** در صورتیکه استقای چشم مربوط باشد با استقای
سایر مواضع بدن علاج عموم لازم شود تا هر دو رفع گردد ولی در صورتیکه
استقای چشم موضعی و نتیجه ورم موضعی سابق بود رفع مابقی علامات
دری لازم است بمصاحبت استعمال داخلی **در شال**

و اشربه از طریقه و بوردق و کفاه داشتن داغ ذرا ریج و اشال چون
عله عارض گردد بعد از علاج امراض جلديه سخنمانینه در عمو مودن آن امراض

یا امراض جلده مصغره اعدا کتد و از داخل **سوقور دو انتمون**

یا کو کرد مکلس نوشتند

و علاج موضع مختلف است از قرار که طمه در ابتدا یا در انتها باشد در صورت اول
پوش نیدن چشم را کجا دات معطره باقی مانده با بونه و پودنه و مادر کجوبه و نفع
و تدبیرین برهن زین رمادی در جبین و تغیل کجوبه در و الکلیل بالویه مفید بود
و در صورت دوم که مقله حجم بود علاج او موقوف است بعلی یا شروه بد آنکه درود
عروق دموی موجود نباشد و علی بدین قرار است که بواسطه موضع خلف قرینه یا
قرب موضع اتصال او بصلیه خرنی منقش نماید تا رطوبت پهنه خارج گردد
و بعد از آن چشم را بر فاده بنهند همچنانکه در عمل بد آب مردار بیشع است
و در این صورت ادویه داخلی که قبل از عمل بد حاصل بوده اکثر منفعت کلی خواهد شد
ولی در صورتی که در عروق دموی موجود و مراج مریض غیر سالم باشد
اغلب اوقات بعد از عمل بد ورم ری عارض گردد که بسیار خطرناک بوده باشد
زیرا که عموماً انتهای او فاقرا یا و هلاکت است

اما **نوع دوم** درین علت اکثر نصف موضع مقله حجم و قرینه بشکل مثلث کشته
اندک مایل تقدم کرده بدن کدورت و غلبه نیز تغییر لون هم رساند ولی نسبت

قدام فشرده شود بزعمی که چنان نماید که غنیه متصل گردیده است باقرینه و چون بود
رطوبت زجاجیه جلیدیه بجانب قدام مایل گردد حدته اکثر وسیع و صلیبه کبود تیره لون
شود و در ابتدای مرض چشم علیل نزدیک بین باشد ولی برزدی علی الصبا
تقصان پذیرفته بالاخره معدوم گردد باصعوبت حرکت متقلبه و شده و حاد
و صداع ثقیرو هر مفرط و عدم اشتها و چون معالجه نشود قرینه منشق در طباط
چشم خارج گشته متقلبه جنگ گردد و برخی اوقات چون علامات مزاجی موجود
بود لحم زاید سرطانی شکل در مقله حادث شود که باعث وجع شدید و غلب
سبب هلاک است

و اسباب این علة اکثر مخفی است ولی چون عموماً این علت یافت شود در امراض
خنازبری و سیفلیس و تقرسی لهذا احتمال کلی بر این است که اکثر اوقات
باعث این علة یکی از امراض مذکوره بوده باشد

و تقه متهمه المهرقه ردی بود زیرا که در هر صورت اصبار و هیت مقله هر دو در بدن
شک فانی خواهد گردید

و علاج او موقوف بملغ شدن از صورت سرطانی است و بدین
در صورتی که همچنان دم در راس و در مقله موجود بود استعمال نماید

با نضمام **مرصین**

بمقدار منقسم و مخلول استات دو پینس

بطریق مدرواز فایح تدین ما
بند

مرهم زینق رمادی را با ایون چند دفعه لعابیات را با مخلول **مرصین** در چشم
قطور کت و وضع مشع در ارج در ظرف گوش و ضماد خردلیه در ظرف عنق

و غصه نمایند ❖ و چون همچنان دم در راس و مقله موجود نباشد علاج
موقوف بعلاج حالت مزاجی است و درین صورت علاوه بر ادویه مخصوصه استعمال

نمایند **دیشیتان** را ابتدا بمقدار طلیک و بتدریج
مقدار او را زیاد نموده تا سرعت نبض قلیل و دوار و تنوع دائمی عارض شود
و بعد از بروز این علامات مقدار ادویه مذکوره را نقصان نمایند و مشمع در ارج را

در زایده و جنبه بمره طویل نگاه دارند ❖
و چون ازین معالجات فایده حاصل نگردد و حجم مقله و وجع او بالا استمرار افزوده شود
علاج موقوف خواهد بود بعمل میدین نوع که قرینه را منشق نموده چنانکه در آخر

جلیدیه منداول است و جلیدیه را بمصاحبت رطوبت زجاجیه اخراج نمایند
و بجهت آنکه رطوبت مجدد جمع نشود قرینه را قدری زیاد تر منشق سازند
و دستور العمل آب مروارید چشم را زاده نمایند ❖

اما نوع **سیم** که عارض میشود از اردیاد در طوبت پهنه و زجاجیه بالاسر ^{شک}

علامات و اسباب او مرکب است از علامات و اسباب نوع اول و ثانی
علاوه بر آن حجم مقله از دیاد پذیرد نوعی که نصف مقله از خضره خود خارج
شود :

و تهنه المعروه درین قسم در نهایت روایت است بجهت آنکه هر علاجی که اطباء نموده
بجای حاصل بوده است تا بالاخره بعضی از کمالان دلیل آورده اند بر عمل بد در ابتداء
در حالتی که مزاج علیل شده باشد ولی الهیای معوض که در این حالت
صحت مزاج مقله را خارج ساخته اند نیز بریجا صلی عمل بد قائل گردیده اند
بجهت آنکه مشاهده نموده اند که بتدریج نسوج صلبه مقله مبتلای گردد بر طمان
و این سرطان بتدریج سریتا یا بطیئا منجر به هلاکت شود

بجز دوم از **جمعه** **دوم**
در امراض اجزاء مقله که حاجینه ما و اء خود را

فقره اول

در دروم ماد غنیه که بفراسه **ایریتا کو**
بدانکه این هله اردا از سایر هله چشم است بجهت آنکه بواسطه طول علاج سبب

تعمیر

تغیر کلی مقله کرد که اکثر اوقات قابلیت علاج داشته باشد از آنکه است
اکثر است لغایت که ثقبه عنقه را منب

نموده مانع از انقباض گردد و **غضون غیر طبیعی عنقه** که مانع از حرکت طبیعی
عنقه گردیده سبب شود که حدقه از ترکیب و هیئت مدوری خود و خارج
و اتصال تام یا ناقص عنقه بطح مقدم جلیده یا بطح خلفی قرینه

وقت عنقبیه و غیره حادث گردد

پس باین بر طیب در ملاحظه این علمه دو شرط لازم است **اول** آنکه از ابتدا
در تشخیص خطا کند **دویم** آنکه سرعت در علاج نماید تا آنکه زمان معالج بگذرد
و علی ای تقدیر با تعصیل تام بعریف تشخیص و علاج درم عنقبیه در این مقام شروع
نمائیم **اما تشخیص** بدانکه مشهور که گمان درین مرض دو درجه

قرار داد نموده اند **درجه اول** ابتدا نماید بوج خشک شدن در عقب
مقله با ضیق حدقه بدون اموات زاویه و نقصان در تشخیص دادن است
خارج مجاوره بانخوف از روشنی و طلعه وسط عنقبیه در ابتدا و حلقه اطراف او
در آنها تیره لون شود و در چشمهای ازرق عنقبیه بزرنگ و در چشمهای سیاه
احمر اللون گردد و علاوه بر این عنقبیه اما س کرده یا میل تقدم شود و هر قدر درم ترا

بسوج داخلی نماید نقصان عمل البصار میل زیادتر گردد و وجع شده پذیرفته سرات
 بدماغ کند باجمای عمومی و ولی باجود شده این علامات حمزه در جانب مقدم چشم
 قلیل باشد و صلبه نه تنهایی حرئی حمزه پدید ساخته و صیقلیه طبعی قرینه بالمره
 معدوم گردد چنانکه از تصویر چهاردم معلوم میشود **در صدوم** وجع نبوده عارض نبوده
 برق در مواضع تاریک و حمزه سرات نماید بطنه و صلبه و حدقه که تا بحال مدور بوده
 اکنون زاویه احداث نماید و چون باعانت ذره پنجم را ملاحظه نماید و طلقه از رطوبت
 سفید در اطراف طلقه انسی غنیه ظاهر شود این رطوبت بزودی سبب **غشیه**
 بسطح مقدم جلیدیه که او نیز متورم است خواهد گردید و چون بواسطه تدبیرات لایق
 مانع از ترشح رطوبات درم نگردد شکایت که علاوه بر اتصال غیر طبیعی جمیع حدقه
 بواسطه آن رطوبت مسدود شود و **کرات لیفایک**

عادت شود درین مابین غنیه بالاتر از غیر مستوی گردد و ازین جهت مایل القریه
 و قرینه لکهای که در هم رسانند و چون از رطوبت قرینه که مطلقا بگذردت نیست غنیه را
 ملاحظه نماید بشورات صغیرا حمر اللون در او مشاهد شود که مشق شده دریم او دار
 کشته داخل رطوبت پمضیه گردد و این علت را کمالان به **بسیوی**

موسوم نموده اند و تشخیص داده شود این علت از موجود بودن ماده سفید اصفر اللون

سخا که از تصویر باز در هم معلوم

در بطن اول که این ماده بواسطه خوابیدن و نشستن طولانی تغییر مکان نماید و در برخی اوقات بعد از علاج ورم عنقه بخودی خود بتدریج بکل رود و چون وجود این قسم ریم در بطن اول نیز از ورم قرینه تواند حاصل شود لهذا امکان این مرض را از قرار اخلاقی

اسباب تغییر اسم داده اند **میتون حقیقی** گویند در صورتی که از ورم عنقه **میتون مجازی** نامند در صورتی که از ورم قرینه حاصل شود و شود که **میتون حقیقی** کلبل زفته قرینه را سوراخ نموده سبب بهورات او گردد و تا اثر درجه دوم در غنچه بایر نسوج عین محلف است از قرار اختلاف سرایت ورم تعمق و سرایت او بنسوج ظاهر و در صورت اول ورم برعت بر طبت زجاجیه و غشی او و عصب جوف تا اثر نموده آنها را مبتلا نماید و اظهار مورت زایل شدن عمل اصاب در ماتی ایام عمر خواهد گردید ولی در صورت دوم غنچه دایما مایل بقدام شده و اتصال غیر طبیعی بجمع قرینه یا بحرثی از او بهرساند

اما **اسباب** یا موضعی است یا مزاجی اما اسباب **موضعی** ضربه و ضغط بواسطه عمل بد در آب مروارید یا دخول شیئا خارجه در مقبله و سرایت ورم نسوج دیگر و تا اثر سفیدی بلطردمه طویل و امثال آن است اما اسباب **مزاجی** نیست

مگر بواسطه نفوس در یاج افرسه **سیفیلیس** اما اندر ورم جداول

چندان روی نباشد مشروط بدانکه سرعت تشخیص داده باشد و معالجه لایقه شود
 ولی چون درم عنقه بسیار تنوع نیز سرایت کرده باشد بر طبیب لازم است
 که در تنگی و بدی انداز تا مل نماید زیرا که اگر چه بواسطه آنکه درجه اول است امید بر ^{علاج}
 میاشد ولی بواسطه سرایت درم خوف کلی بر مبتلا شدن و فاجعه جمیع مقله خواهد بود
 اما اندر درجه دوم چون باغات ذره بین طلقه ز طبت سفیدی در اطراف
 طلقه انسی عنقه مشاهده نشود و به تنهایی طلقه انسی عنقه **تغیر لون** پدید کرده
 باشد و شورت آب ریعی در جرم او هویدا نباشد اسد کلی بر شفای تام است و
 چون تا چند زمان در حرکت طبیعی عنقه نقصانی خواهد بود **:** لیکن چون بدون ذره بین
 علامات غشی کاذب در خلف صدقه با تغییر لون حلقه انسی و وحشی عنقه موجود بود
 صدقه در هر صورت صاحب زاویه شود و عمل اصابه نقصان خواهد داشت اگر چه بواسطه ^{علاج}
 لایق سایر علامات رویه زایل میگردد و چون شورت ریعی در عنقه مشاهده شود
 و در طبت غیر طبیعی صدقه را مسدود نموده باشد امید نیست مگر آنکه مدت طولانی بعد از
 علاج درم عنقه شاید که کمال حادثی صدقه مصنوعی اعداد کند در صورتی که مریض نتواند تشخیص دهد
 روشی را از نارنگی **:** و اینها اندر ریعی است در صورتیکه بعضی یک شیره چند شوره در عنقه

موجود ورم آنها در بطن اول نصب شود و حالت چشم مریض بکلی ناسه است
در صورتیکه ورم بخلف و قدام غنچه مشرکاً سرایت نموده باشد و از جمله نقصانات است
در صورتی که اینست چشم از الجمله باقی ماند

اما **العلاج** : بد آنکه اشهر طرق علاج ورم حاد غنچه طریق معالجه معلم :

وکت نام فراسوی میباشد بدین نوع که چون مریض را اندک بیمه باشد
ابتدا بنماید بقصد بدین دو روز اول صبح و شام قطره را تکرار نماید و در شامی که

بسیار ضعیف است اندک دفعه شش الی دوازده زانو بغرض خفیف اذن وضع کند

و در مابین معالجه روزی سه یا چهار دفعه دو گندم کلل مانیم گندم **حصاره افیون باب**

میوشند و شمع ذرا ریخ بمقدار عرض یک ابرام در فوق قوس حاجب وضع نمایند

و علاج موضعی او قطره پیچیده گندم تعین افیون باد و گندم **حصاره ملادانه** محلول در سرفه

مقال کلاب است و در صورتی که قرینه نیز مبتلا بعلیقات ورم بود قطره نیمه محلول در سرفه

در پشت مقال کلاب مقطر را :

نیرات وارژن

و چنین گوید معلم مذکور که در صورتیکه سیلان بزاق از استعمال کلل در روز اول عارض گردد

خفیه و سایر انواع اخراج دم لازم نبود ولی اگر چون سه یا چهار الی شش روز میکند تا سیلان

بزاق عارض شود که خفت مریض نیز موقوف بر روز است باید در ابتدا بخروج دم داد و در صورت

مخزنه و علامات در جانب مخالف رجوع نمود و این همه کمالی در علامات تورم غنچه
بعد از آنکه ای بروز سیلان براق فی الحقیقه بقول معلم مسطور قریب بعجزه است زیرا
که ساعت ساعت حمزه و خوف از روشی و سیلان و معده خفته پذیرد و چون سیلان براق
عارض شود نوشتن کمال را موقوف و به تنهایی محلول عصار بلادانه را قطره نماید و در

بلادانه را در روغن چینی مدهین کند بجهت آنکه از حرکت وائی غنچه اتصال فی طبیعی او را براند

و معلم مذکور با تمام رسد تعریف معالجه مخصوص خود را بچند ملاحظه **اول** آنکه در دم

غنچه شخص مابین درم غنچه ده درم غنچه سیفلیسی ممکن است **دوم** خواه

درم غنچه سیفلیسی باشد یا نباشد بطریق علاج مذکور فی الفوق او را از ابل سرد در همان ساعت

که سیلان براق عارض گردد **سوم** بدین واسطه مرضی عمداً مسطور کمال را از دوالی پنج

نوشند **چهارم** غذای متوی بهیچ وجه اشرط زستی را نقصان نبخشند **پنجم** بعد

از بروز سیلان براق جمیع انواع معالجه را موقوف نمایند مگر قطره اودیبه که باعث دفع صفت

گردد **ششم** چون سیلان براق شده نماید غزغره محلول زجاج سفید یا تقویر مسحق او در

رفع دیر خواهد نمود

فصل دوم
در درم نوزاد غنچه که نوزاد است

مانند در صورتیکه درم نوزاد غنچه نوزاد درم حاد او بود چشم بدون شده علامات درمی

مبلا بود نجوف هغیا روشنی با تعیر لون طبعی عقیقه و حالت غیر مدوری صدقه ❖
ولی چون عارض شود بدون تقدم علامات حاده اکثر مرض و طبیب لطفت بدین مرض
نگرند لیکر چون به نیک ملاحظه نمایند تعیر خربی در لون طبعی عقیقه مشاهده شود و چون بر
چشم را چند دقیقه در محل روشنی باز نگاه دارند عقیقه حمرة بهم رسد و سیلان و همه حال
و در امکای که مرض کباب تاریکی بر گردد صدقه بعد از طبعی وسیع شود و مرض شکوه نماید
از خاص خطوط دقیقه در مجرای چشم خود و چون از مان او بطل انجا صدقه اغلب ضیق
و غیر مدور گردد و بواسطه قطره محلول عصاره **بلادانه** صدق اندک وسیع تر گشته ولی
ترکیب تدویری او با مره معدوم شود ❖

و بهترین معالجات او با نمرار پوشیدن چشم تبریم ریش رمادی بدین نوع کتبه
بدو مدین نمایند و خرقة آوده بدورا بروی جفتین وضع نمایند و از داخل رجوع نمایند

دستور العمل **ولپ** که در خرقة سابق مذکور گردید ❖
امانایچ درم عقیقه بدانکه اکثر علاج پذیر نیست بلکه قسم از قسم او که دخول نماید
در بطن اول که البها به **پیشون** موسوش نموده اند و درین صورت مخصوص
نه نخود در روز عقده از منقسم یا استعمال
بود استعمال پنج **سینکا**

پوست کنه کنه با شراب مدت طولانی و وضع ضاده کا هو تغسل با آب و ❖

فرد سیم

در تغییر نیت طبیعی صدقه

بدانکه در این مقام ملاحظه نمایم وسعت و ضیق صدقه و انداز او را

بیان اول در وسعت غیر طبیعی صدقه: و این علت یا عرضی است یا ذاتی

اما عرضی او چون در استغای دماغ و در نزول آب سیاه و بعد از خوردن

معلوم خمره تخصص **است پروسیک** و در صورت

قوه محرکه غلبه طبل شود و در دیدان معدی و معوی صدقه اکثر و وسیع بود ولی با کثرت قوه

محرکه غلبه **اما ذاتی او** و این طله فی الحقیقه نیت مکر استرضای غلبه

که برخی اوقات بعد از استعمال طلافی **عصاره بلادانه** و بذرا لبح غارض مکرده

و بعضی دیگر مولودی است یا آنکه ارعادی کشتن چشم بموضع تاریک حاصل میشود و واضح است

که ناسخ این طله بر عمل با صبار خوف روشنی و روزگاری و نزول آب سیاه بتدریج خواهد

و واسطه کثرت حرکت شعب با صره

اما علاج صدقه ذاتی صدقه موقوف است بوضع شمع در اربع روی حقن اعلی و قطره محلول

سوفت دوزنگ یا طبع طعام و اولی شستن کف دست در سه مثقال

آب بمصاحبت استعمال داخل مطبوخ لوب که گفته و **دو گری آن**

و نوشیدن برخی اوقات مسهل از تعین حنظل و مانع شدن از ورود دروستی
شدید چشم بواسطه عینک از چوب سیاه مانند نصف کرده که در وسط او تبقه کوچکی باشد
بیان دوم در ضیق صرته و این عله عرضی بود در بعضی از امراض دماغی و در

مقله و در مالجولیا و در افتاق رحم ولی **ذاتی** است در آنجا صکله علی اللوام بسیار ضعیف
صفتی را ملاحظه نمایند چون حکماکان ساعت سازان و درین حالت باید مانع گردید
از این اعمال و مریض توقف نماید در موضع ماریک یا بعینک تبقه دار که مذکور شد
خود را عادی نماید و برخی اوقات معالجه نکو از تکرار استعمال طلافی مفتی یا سوسل

لفاصله دو یا سه روز حاصل کردود و همچنین استعمال موضعی و داخلی عصاره **بلادانه**

باید زایع مفید بود چنانکه **گروینار** نام معلم معروف طبیب
فرانسوی بیان نموده است که حاصل گردید در دو نفر بدین نوع که ابتدا نموده بشش کندم

عصاره **بلادانه** و تدریج مقدار او را اضافه نمود تا بروزی ده گدم رساند **بیان سوم**

در انسداد حدقه بدانکه چون غشی حدقه که در اوقات عمر ختن نازک
زبان تولد ادر حدقه را پیش از بعد از وضع حمل باقی ماند انسداد حدقه آن شخص مولود

خواهد بود اگر چه اکثر اوقات بمده طویل یا طویل تحلیل رود پس بنا برین بیان این قسم
لازم نیست و در تمامی در این مقام اندک تفصیلا از انسداد حدقه که مولودی نباشد ذکر نمائیم

بدانکه این عله نتیجه حالات و رمی است و هر چند مانع از تشخیص است با خبر به است ولی مانع از تشخیص
روشنی نیست مگر اینکه مرکب بعللی دیگر یا آنچه در دم عصب محوف یا شیمه باشد بدلیل آنکه درین
صورت از درم عصب یا شیمه به تنهایی عمل البصار قبل از این زایل گردیده بود

و چون تعریف این عله و علاج جراحی او را مقرب النفاقان حکم بولاک مفصل کلا در صفحه هفتاد و دو
الی هفتاد و چهار کتاب گمانی خود بیان نموده اند که باید با لازم نیست مگر اینکه ذکر نامیم که کلی از
الطبا می مشهور فرانسوی **کارنده و ولار** نام میگردد

عمل به علاج این مرض را نمود بدین نوع که بعد از استعمال خارجی عصاره **بلادانه** در مدت طویل
بدون حاصل رجوع نمود با استعمال داخلی دانه بعد از جراحی و تدریج بعد از کلی رساند تا زمانی
که علامات سعی ظاهر گردید صدقه بنز نسوجی وسیع گشته بود که درین شیمه مجاوره خود را به سبکی تشخیص

فقره چهارم

در درم شیمه که بفرسه **خوردو ایدیت** نامند

بدانکه درم شیمه نا در آن مفود بود و اگر مرکب بود بودیم بر نسوج عین یا نتیجه آنهاست
ولی اعم از آنکه مفود یا مرکب بود تشخیص داده شود از تغییر عمل البصار مانند دیدن پشه و برق
و وجه نقل در راس مخصوص در جبهه و قده و دو وار و طنین و پیمان دم در ملتحمه و ظهور طلقه گوگردان
در اطراف قرینه و مایل بودن عنقه بقدام با عدم قوه محرکه او و دست صدقه با که در دست سبکی

در خلف غنچه و خوف از روشنی و سیلان دمه و مریض بخصوصه شکی بر او ^{نقل}
مقله چنانکه کمان کند که مقله از حفره خود خواهد خارج گردد با اعلام اشتها و تنوع باطن
و حی و چون همچنان دم در شیمه شده پذیرد شود که بعضی از عروق او بواسطه
از دیاد دم متفرق شده و دم خارج از او یاد ما پس شیمه و صلبه یاد ^{بلطن}
مقدم چشم منقب شود: و چون دم منقب بر عم کرده مقدار ادغال کثیر و سبب
کردد: و در هر صورتی که مردم بطول انجامیده نرسن شود اکثر او ^{میسون}
طول زمان ادغشی رطوبت زجاجیه و خود رطوبت زجاجیه تغییر یافته مودث
اب سبز کرده و وضع است که در صورتیکه در م شیمه مرکب بدین عله لوده باشد
علامات مردود با تغییر غرضی موجود خواهد بود اما **العلاج** معلوم است که در دریا
سببی که مانند شیمه تمامه مرکب از عروق دموی است علاج او موقوف است
بطلاج ضدوری مخصوص بلکه **ولپ** نام ضد را تا سجد اغما
از جمله لازمات داند و عقدا بکفایت حمایت و وضع علق ندارد: ولی برخی
از کمالان دیگر ضد پنی را در این عله مخصوص دانند: و چون در این بین ^{استعمال}
غایب زفاده مبلول با تلج بر راس و پهره ساعت پایهار در آب گرم و نیک
طعام و خوردن بدت ربع ساعت بگذارند زرع همچنان دم بدماغ بقدر امکان

خواهد کردید و ملاحظه معده و اعصاب بسیار لازم است نوعی که بواسطه اندک املاح
رجوع نمایند بمسبل دینی و طبعی و چون علامات املاح موجود نباشد بهترین
اقدام علاج داخلی استعمال کلل است با افزودن چنانکه در فتره اول ازین جزو دوم
در تعریف **ورم غنیه** مذکور است و بدین قسم علاج امید باشد بآنکه عدت
شش الی هشت روز درم تحلیلی رود و شرط بدانکه طیب و مریض ملاحظه بعضی
علامات را نموده مسبله در استعمال تا ابرض در می نمایند

فتره پنجم

مانند

در ورم شکم که بفرغه **ریتیت**

در صورتیکه بدون مقدمات شخی ناکهان مسلا گردد بخونی شدید از روشنی
بسیان دمه و صداع و احساس و جع ناخس در عمق مقله و ظهور برف
در مخاضی مقله بانقصان قوه باصره بدون علامت ظاهره در چشم میتوان
حکم نمود بر آنکه این علامات دال بر ورم شکم است ولی این حالت نمود بسیار
نادرات و اغلب مرکب بود بورم شیمه و غنیه
اما العلاج مانند علاج ورم غنیه در ورم جمیع مقله است پس باری
تفصیل مخصوص در این مقام مورد تطویل بلاطیل است

فقره ششم

در استرغای سبک و عصب مجوف که عبارت است از نزول آب سباه

که اعم از آنکه نام یا ناقص باشد بفرماند موسوم به **آموز**

و امیلی اپی

بدانکه **آموز** نامند هر تغییر جمافی یا علی عصب مجوف و سبک را خواه دانند

عرضی که بالمره مانع از ابصار باشد و چون حالت عجمی نام نبوده باشد

تغیر جمافی یا علی عصب مجوف یا سبک را **امیلی اپی** نام بنیم

اما **علامات** نزول آب سباه برپیل عموم بدانکه علامات این مرض را

اطباء در قسم منقسم نموده اند **نوع اول** علاماتی است که مریض حس کند **نوع دوم**

علاماتی است که طبیب مشاهده نماید

اما **علاماتی که مریض حس نماید** خواه در یک چشم و خواه در هر دو چشم با شراک است

قلیل یا بالمره معدوم میگردد و این علامتی است عمومی که در هر نوع از نزول آب سباه

موجود است ولی قبل از این علامت یا بصاحب او بعضی علامات دیگر موجود است

که ذکر آنها را در اینجا مقام لازم دانیم از آنجمله برخی اوقات مریض حس خشونت

مقله و ثقل او را مینماید و متلاش شود سبالت دوار شد بد که بعد از ازاله او بپایه نشد ضعف

توجه بامر بخش دور بعضی دیگر چنان مشاهده شود که عبارتی در داخل چشم بود
بعضی که مرض در انفتاح جنین اطفال نماید و برخی اوقات مرضی مبتلا باشند
بعد از شقی دنده نزول آب در این مرض موقوف است بر نایب و طول آن
صداع و در بعضی از منته بعد از تمام نزول آب سبب صداع بالمره زایل شود و شود

که بواسطه شده صداع مرضی همان گویند و چون بمصاحب نزول آب
سبب سایر حواس مانند سماع و حافظه علیک گردند دلیل موت خواهد بود

و بعضی اوقات نصف تنگی به تنهای مبتلا بود نوعی که مرضی نیم بین شوند
بعضی اشیا خارجه را نصف پسته بدون دیدن نصف دیگر آنها را و نیز ممکن است
که در همین ملاحظه نمودن جسمی بعضی از مواضع او را پستند و بعضی دیگر را نه پسته یا بر نفس
کمان نماید که پسته در محاذی چشم او پدید و برخی اوقات دیگر مرضی مشاهده بر آن نمایند

که البقرات این حالت را **مرمر لقی** نامیده است

و بعضی از مرضی دیگر مبتلا شوند بخت از روشنی در بین حال اشیا صغیره را در مکانی
که تاریکی در روشنی مساوی باشند بنگو تر تشخیص دهند و گروهی دیگر اشیا صغیره را
دو مرتبه مشاهده کنند یا رنگهای غیر موجود در اطراف اشیا احسب نمایند و برخی
دیگر مطلقاً تشخیص رنگ را نتوانند و کلی هر چند این علامات اکثر مقدم بمصاحب

اول نزول آب سیاه باشد لیکن باید چنان داشت که وجود آنها بلا شک
دلیل بر نزول آب سیاه نام آئینه خواب بود چنانچه برخی اوقات بعضی از این
علامات مادام العمر موجود بوده اند بدون نقصان پذیرفتن قوه باصره و درین صورت
معلوم است که این علامات موقوفه بتغیر عصبانی مخصوص چنانکه بقا در تعریف
امراض عصبانی بیان نمودیم و چنانکه احساس برودت در ستون فقرات در صحیح
اوقات دلیل بر نوبه نبود و از ریش اصابع تنهائی تشخیص قطرب را نتوان نمود
همچنین از دست هده یک یاد و از علامات عصبانی در چشم تشخیص آب سیاه
آئینه نباید کرد و احتیاط مرطوب را لازم است در تقدیمه المعرقه انجانی که تنهائی
از تعریف خود مرخص ظاهر میشود

اصا **علاماتی که طیب باشد نماید** اغلب در حدقه اند که اکثر وسیع و برخی اوقات
ضیق ولی عموماً از حالت تدویر وجود خارج میباشد و مادر اشفاقیه قدسه کلب
طبیعی است و اکثر برخی اوقات که دردت او شدید بوده و مشتبه گردیده است
باب مردار بد ولی در سنگا مکه به نیکی ملاحظه نمایند معلوم خواهد گردید که که دردت
حاصله از آب سیاه در عمق مقبله نه در خلف حدقه است و هیئت او معتبر است
برعکس که دردت آب مردار بد که محض میباشد علاوه بر مذکور است

حرکت طبیعی عنبه بواسطه تغییر روشنی بسیار لطیف است ولی چون عنبه در چشم
بتهائی موجود در هر دو چشم کاشیده بود اکثر هر دو عنبه تغییر مساوی در حرکت
بهم رسانند لکن چون چشم سالم را به بندند صدقه چشم علیل اغلب وسیع
و باز آید کرد و عموماً صاحبان نزول آب سیاه عموماً با شسته عمل زیاد
نجات یا بالعکس بسر موقوف و چون نزول آب سیاه قرین چشم است
اطراف یا شیخ اطراف اکثر دلیل بر نزدیکی موت است :

و باید دانست که نزول آب سیاه بعضی اوقات فوراً ولی اغلب تدریج
عارضی شود و برخی اوقات مرض متصل و بعضی از منته دیگر منفصل است و نیز نامرغوب
یا مرکب است نزول آب سبز یا آب مردارید یا نقصان تبخیر مقله و یا مرکب
بود اما مرض مزاجی چون ریاح افرسه و نفوس و استغای دماغی و حرقه و حمی
دقیقه و اشال آنها :

اما **اسباب** نزول آب سیاه **بطریق عموم** بدانکه اسباب حدوث این
مرض اصلاً مدیون بسبب و ضعف مزاجی است احتمال کلی بر این است که استعداد
چشمهای سیاه و شللا بر این مرض زیاده از استعداد چشمهای ازرق بود و در حقیقت
چشم ازرق نزول آب سیاه مخصوص عارضی شود بعد از انقطاع حقیق یا سلان

دم بواسیری در برخی از امانات که در صحن حل مبتلا با استفراغ شدید و طویل باشد
و دیده شده که در ماه سیم الی چهارم نزول آب سیاه عارض گشته و بعد از وضع حمل
اغلب بخودی خود زایل گردیده **❖**

و از تاثیر بعضی ادویه مانند سرب و محذرات در برخی از امانات نزول آب سیاه
عارضی گردد و همچنین بعضی ادوات این غلّه موقوف است بیوت شدید
و دیدن امعوی و مالینویا و اصفیاء رحم و بکثره مطالعه نمودن و در انواع
عمومیت هم رساند بعد از سفر طوفانی در آفتاب شدید با در موضع برف
با بودن آفتاب **❖**

و نیز از علل اسباب کلیه این غلّه بود ضعف عمومی مزاج بواسطه اخراج منی کما امر
و سیلان براق حدت طویل و اسهال مزمن دائم و غم منوط و پرهیزی نهایت
و برخی ادوات نزول آب سیاه **پرنده** بعد از حرقه حادث شود و در ضمن لغزش
و بعد از انقدام فوری عرق پایا هویدا گردد **❖**

اما تقدّمه **المعرقه** نزول آب سیاه **طریق عموم** **❖** اولاً باید دانست
که صعوبت علاج با شن آب سیاه بواسطه صعوبت تشخیص سبب و از قله صبر
مریضی در علاج است **❖** پس با برین امید شفا خواهد از قرار تعیین سبب

در یادتی صبر و دوام در نرض بر معالجه و معلوم است که تقدّمه الموعود نیکوتر است
از قرار جدید بودن مرض و قله تغییر جسمانی عصب مخوف و شبکیه ❖
در برخی اوقات بدون علاج مخصوص بواسطه سحران یا بروز مرض دیگر آب سنا
شفا یافته چنانکه دیده شده است از عروض امراض جلدیه حاد و ترشح ریحی از
و عاف شدید و تجدید حوض با سیلان دم بواسیری که مندر کرده بودند
و قسمی از نزول آب سیاه که بعد از استعمال منوط محذرات عارض شود اکثر بعد
از ترک نمودن آنها تخفیف کلی حاصل نماید ❖

و باید دانست که چون این عله در مردم چشم حادث گردد علاج پذیرش هر دو بسیار
مادر است ❖ و در صورتی که علاج حاصل شود اکثر مرضی در ابتدای علاج علامات
مذکوره در ابتدای مرض راه مجدد شده کند مانند خیالات در قدام عین و نیم
مینی و امثال آنها ❖

اما **علاج** نزول آب سیاه **بطریق عموم** چنانچه بقا مذکور شد
شرط کلی در علاج دانستن سبب اوت و تشخیص سبب بر طبق لازم است ولی
افسوس که بعد از دانستن سبب علاج نیز بعضی اوقات بسیار صعب بود
لکنه اثر سایر سبب تغییر جسمانی در عصب حاصل گردیده نتایجی که شفا منقضی و علاج

ادویه بسیار صعب می باشد ❖

و چون طیب نتواند رفع سبب نماید یا شخص سبب او را نکند تکلفی بر او نیست
مگر آنکه بواسطه معالجات مجربه رفع عله سازد بنا برین اولاً معروف ترین طرق
معالجات مجربه را بیان کنیم تا من بعد بمعالجه تدبیری هر یک از قسم نزول آب
که سبب او هویدا بود بپردازیم ❖ اما ادویه داخلی و خارجی که بواسطه تجربه

مفید یافته اند از آنقرابت

اول ادویه منقح استعمال شود جهت رفع استسمای معده و غیره مانند قوه عصبانی

دوم مسهلات قوه تخصیص چون همچنان دم در راس موجود بود
دلی چون برای همچنان دم نبوت مزاج نیز غلبه نماید بهترین طرق استعمال

مسهلات آن بود که قبل و مقارن استعمال آنها قوه نیز معمول دارند ❖

سیم ادویه معرقه برخی اوقات منفعت بخشیده در صورتیکه طبعاً

مبتلاً خشونت بود ❖

چهارم در صورتیکه بعد از صس طث این عله برود نماید ادویه مخصوصه

برگشودن او بعضی اوقات مفید بود ❖

پنجم ادویه مخربه دیدان بسیار نافع است در نزول آب سیاه

بنا می که بواسطه خروج طبعی دیدن حقه یا قه باشد

ششم املاح ز پیچیده در صورتی که کمان برند بوجود سیفلیس قبل از نزول

یا در صورتیکه که بر نفس بود ولی باید اجتناب نمود از املاح مذکوره در صورتیکه

بیت طبعی رطوبت زجاجیه تغییر یافته باشد خواه **کلمه** خواه به **تخصیص**

و در امر به **اسکر بوت لو** و بدانکه برخی از کمالان معروف در نزول آب

سیاه بدون سبب واضح منافع کلی از استعمال املاح زینتی دیده اند از جمله

معلم نسوی **لان ان بکت** نام نسخه معروفی در این خصوص

داده است از آن قرار که صبح و شام مریض سه مثقال از این محلول نوشد **جمعه**

او بگیرند در اشکنه یک گندم صمغ عربی دو مثقال آب مقطر سی شش مثقال

تغصین افیون بیت قطره و اغلب در این حالت بعد از نوشیدن چاه

گندم و دارا شکنه بدین نوع علاج پذیرفت بخصوص آن اشخاصیکه که در وقت درختی

مقله ایشان واضح و هویدا بوده است **دوید مایر**

نام که نیز از جمله مشایر کمالان نسوی بوده شخص نقاشی ترا که شش سال

بواسطه این عله اعمی بوده بدین نوع معالجه نمود که علی الاستمرار مرهم زینتی

رمادی را در غضنین **تدین** نمود و کلکل را بمقدار منقسم نوشتند تا دو مثقال

مرهم زین رمادی و دوازده گندم کلن مصروف داشته و سیلان براق شدید
عارضه کشته ابصار بحالت اول رجوع نمود ❖

هفتم ادویه ضد تشنجی است در صورتی که هیچ علامات حجابی در مقله

موجود نبود چون سنبل طیب و کافور و کبریت انجمنی طلائی و خرزق اسود

و انقوزه و بنج و جند بیستر و منگ و پنبه روی و اکیر
فرد

ترکی و کته کته ولی اقباب نماید از کته کته در زمانی که پوست مزاج موجود بود

بدلیل آنکه تجربه رسیده که با وجود این حال ضرر نیامد ❖ و چون علامات نزول

آب سیاه بطریق نوبه ظ هرگونه در استعمال خوری کته کته نیز احتیاط شود و ابتدا نماید

بقی از انجمنی و مسملات طی تا من بعد بخورد کته کته رجوع نماید و در استعمال

اطلاح جدیدیم نیز احتیاط لازم است بدلیل آنکه سهولت سبب همچنان دم برآید

و بدین واسطه سبب نقصان ابصار گردد ❖

اما ادویه فارجه که درین مرض بواسطه تجربه مستعمل گردیده است یاد در موضع بعد

یاد روی چنین استعمال کنند و از قسم اول میباشد اخراج دم و وضع شمع در آن

واضحه خردلیه و خوش و تدین برسم انجمنی و در استعمال آنها باید احتیاط ارشدت

صدت آنها نمود بجهت آنکه تاثیر نمی نماید مگر آنکه اثر آنها کلی بود ❖ و همچنین حقه مسهل

قوی و وضع اطراف سائله را در آب گرم مخلوط بخورد و طباب منفعت بخشند

و برخی از اهلای نیز سفید دانند عطوس اوده معطره را مانند آنکه بکنند ❖

سولفات دوم کور بیخ کدوم و اسرون شامی مسح است

و بیخ کدوم و بیخ خربق سفید ده کدوم اجزای را با یکدیگر مخلوط نموده تقویع نمایند ولی لازم است

اجتناب ازین معالجه در حالتی که دم میل بدماغ داشته باشد ❖

اما ادویه موضعی از آنجمله وضع علق و مرهم زینق رمادی یا افیون یا بدون او

و مرهم کچوله و امثال آنهاست ❖

و چون در صاحبان نزول آب سیاه تشخیص تاریکی و روشنی در وسط روز است آن را است

از سایر امات و غنچه بدون حرکت و در چشم نه علامت درم و نه علامت تغیر جمائی

موجود بود درین صورت استعمالات موضعی آنرا که هر شب قدری از آنها را در جبین

تهدین یا تعبیل نموده و در روز چند قطره از آنها بروی دست ریخته و دست بیکدیگر مالیده

بخار فراری آنها را بقله رسانند و از جمله این ادویه است نطفه سفید و عرق بومادران

و دهن کاسیوت

و عود کلینی

و تعفین افیون و جوهر شاد ❖ و این مذکور است بعضی از تفصیلات

نزول آب سیاه بود بر سبیل عموم ❖ ولی جهت آنکه آسانی تشخیص علاج معلوم گردد

معروف ترین گالان نسوی **شیر** نام جمع تمام نزول آب سیاه
بچهار نوع منقسم نموده و چون این نوع تقسیم حاصل تابی بجهت معالجه دارو لهذا
مادر این تفصیلات اور افراد اینان غلیظ است **✽**

نوع اول نزول آب سیاهی است که علامات اور اینها فی مرض شخص
یعنی هیچ علامت تغییر جسمانی در او نبوده که بدان واسطه اورانی الحقیقه نزول آب سیاه
عصبانی خالص توان خوانند و این قسم نیز منقسم شود بر دو قسم یا نزول

آب سیاه یا ریادتی قوه عصبانی یا ناقصان قوه عصبانی است **اما قسم اول**
اگر عارض گردد در امر صیه دمویه ابتدا مایه کب ثقل در مقله و حس برق و ضعف
بصرتا تدریج صداع شدید عارض گشته مرضی بالمره اعنی شوند **✽**

اما العلاج در ابتدا موقوف است بقصد درمی چون ضد ربلین و اسبره
بارده و توقف درسا کن تاریک و وضع دائمی زغاره مبلول با بار در روی **حشم**
و نگاه داشتن استمراری سر مرضی را بجانب خلف و چون علامات ورم
زایل گردد بر جمع شود مابود به موضعی محرک فراری که بویف علاج عمومی بیان کردید تا
اما قسم دوم اغلب عارض شود در ثبائن ضعیف البته خواه است
ضعف عرضی یا ذاتی بود و درین قسم هرگز علامات برقش **لعلس** نشود و ما

سه مرتبه هر دفعه ده قطره از او را با انصاف قد بنوشد و از فارج بخارات او
حرکه فرار را که در تعریف علاج عمومی بیان نمودیم در چشم معول دارند و چون
سبب از سرب و املاح او بود علاج داخلی مخصوص ویرانمانند از فرار که در فقه دوم
از گفتار چهارم از فصل سیم از باب اول از مقاله دوم ثنایه ذکر شده است ❖

قسم دوم نزول آب سیاه است در مستعدین بالجنون لیا و اطلاق رم و در
و تشنج ❖ بد آنکه اشخاص مبتلا بدین امراض در صورتیکه مقرون باشند بتمشیح در
حدقه بسیار وسیع و مقله بدون حرکت بود یا حس ثقل و اکثر درین مرض هضمین
نیکو منطبق نشود و هر چند نقصان در عمل اصاب است ولی نادرا اصابا بکلی مابل کرده
❖ و در صورتیکه تشنج منقل بود حدقه اکثر ضعیف گردد با حرکت خیر ارادی هضمین
و مقله و در مبتلا هضمین سبب علاوه بر علامات مخصوصه بد حدقه و وسیع و حرکت

مبتلین

غلبه در نهایت نقصان است با حرکت خیر ارادی مقله که بعد از علاج سرب و نزول
اب سیاه مادام اعراباتی ماند ❖ و در اشخاصی که مبتلا بتمشیح و آب سیاه بالاکثر
بوده باشند در ازمنه انبات انسان حرکت خیر ارادی مقله مخصوص میل کباب
اعلی نماید با عدم حرکت غلبه و وسعت حدقه و بعد از علاج اکثر احوالی باقی ماند
و در هر چهار قسم از نزول آب سیاه وجه حاجتین با ثنایه حدقه موجود بود ❖

و علاج موقوف است بر سبب و چون اصل علت علاج بدرست و با وجود
آن اندک اختلاف در عمل چشم باقی ماند رجوع شود بادویه ضد تشنج و مقویات
قسم سیم نزول آب سیاه است از امراض آلات لطیفی و تشخیص داده
شود بواسطه طول مدت نمود و تغییر لون هدهد و وسعت در ادریه پیدا نمودن
او و از لون صفه که در صلبه و تشنج گردیدن شفتین و زردی صورت و تغییراتی
عمل تقدیم به ❖

اما العلاج در این مقام نیز رفع سبب موجب رفع علت است و احتیاج
نماند از استعمال ادویه موضعی که اغلب مورد ضرر بود ❖

قسم چهارم نزول آب سیاه است بواسطه سبب معاده مزاج و این
قسم اکثر حای تام امراض ککله مگر آنکه سبب معقون بود باید آن معاد
و علامات او وسعت صدقه است که با اندک زادی بود ولی سطح اوصاف
و سیاه باشد ناقصان حرکت خفیه و سیلان دمه قلیل یا کثیر یا با جذب
تعی گاه و جث و وجع خم معده و سایر علامات امتلا و چون با سبب معاد
مزاج دیدان است نیز موجود باشد عمل اصرار اکثر کلی معدوم کرده و علاوه بر وسعت
صدقه لون صلبه که در اطراف قرنیه است اندک مایل بگردی شود ❖

اما العلاج در صورتی که سبوت و دیدان معوی بدون تغییر حسانی آلات لطین

موجود بود سهل باشد بواسطه نوشیدن ادویه مخصوصه که در مقام خود ذکر میگردد:

قسم پنجم نزول آب سیاه است که حاصل شود بعد از علاج امراض

جلدیه حمانی: داین قسم اغلب عارض کرده بعد از عدم فوری شدن ایله

در خجه و درین صورت حدقه ضیق بوده باشد بدون تغییر لون و بدون کدورت

و غلبه عدم الحر که بود و شیمه و صلیبه مانند مرمر مخطط کرده بواسطه هیجان دم در

عروق اد:

اما العلاج خون از آینه ارجع شود لطیب بواسطه حلوس مریض در آب

کرم و نوشیدن با دانه و اکثرت

بمقدار طیل معی نماید بد آن

مرض جلدیه بروز نموده مریض شفا یابد: و چون رجوع شود لطیب بعد از گذشتن

مدت طولانی از مرض علاج موقوف است بنوشیدن کللی بعد از تقسم یا اطلاع

ایتمومی یا نگاه داشتن داغ نخودی در بارو یا در زایده طله و خوش کشیدن

در عنق یا تدهین برهم ایتمومی در ظرف عنق عمده طویل:

قسم ششم نزول آب سیاه بود در اشخاصی که مبتلا باشند برباح افز

اگر چه این علت بحد غای نام رسد ولی بسیار متاثری نماید مرضی را بواسطه وجع تری

دیا انسان یا غنق یا عدم حرکت جن اعلی و خوف روشنی و سیلان دعه
ولی صدقه بقاعده طبعی بود و عینه قابل حرکت نباشد

اما **العلاج** ابتدا رجوع شود باستعمال داخلی صمغ **بنکوا** یا **یاک**

سه کندم یا نیم کندم کافور در صبح و شش کندم **پودر درود**

باش نرده کندم کبریت ایتونی نارنجی اللون و ش نرده کندم

الکنت

کبریت مکلس بسیار مفید بود بدین نوع که هر سه جزء را مخلوط بکند بگر نموده یک آن

صبح دیک کندم شام بنوشند با وضع نمودن شمع ذرا ریخ پر نده در خلف آن

و در صد غنق و در فوق جن اعلی و تدبیر نمودن حاجین را **ببریم** یا **یاک**

و چون بدین تدابیر و حج بالمره معدوم گردد

با عدم تفاوت عمل اصابا تعسیل جنین را بنقط سفید و تعسین ذرا ریخ و تعسین

افیون با لویه اکثر منفعت کلی خواهد بخشید و همچنین بسیار سودمند بود

در مابین زایده حمله **صلم**

داغ از پاس **کسبیک**

و زاویه تک اسفل که در صور چهارم از جزء اول از جمله اول طریقه عمل اورا بیان

نمودیم **قسم هفتم** نزول آب سیاه بود **بایوت** پنی بن

در بن قسم صدقه وسیع و املس بود با این علامت مخصوصه که زاویه بکر

در نیم و پنجم رج اندک کلین
یافت یک کندم ص

حدقه است از جانب صدغ بلکه نفس حدقه مایل بجانب ماق صغر میشود بایست
چشم و بینی و احسن نقل در مقله و صداع و وجع فاش زنده در غلام بینی ولی البصار نادر البکی
گمانی گردد

اما العلاج موقوف است بر شرح بینی و بدین منظور بینی را بتخیر نمایند تا ماق در محلول
شیرخت استنشاق نمایند و مقله آورند باین نحو که اولاً بسفوف مرکب از کل و قند مقدار
مسادی رجوع کند و بعد از آن بخرق پیش و بلاخره با استنشاق بخار جوهرش در
قسم هشتم نزول آب سیاه است آنکه حاصل شود **از استرقاء فالص**
بدانکه این قسم نادر است که تدریج عارض گردد بلکه اغلب بکدره برز و نیمه باصن
حدقه و ملات او و عدم حرکت عنبه و قطع یک یا چند عدد از عضلات چشم و چون جمع
عضلات مقله مستخرج شوند مقله از غره خود خارج گردد

و این قسم حاصل شود از ضربیه دارده بر مقله یا دماغ نبوی که ذرات آنها از یکدیگر برکنده
گردند یا نتیجی سکتی بود در صورت اول علاج بنزد و بچینی بندره علاج باید در صورتیکه
سبب او مکتبه بوده باشد و درین حال علاج موقوف است بعلج عمومی نتایج سکتی

قسم نهم نزول آب سیاه است که مصاحب بود با استقامتی دماغی علاوه
بر علامت عمومی این عمل که سبب نزول گردیده عنبه بدون حرکت و صاف و وسیع دبالون طبیعی خود

موجب بود ز ایا ای صغار در اطراف او و صلیب در موضع اتصال خود تقریباً اندک مایل
بکبودی گردد و واضح است که بواسطه شده سبب اغلب هر دو چشم مبتلا میگردد
اما **العلاج** موقوف است بدفع سبب ولی افریس که دفع این سبب بسیار
نادر است ❖

نوع چهارم نزول آب سیاه بود ما موجود بودن علامات هر سه نوع قبل مالا
و این نوع نیز منقسم شود به پنج قسم ❖

قسم اول نزول آب سیاه است در صاحبان تقریباً در این قسم اکثر تدبیر چشم
بافت شود در انات و ابتدای تدبیر می شدن نکارات یا ادخه در اطراف اشیاء
خارجه با وج اطراف مقله یا نفس مقله و مرض حساس دبیب نمک نماید در فوق جلده چشم
و وج مخلف بود از قرار اختلاف فوری هوا بدین نوع گشته یا به در هوای بار در رطب
و در خوابدن بروی مسکای می رسد بعد از غضب یا بهم و غم مغرور و وج بالمره در چند مدت
موقوف گردد چون ضد موثرات مذکوره اثر نماید ❖ و لون عنبیه تیره تر از حالت
طبیعی بود با عدم حرکت و صدق مسع و عرضی باشد چنانکه از ملاحظه تصویرش نروزم
معلوم گردد و اکثر با تغییر لون بلکه اغلب مرکب شود این قسم از نزول آب سیاه نادر
آب سبز و در عروق دموی مقله ❖

اما **العلاج** اگر چه روزی این عمل اگر تدریج است ولی با وجود این اغلب نادانان علاج بود بواسطه

صعوبت رفع سیاه که حاصل میشود از استورانی که در فتره اول از قسم سم از امراض الکلی

محرکه که فصل اول از باب اول از مقاله دوم رساله تفاسیرت مفصل بیان کرده

قسم دوم نزول آب سیاه است که نتیجه باشد علاج فوری خرا و جرب و خشک

فوری جراحات فتره و دماغ نخودی را و علامات این قسم مانند علامات نزول آب

سیاه است در صاحبان نفوس ولی روزی این قسم فوری بودن تدریج مانند نفوس و امید

بر علاج بود در صورتیکه عمل جدید بود و تغییر حافی در مقله حادث شده باشد و درین

مجددا امداد جرب نمایند و سر متلا بخراز قدی را بواسطه مرهم **ایمانی**

مجددا مجروح سازند و چون جراحت را فوراً خشکانیده باشد یا ضده خریدیم یا مضع در ارض

رو بحالت اول نمایند و از داخل استعمال کنند ادویه معرقه و کبریته مانند کبریت انیمونی تاریخی

اللون با کافور بمقدار منقسم و نوشیدن آب معدنی خواه اصلی و خواه مصنوعی

قسم سوم نزول آب سیاه است که فی الفود عارض گردد **بعد از غضب شدید**

و این قسم شیوع دارد در اتخاص صفراوی المزاج و بریز نماید با وسعت حدقه بدون زاویه

و عدم حرکت غلبه و در و عروق دموی طویله و چون طول نجامه صلیبه و در طوبت پینه صفراوی

شود اما **العلاج** چون در ابتدا بطیب رجوع شود اطباء مهروف بواسطه استعمال

متنی حاصل نگرفته اند ولی چون مدتی طویل بر مرض گذشته باشد اغلب علاج بود مگر استعمال
آب معدنی گرمی مدتی طویل و نوشیدن ادویه مقویه و محرکه ❖

قسم چهارم نزول آب سیاه است که حادث شود در انات **بعد از قطع قوی**
و علامات او وجع شدید قوری چشمه و حاجین است مانند کت و عت حرقه و عدم حرکت غنچه
با حساس برق و خوف از روشنی و پیمان دم در اکثر نسوج عین پستانها که قل از این مرض
محلوا سیر کرده حال عالی و آفا ده شود ❖

اما العلاج موقوف است با استعمال انواع ادویه که مورت از دیار ترشح لین گردد
مانند اخمه فخره از بزرگان و ورق شوکران و بذر النج با شیر در اوقات روز و وضع نمودن
ماهوت بخیر شده بمصطکی و کربا و کندر و شب و نوشیدن شیر حیوانات بار از آنه روی
و کشیدن شیر پستانها بر اجراع بواطمه مکیدن لطفل با یک کوبک یا ترنبه ❖ و چون بدین
معالجات دفع نفع ترشح لین گردد بدون حصول منفعت در عمل اصرار لازم شود استعمال
داخلی کل را با کافور و خوش کشیدن و وضع منعم در ارج و دماغ خودی ❖

قسم پنجم نزول آب سیاه است بواطمه تغییر سمانی عصب محرف یا عظم را
و این قسم از نزول ارواء از سایر قسم است و اگر چه کمال معروف
نام بواطمه شرح علامات تمفادنه این قسم نزول آب سیاه را

از قرار اختلاف اسباب واضح و هر یک از موه و دل حاصل معده به کجه علاج مذمت و اکثر اوقات این
 قسم از نزول علاج پذیر نبود بنا بر هر تقدیر کجه اتمام مطلب علامات او را در این مقام ذکر نمایم
 پس بدانکه در صورتیکه تغییر جسمانی بحسب خوف یا شکسته موجود بود در مرض جمیع اشیا
 خارجه را محاط بدان یا بنجاریند با احساس وضع در غنق مقله مانند آنکه از جانب مؤخر مقله
 فشاری حادث شود با عدم حرکت عینه و وقت حدقه و بودن زاویه و تدریج علاوه بر این علامات
 نزول رطوبت زجاجیه نیز متلا با آب سبز گشته و حجم مقله بنهایت نقصان رسد و اغلب این
 علامت چشم را به تنهایی متلا سازد و شیوع دارد در اشخاصی که در ازمنه سابقه متلا بمرام خارجه ^{بوده}
 اما **متلا آب سیاه** که حادث شود از تغییر جسمانی **عظام رسن یا جسم و مانع** بیشتر یافت شود
 در اشخاصی که در زمان قبل **به ریشیتیم** **یاد او اقریبی**
 متلا بوده اند و اکثر هر دو چشم را تدریج مایه بدین نوع که اشیا خارجه غیر مری شوند
 بدون آنکه احساس خارجه در فغان یا بنجار بدانها کند و در مرض متلا بود بدو دارد و خوف از روشنی
 و حرکت دائمی عینه و حدقه ضیق با قله عرض بود مانند حدقه که به با حرکت تشنجی مقله ^{مضیق}
 و در عروق و موی مقله و چون علی البصار بالمره فانی و معدوم گردد و جغ منفصل مثل
 متصل شود و قوه سینه و شامه و ذائقه با کلیه فانی گشته حافظه نیز بالمره ماطل و حجم مقله
 قلیل گردد

علاج در هر دو نوع از نزول چاکه قبل بیان نمودم بسیار نادر است
مگر آنکه بواسطه علاج عمومی مزاج تخفیفی در حالت علین ظاهر شود

فقره هفتم

در تغییر عمل قوه باصره

و این اسم عبارتست از بعضی تغییرات عمل افعال مانند اصول و نزدیک بینی و دور بینی
و شکوری و امثال آنها اگر چه برخی از مذکور است علامت هستند بعضی از ارض را
ولی بسیار شود که ذاتی نیز باشند و بدین واسطه در انقیام محتاج تفصیل مخصوصی گردیم

اما اولی چشم را بدو نوع منقسم نموده اند **نوعی** از او را که **نفرسه** است
نامند در صورتی است که یک یا هر دو چشم در صین ملاحظه نمودن آن

فارصه از محور طبیعی خارج کرده ولی با وجود این حالت علین تواند که باراده اختیار چشم خود را
حرکت دهد **نوع دیگر** آنست که **نفرسه** او را **کوش** گویند در صورتی

که علاوه بر متورب نگاه نمودن حرکت اختیاری منقله معدوم گردیده باشد در هر حال
علامات از نوعی واضح است که در انقیام توفیق مخصوصی علامت مورد نظر است

ولی باید دانست که برخی اوقات چون در صرع و دیدان معوی و در **کتابی**
و در استقای و مانع این علامات ذاتی نبود بلکه عرضی

اما **العلاج** در صوتی که ذاتی و جدید بود اکثر علاج او سهل است از آنجمله هرگاه در **الف**

شیر خوار موجود شود اغلب کافی بود اینک طفل را بنویسند که روشنی الحاق درجا

مخالف است **سختی** بود و چون او قدری زیاد تر و والدین تسلط نام بر او داشته باشند

استعمال دائمی عینک چوبی که صاحب ثقیه صغیر بود در مخالف جانب تورب **علاج** بتدریج

نماید و چون این علت اغلب بواسطه اختلاف قوای محرکه عضلات چشم است **بوم**

نام فراتوی که اثر مطهین علم طبیعی بوده کمان نمود که ممکن است که علقه را بدین

نوع علاج نماید که توه محرکه یک چشم علیل را بواسطه شق پشتر و توه محرکه چشم سالم را بسبب

عدم عمل ارکارانده است کثیرت در بدین نوع که در برخی عمده طویل چشم سالم را میپوشاند بنوعی

که ابصار از چشم علیل به غمبائی بود و در بعضی دیگر عکسکی وضع میفود که یک سطح او سطح و سطح

دیگر او محدب و سطح سطح او در اتحادی چشم علیل و ضویر محدب او اتحادی چشم سالم می **کندارد**

و بدین رتقا رنجه معالجه کامل نمود **در انقیاد**

نام که مکررا

اسم او را در این رساله ذکر نموده ایم چشم سالم علیل است و بواسطه چشم علیل مریض **مستعمل**

نماید بخواندن نوشتجات و بدین نوع در **ایماه** علاج نام نمود دختر را که سن بیست **یک**

بود و از طفولیت چشم چپ او مبتلا با جولیت بوده است

و نوع دیگر از علاج منوط بعمل می آید که در صفحه نود و دوم کتاب کجالی معرب **کتاب** **ک**

تفصیل او بیان شده

اما نزدیک بینی که در آن فاصله بینی **میشینی** نامند بدانکه جویه

در حالت طبیعی مقدار معینی دارد که کمتر از آن مسافت یا بیشتر از آن چشم سالم توان دیدن شخیص
مانند آنکه چشم سالم خط متداول را بمسافت یک کبر به یکی تواند خواند و آن شخیصا صغیره را در مسافت
شیرینکو تواند شخیص کند پس در صورتیکه شخیصی بجهت خواندن لابد بود که خط متداول را از کج

نزدیک تر نگاه دارد تا خواندن او را ممکن شود **شخیصی امی است** یعنی نزدیک بین
نامند و چون بالعکس بجهت خواندن لازم داشته باشد که خط متداول او در ارتفاع مذکور نگاه دارد

شخیصی امی است یعنی دور بین خوانند

اما نزدیک بینی سبب اصلی این عکس چون موقوف است بعلم طبیعی لهذا درین مقام تفصیل و بیانی ندارد
و علامات او از اسم او معلوم است **و علاج** این عکس برخی اوقات **طبی** بود بدین نوع که

مرکب بود با هیجان دم بر آس فصد و استعمال مسکلات سیرده اکثر مفید افتد و همچنین ممکن است
که بواسطه مشغولیت چشم خورد اسباب طبیعی باز گردانند ولی چون علت طیفیان نماید علاج
موقوف است با استعمال عینک متعده و چون بدور جوع مانده لازم است که رجوع شود بعینکی که بحد افراط
نزدیک یا دور بین نبود زیرا که اگر با فراط نزدیک بین باشد چشم دائما در مشغولیت و در حجت
خواهد بود و چون بحد افراط دور بین بود چشم معاد بدین حالت خواهد شد و باید احتیاط نماید

که در صورت استعمال عینک و اما عینک را حمایات چشم و در اعمال متداوله که چندین
اصطلاح بعینک نبود اورا معمول ندارند تا در وقت نگاه کردن بصیقل چشم علیل مشی بدو پنی

نمایه اما دور بینی که بفرمانه پرسس پی پی **دوم پرسس**

نامشعکس نزدیک بینی است بدین نحو که مریض ششابعده را سهولت
شخصی هم و بالعکس خطوط متداوله را در مسافت متداوله نتواند خواند مگر در هنگامی که اورا

بمقدار سه الی چهار درج از چشم دور نگاه دارد و چون ششابعده بجهت رویت روشنی
زیاد تر از ششابعده قرار دارد در نتیجه فاعده دور بینی بر این بود که نظره در خواندن کاغذ پشت
بروشنی کند تا کاغذ روشن تر نماید یا در شب کتاب را پشت چراغ و دت را مانند آفتاب
کردن در فوق حاجب نگاه دارد تا روشنی و قوه بصیرت متفرق شود **و علاج** این عیله
اگرچه بواسطه مشق و تربیت برخی اوقات حاصل گردیده ولی اگر متوقف است با استعمال
عینک محدب چنانکه در نزدیک بینی عینک مقعر مفید است

اما دور بینی که بفرمانه **دویمیلی** خواننده در نوع **تیمی** از ادانگه

مریض ششابعده را دو مرتبه پند چون مرد و چشم او کشوده باشد و چون یک چشم را مسدود
نماید اشیاء مذکوره را یک مرتبه پند **تیمی** دیگر است که ششابعده را یک چشم دود و صبه پند
در صورت اول اگر شبیه اول است در صورت دوم دور بینی بواسطه که یا تقاضی

اثر جراحی است در وسط قرنیه یا در وسط جلجلیه یا مولودی است بواسطه موجود بودن
دو حدقه در یک چشم و در برخی دیگر علامات یا نتیجه امراض دیگر است مانند حصول او
در آینده ای بعضی قسم تزول آب سیاه در در خنق رحم و مالحوالی و لی در هر صورت
آنست که دو دو خفه دیده شود بالنسبه یکدیگر مساوی نبود و یکی از آنها از دیگری معین و واضح
تر می باشد و **علل** این علت در صورتیکه سبب او مشخص بود موقوف بر رفع آنست
چون رفع او ممکن باشد و برخی اوقات دیگر سبب معینی ندارد درین حالت وضع متع
ذرا بخ در نزدیک چشم مفید است از استعمال حیوانات در مواضع بعیده
اما روزگوری که بفرشته **سنگ تالپی** نامند علتی است که بواسطه او از ^{صیغ}
تاشم مرضی طلل یا بالمره بیخ زینده ولی در شب ابصار آنها نزدیک بقاعده طبیعی است و این
مرض عکس **شکوری** و بسیار نادر الوقوع است و باید دانست که **روزگوری** برخی
اوقات عارض شود در حلال و **سخت غیر طبیعی حدقه** که در قوه سیم از جز دوم از جمله دوم
تعریف او را بیان نمودم بواسطه زیادتی در در خطوط شاعیه شبکیه نوعی که عاجز شود از قبول
نمودن آنها برخی اوقات سبب این عله همچنان شبکیه بود که آنرا قبول ننموده
مورث یسوق حدقه کرد یا آنکه که حادثه در وسط قرنیه یا آب مردار یا قاصی در روز مانع
از ورود روشنی شود و در شب بواسطه ظلمت حدقه وسیع شده روشنی از اطراف که با اثر

آب مردارید داخل سبکیه گردد و برخی اوقات دیگر اسلابب معینی ظاهر گردد و درین

صورت این علت را **عصبانی** گویند:

و ازین تفصیلات معلوم شود که این مرض اغلب اوقات علامت است پس با برین در صورتی

که همچنان شبکیه موجود بود لازم است بواسطه معالجات داخلی رفع او را نماید و چون از صبح صدمه

بوده باشد قطره محلول عصاره بذر النج و **بلادانه** یا وضع رادعات مفیده خواهد بود

و چون عصبانی فقط بود علاج نزول آب سیاه عصبانی در این مقام نیز فایز بود

اصا **شکوری** که بفرمانه **همرانی** خوانند عبارت

از حالت حمای منفصلی که از حال عروب آفتاب الی صبح طلوع او موجود بود بدون

نقصان انصار از صبح طلوع آفتاب تا عروب او و اکثر این حالت مقرون بود

ماصداع و ثقل راس که در شب شده نماید یا با علامات همچنان دم و استملاعی معده

دریب اورا که لان معروف مانند سبب نزول آب سیله دانند ولی در بعضی بلاد این

علت شایع و رواند بود چنانکه در فرنگستان در مابین انواع دیده شود:

و شکوری چون علاج یابد اکثر از سه الی چهار ماه زیاد تر طول نیجاده و دیده شده

که بواسطه علاج لاین از سه الی چهار روز تقیایابد:

و بهترین علاج که مشاهده نمودیم استعمال شمع ذرا بچ پرنده است **در نزدیک چشم**

با نوسیدن شش متعال تک فرنگی هر دو روز یکدفعه و اغلب استعمال ضد

و سایر مضغفات ضروریه ایم ❖ و همچنین پان ما نیم که در سنه هزار و هفتصد و شصت و دو

هفت عیسوی چون انواع فرنگی در اکثر جمعی اجتماع نموده مبتلا بدین علة گردیده

باشانی شفا یافتند بواسطه تخریط و طبع کبکاد و طبیب شوی **مایس تر**

نام که در خصوص تجربات کالی خاصه خود ساله بسیار مفید تصنیف نموده بود که در در

در یکی از بلاد منسه در ایام پرنیز جماعت بزرگ عیسوی که اکثر مردم مبتلا بشکوری

گردیدند بواسطه خوردن کبک خودس یا کبک خاک شفا حاصل نمودند

جزء سیم از جمله دوم

در بیان امراض عامه مقله که نوح مختلفه او را مبتلا سازد

فصل اول

در درم خارجی مقله که بفرا **انقالی کثیره**

مانند ❖

علامات درجه اول ❖ در زمین یوست غیر طبیعی چشم صلیبه و ملتحمه حمزه هم رساند

بدین نوع که حمزه صلیبه قبل از حمزه ملتحمه روزنامه و حرکات مقله و همچنین مورت و ص

و هر چند که درت حقیقی در این زمان موجود نبود ولی شفافیه و صیقلیه طبیعی قرینه را **کرده**

و بتدریج و ج شده نموده سرایت بر اس نماید و پوست چشم زیاد تر و ملته شده ^{ظرا}
 قرینه را مانند لم نماید ^{حاطه} کذ چنانچه از تصویر مفید هم واضح و هوید است و قرینه امر کدر
 کرده و بدین واسطه غلبه و حدقه غیر نمایان و اصرار نقصان پذیرد با بر ذریعی عمومی ^{خفیف} شده
علامات درجه دوم اما مس و حمره قرینه زیاد نموده دلی رمی در مابین طبقات و در ^{خلف}
 قرینه حادث شود و قرینه ابتدا سفید و بعد از رفع ریم او اصفر اللون و منجر گردد و چون
 منجر گردد به بعضی مقله طبیعی جسمی سرخ رنگه و یعنی بدون ترکیب منظم و حرکت باقی مانده
 و لی چون در درجه اول معالجه لایق نماید شود که درجه دوم بدون علامات رویه بروز نماید
 و درم برخی اوقات تحلیل رود

اما **الکاسیاء** اکثر در درجه مقله و اجزای خارجی در مابین مقله و جفن بود بسیار
 خوفناک است در صورتیکه از رسوخ زینور حاصل شده باشد و چون نیش او در چشم مانده اغلب
 مبدل شود به **ورم عمومی چشم**

اما **تقدمه المعزیه** در درجه اول چنان ردی نبود بدلیل آنکه درین حالت برخی
 اوقات توان از ازاله ورم نمود ولی چون طیب ارانته معالجه نپذیرد از درجه دوم
 بلائنگ باعلامات رویه بروز خواهد نمود و اگر چه برخی اوقات امید بود بر آنکه
 مقله تمامه ناسد و ضایع نگردد لیکن بنا بر هر تقدیر بعد از حصول ریم لگهای عظیم قرینه

و بعد از آنجا قرینه قس غلبه با اتصال غیر طبعی او باقی ماند *
اما الطلاج علاوه بر علاج ضد درمی داخله خارجاً که در درم عمیق در درم
 مذکور است شرط طلحه بسیار مفید بود و چون دمل رخی حادث شود استعمال مجاد است
 حاره یا سه و آلوده نمودن موضع ریم رتختین امیون یا بدین نسخه لازم بود
صفت نسخه یکریز عطر صغیر حار جز، روغن کبرهای تقطیری دو جز، کل کل صدره
 دارد اهل سحبه تقویت مزاج رجوع شود به پوست که کهنه و ادویه محرکه مانند کافور و لفظ
 مفید با اغذیه مقویه و معلوم است که هر چند دمل را زودتر منجم نمایند بهتر است تا آن
 سرعت خارج گشته بد اهل مقله نفوذ نماید

فقره دوم
در درم داخلی مقله که بفراشه اقلیت اثرین

مانند *
 چنانچه سابقاً ذکر نمودیم این علت اغلب عارض کرده از درم شبکیه یا غلبه که سرایت
 نموده باشد بنسوج داخلی مقله و این مرض را منقسم نموده اند بدو درجه
درجه اول و جمع فاش زنده است که برعت تمام مقله و حاجین در اس سرایت
 نموده علی اللوام شده پذیرد با احساس برق و نقصان عمل الصبار و ضیق صدقه و چون

ابصار با مله فانی گردید صدقه نیز با تمام مسدود شود چنانکه از تصویر پدید می آید
میکردد و غنچه که در حال طبیعی از رقیب اخضر اللون و غنچه سیاه احرار اللون
و اما س و میل بقدم نموده قضای بطن اول را ضیق نماید و صلیبه و طبعه حمزه شدید
بهرساندهای عمومی برود کند

درجه دوم وجع دائمی با احساس سردت و حرارت منفصله در مقله و شکره عمومی
بدن علامات حصول ریم بود در بطن اول که بواسطه حرکت راس تغییر مکان نماید و چون
ریم زیاد گردد با بودن وجع شدید قرینه را منفر نموده و در صین اخراج هیئت صورتی مقله را
با مله زایل گرداند

اما العلاج در درجه اول مانند علاج درم شبکیه و غنچه است که سابقا بیان شده
ولی احتیاج لازم بود از شرط نمودن ملحه را و چون ریم در بطن اول مجتمع گردید بر
واجب است که اولاً سعی بلیغ نماید تحلیل کردن ریم بلکه قرینه منفر دمشق شود و بدین ملاحظه
ککادات حاره بر روی چشم استعمال کند و بواسطه غم موی روزی سه الی چهار دفعه تعصین
ایفون داخل چشم نماید و شمع ذرا بر پرده در ظرف اذن و ظهر عنق و صدغین وضع
کنند و باعانت منبسطه او را منفر سازند مگر وقتی که خوف کلی بود بر اتفاق و نفی را و چون
و صورتیکه منفر شود ریم سجدی غلیظ بود که خروج او صعب است قطره لعاب کل با بونه حل

مدر بر اخراج او خواهد بود

فقره سیم

در بابا قوی که بر بی مویج و بر ناله استایلم دو لاکرنی

مانند

بدانکه طهای فرنگ استایلم دو لاکرنی خوانند تغییر هموی و بر آمده کل

مادد قرینه را با اتصال غیر طبیعی او بعینه که نتیجه او نقصان یا انعدام بصرت و بجهت

توضیح مطلب **اسم** او را در تصویر دوم **دسیم** و نود و نهم **دپسم** نمودیم

و این غله عارض گردد از درم سنج داخلی مقوله مخصوص غلبه و طغیانی قرینه

اصا **تقدمه المعرفه** مختلف است: **از** آنجمله چون قوه باصره جزئی باقی بود امید **علا**

بابا قوی بوده باشد ولی قوه باصره زیاد نخواهد کرد و چون قوه باصره بالمره فانی گردد

نیز ممکن است که برآمدگی قرینه تحلیل رود ولی قوه **بصار** همچو رحمت نخواهد نمود **ع**

در در عروق دمویه موجود باشد خوف کلی است در تحلیل بردن نتو قرینه که بواسطه

استعمال اوده مخصوصه مجدد اجمیع مقوله ستورم شده فانی گردد بلکه برخی اوقات درم سرت

بدماغ نموده صورت هلاکت شود: و اغلب **تقدمه المعرفه** در بابا قوی مدور **اسم** بود از

تقدمه المعرفه انقسم دیگر و شود که این غله فوراً یا بتدریج حادث گردد و بجد یعنی رسند

توقف نماید و زیادہ نقصان در او ظاهر شود ولی نادر آن نیز دیده شده که علی‌الدرام نمودہ
منشک کردہ و جمیع رطوبات چسبی خارج گشتہ و از کثرت نقصان تخیمہ مقلہ فانی **غور عین**
عارض شود ❖

اما العلاج در صورتیکہ باباقوی ناقص یعنی بہ تنہائی موضع مخصوصی از قرینہ را مبتلا ساختہ

باشد برخی اوقات علاج بواسطہ ادویہ قابضہ مانند **تانات دوزنک**
حاصل کردیدہ است بدین معنی کہ برآمدہ کی بحلل رقبہ بدون تعمیر

در اہبار ❖ و یحین استعمال موضعی عرق ژورہ و **خلور و دو انیموس**
مہذب بودہ شرط بدانکہ **درور عروق دمویہ**

موجود نبود بدین نوع کہ یکی از مذکورات قلم مموی را آلودہ و روی باباقوی طلائمانیدہ تا فلس سعیدی
از حرق شدن قرینہ حاصل شود و بعد از آن قلم دیگر را بشیر آلودہ نمودہ بموضع حرق طلائمانیدہ
و در ہر حال باید احتیاط نمود از ادویہ حارہ کہ توانستہ در تمام سطح قرینہ و سلبہ منتشر گردند ❖

در صورتیکہ باباقوی بسیار صدید بودہ برخی اوقات از وضع زخا و مہلول بمانج بعدہ طول حاصلی
نیکودیدہ شدہ است ❖ و بنا بر ہر تقدیر در صین ہر قسمی از علاج قطور محلول حصارہ بلا داشتہ
معدقوی است در علاج بلکہ بدین واسطہ غنیمہ متحرک گشتہ اتصال غیر طبیعی صدفہ فانی کردہ
و برخی از البہا در باباقوی بسیار عظیم رجوع بعمل بد نمایند و جمیع رطوبات چشم را خارج سازند

تا بعد از ازاله ورم چشم مصنوعی ازینا فرارند همد

جزء پنجم از جمله دوم

در بیان امراضی که تمام چشم را مبتلا سازد

فقده اول

دوروم عام چشم

بدانکه این مرض را نیز الجبا بدورومیه منقسم نموده اند

درم اول وجع فاشانده در نقطه و اطراف او با حمه ملحمه وصلبیه علامات اول

این مرض آنه و چون حمه شده نماید ملحمه جمع گردد همچنانکه در فقده اول از جزء پنجم

دوروم **فاری مقله** بیان نمودیم و حدت ضیق و حرکت غنیه بالمره فانی و لون او مال

بخضه یا حمه شود با عدم قوه باصره و خوف از روشی و اما س مقله نبوی که حرکت او نیز

معدوم گردد و درم سرت نماید بجهن و بویله شده دوروم جن افضل منقلب بخارج

شود باشد سیوت مقله و حامی عمومی و برخی اوقات شود که ارشده جمعی بدانان

عارض گردد

درم دوم اما س ملحمه شده و تریاید یا نته لون او سرخ زده شود و وجعی
که تا حال متصل بوده منفضل گردد با تغییر حرارت و بردت موضعی و جن اعلی بواسطه

نش رسته برآمده کبود لون شود و مقداری از قرصه که تا بحال ملجمه اورا نپوش نیده بود
سفید و بالاخره مایل بصفرت کرد چنانکه از تصویر است و حکم معین میشود و وجع فاش رنده
علی الدوام تزیاید تا بد تادریکی از این اوقات تزیاید و وجع قرصه منقش گردیده ریم دومی
یا جلیدیه و رطوبت زجاجیه خارج شود. و چون بواسطه قصور استعالات ضد دوری در
اول صرت ورم شخیص **یافت** شود که غافرا یا و سرطان عارض گشته مورث **بلا**
کرده:

اما العلاج معروف است بمعالجات ضد دوری بدون تامل و اگر مانده فصد وضع
علی در اطراف چشم و شرط ملجمه و چون ندان موجود بود فصد درید و داج منصف علی
با استعالات داخلی ضد دوری از قبل پنج **بلاد** و عوصات نباتی مانده جوهر لیمو
و جوهر ترشک. و چون ورم بدرجه دوم رسد معلوم است که امیدی بر بقای قوه
باصره نیست و بر صلب است که بواسطه اضده ملینه انداد حصول ریم کند مشروط بدانکه
اضده بروی چشم سرد نماید که مورث شده و وجع خواهد گردید و از داخل رجوع نماید
با دویه مقویه مانند کنه و اگیر ترکی و وجع و جلیان با غرضی فقط سفید و چون نقاطی
مشخص شود بتجمل اورا منقبض ازید و مانع از توقف ریم گردند و چون علامات
غافرا بائی ظهور نمایند بواسطه خسته معلوله بمطبوخ قاتر پوست کنه کنه و تعصین اینون

بام برده

استعمال داخلی کاغذ و سایر ادویه مذکوره

در غایت تقریباً ملخ ار سرایت او کردند *

نقره دوم

در نقصان تنبیه مقله که لغزش آترونی دولتی

کوبند *

بدنکه حجم مقله بچند نوع نوازش جلیل گردد **نوعی** است که رطوبت زجاجیه در خارج شده قرینه غصونی بهم رساند که بعد از تجرد نمود رطوبت پهنیه فانی گردد **دیگر نوعی** آنکه بواسطه او درام شیده داخله و خارجیه و عمومی مقله ریم حاصل و خارج شده مقله علیل یا بالمره فانی گردد * ولی حقیقه نقصان تنبیه مقله نوعی که حجم او صغیر شود نتیجه تفرس خواهد بود بدین آنکه درم شدید ری عارض شده باشد و درین صورت تشخیص خوبی واضح است که بیان علامات او در این مقام باعث تطویل کلام است * و هر چند علاج او اغلب بسیار نادر است ولی بر طبیب لازم است که بواسطه استعمال ادویه مخصوصه ضد نفوس و مقوبات محرکه از داخل مانند شراب حبیبیا ناکنه کته و اشمال آنها مانع نموده شده از زیاد این مرض گردد و چون با وجود این تدابیر نیز مقله فانی در ایل گردد تغییر دهند هیئت و همولای چشم را بقدر امکان بواسطه چشم مصنوعی *

فقره سیم
در درود عروق و توی چشم که فواید بسیار علی

نامند

بدانکه درین مرض اکثر مقله نبوی عظیم گردد که بختین اورا نتواند پوشند و اصرار بالمره با
در ایل شود و سفیدی مقله مبدل گردد بلون گویدی رصاص و عروق دمویه صلیبه و ملحه
برآمده بادم سیاه رنگ و قرینه شپه بابا قومی کشته و مقله و عینه بدون حرکت بود
و چون این مقله بطول انجامد بتدریج نیز مرکب با آب سبز گردد

و هر چند از تعریف این علامات شود که تشخیص همچان دم موضعی و استعالات ضد دریا
نمایم ولی ب تجربه رسیده که بهترین زقا طیب است که مرضی ابو ایله غذا به نهایی
بکالت خود نگاه دارند زیرا که در استعمال ضد درمی چشم اغلب مبتلا نقصان عینه
و خشک گردد و استعمال محرکات عروق دمویه است لبرفت نشن شده مورث سبله
سبلان دم بطن اول یا دوم بلکه سبب سبلان شدید دم از مقله و سرطانی شود

فقره چهارم

در امراض مزاجی چشم

بدانکه در وجود عدم امراض مزاجی از برای چشم الحبار را احوال مختلف است نوعی که آ

سبز

نسوی اغلب قائل بود آنها باشند و هر قسمی از قسم امراض عین علاماتی مخصوص
از قرار مزاج مخصوص و علاجی جداگانه دانند برخلاف اطبای فرانسوی مخصوص معلوم
نام که مبالغه بر آن دارد که در هیچ یک از امراض چشم

وکت

علامت مخصوصه او مربوط و منوط بمزاج مخصوص نبود و تشخیص دادن درم **سینیلی**
و خازیری و تقری چشم و امثال او را از تشخیص علامات موضعی تنها تاثیر خالات
طبیعه نه اثر علامات مخصوصه دانند هر چند مگر تاثیر مزاج خازیری و غیره در امراض چشم
نیت و نیز مگر نباشد بر اینکه بواسطه علاج داخلی مخصوص در امراض چشمی صاحبان
نخازیر مثلا زرد تر و بهتر ثفا حاصل شود تا اینکه بعلاج موضعی فقط رجوع شده باشد
ولی فلابد اند اینکه کسی نخواهد ملاحظه الت اصباف فقط تشخیص امری مختلفه دهد
و چون حقیقه شناختن علامات تشخیصیه امراض خازیری چشم و تقریه و غیره ^{عین}

اطبای نسوی صعوبت کلی دارد ما درین چند سال در عمل طبی خود دستور العملی جدا
از هر دو قسم برقرار نمودم و چون ازین دستور العمل اغلب ادقات حاصل
یکوشا بده کردم لهذا تفصیلا خبری از عقا دات خود در این مقام بیان می نمایم
اول بدانکه در هیچیک از امراض **عاده چشم** نتوان از ملاحظه آلات

الصباف فقط تشخیص نمود که این مرض عاده موقوف است بمزاج مخصوص باینه

دوم آنکه در **امراض مزمنه چشم** تشخیص مزاج مخصوص سهولت از عقدمات و از تفرق
مریض و از علاماتی که در آلات دیگر موجودند و بندرت و صعوبت از علامات مخصوصه
آلات بصیر حاصل شود ❖

سیم در هر زمان که امراض عاده چشم بدون سبب واضحی مزمنه شدیده
بهم رسانند احتمال کلی است که مزاج مخصوص مانع از صحت باشد چشم گردد و درین صورت
بر طبیب است که از ملاحظه عوارض و علامات موجوده در آلات دیگر مایه از تفرق مریض
مایه از ملاحظه مزاج ابویین تشخیص مزاج مخصوص موجود و تجویز علاج موافق نماید ❖

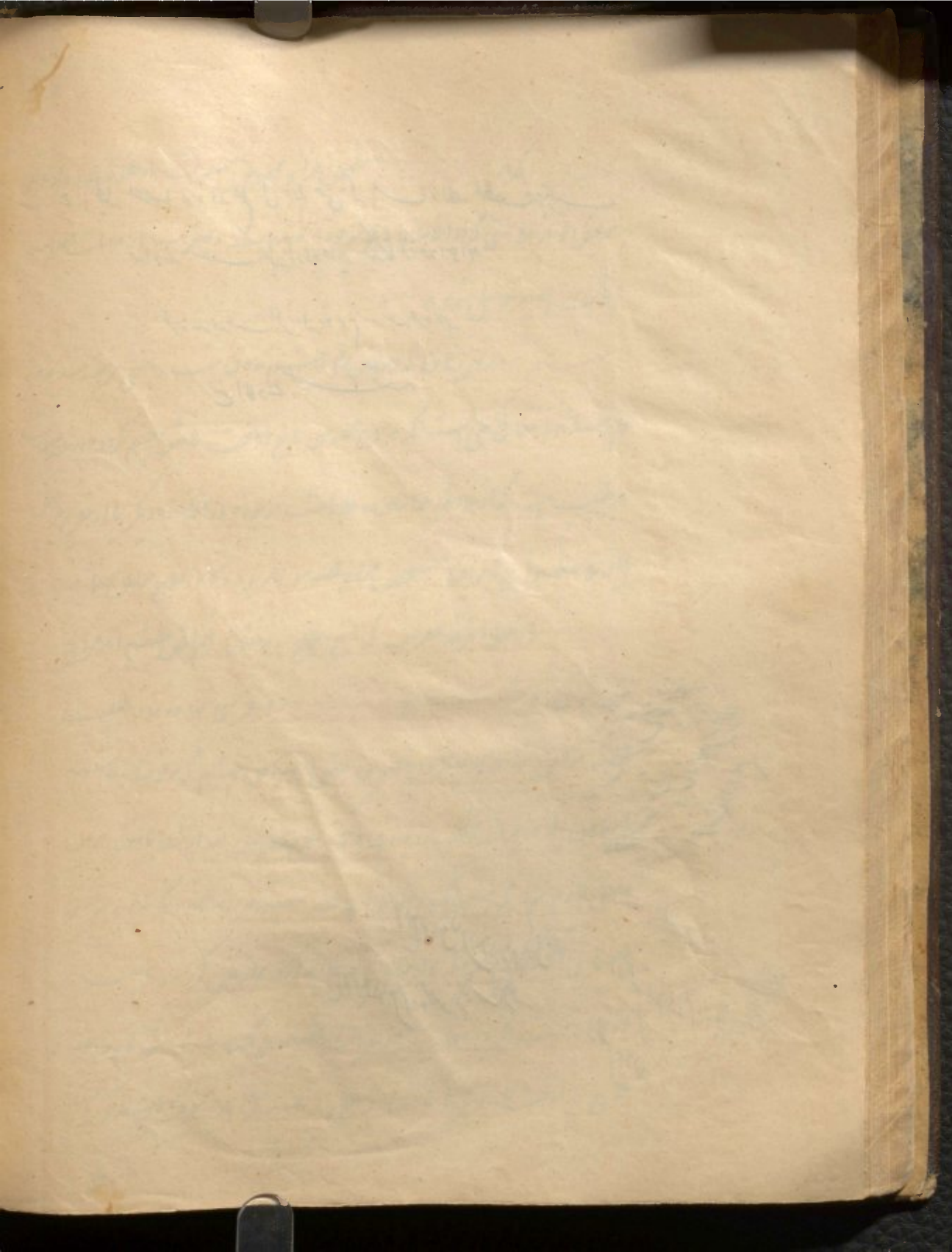
چهارم از جمله امراض مخصوصه که مانع علاج پذیرفتن امراض چشم اند مزاج
خا زیری و **سیفیلیس** و **شکر و کولر** و نفوس بود و در قار طبیب
البته موافق آنها خواهد بود و در خصوص بعضی از امراض چشم که موقوف باشند
با امراض جلده چون مچلک و جدری و حمره علاج مخصوص بعد از شفا باشن مریض
اصلی لازم نبود مگر مسک و پراهنر و ملاحظه سسته ضروریه بجهت آنکه علاج هر تغییر
جسمانی آلات با صره که بواسطه کلی از علل مذکوره عارض گردیده باشد
از قرار سبب که در شفا یی در نفقات مخصوصه هر یک بیان میشود و چون خود
علاج پذیرفت دیگر تاثیرش بر عمل البصار نخواهد نمود و این مذکور است

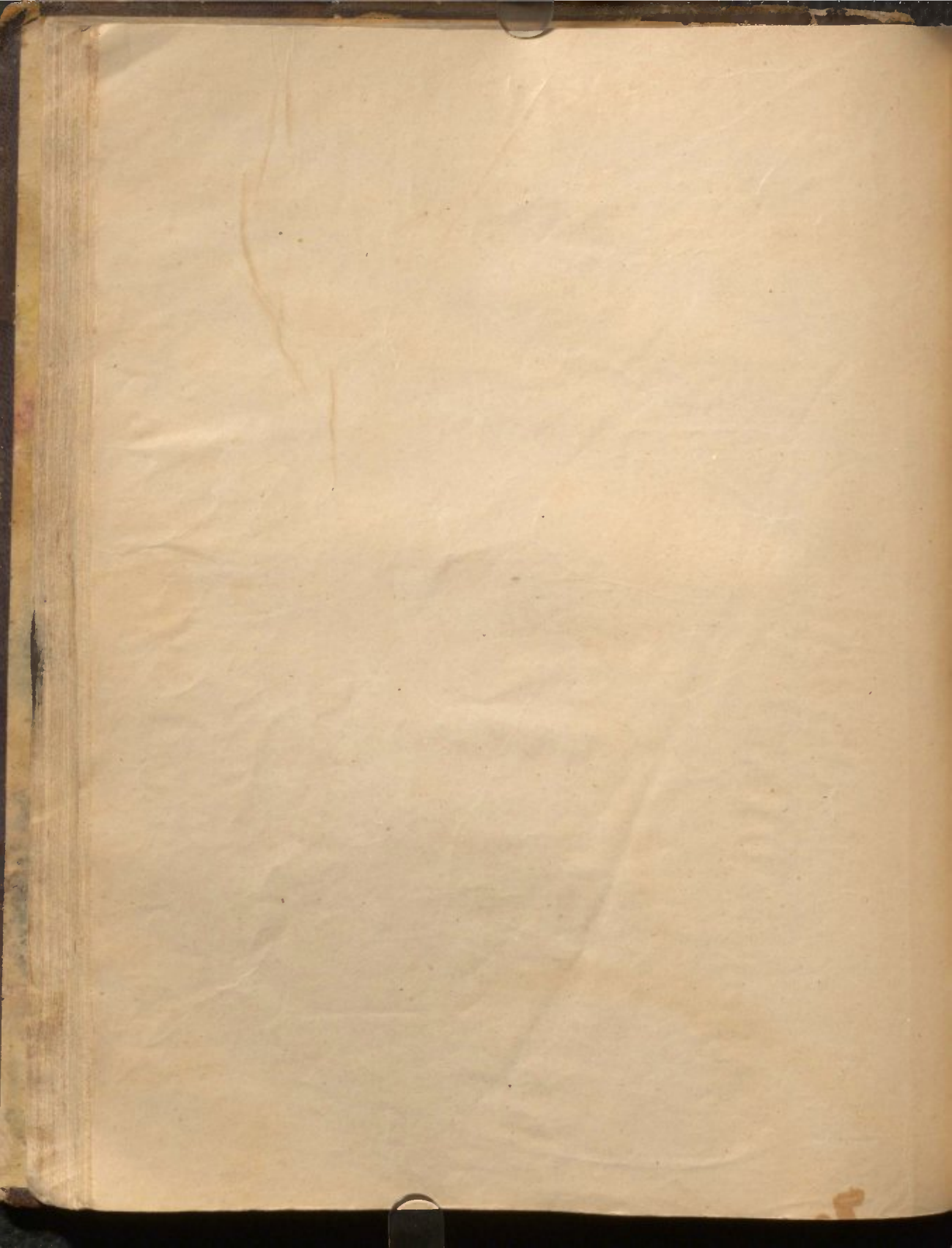
في الجمله تفصيلا بود از علم كمي طبي كه انشاء الله بملطف و رحمت
 خداوند شفقت بجزه از ادعایه بنديگان خدا خواهد
 گردید خدمت الرئالیه في يوم سرتبه عره شهر
 ربيع الاول ۱۲۸۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 انما نريد ان نكتب اليك
 في هذا اليوم من اجل
 اننا نريد ان نكتب اليك
 في هذا اليوم من اجل
 اننا نريد ان نكتب اليك
 في هذا اليوم من اجل

القدر والبرهان
 انتم انتم انتم انتم
 انتم انتم انتم انتم
 انتم انتم انتم انتم

بسم الله الرحمن الرحيم
 انما نريد ان نكتب اليك
 في هذا اليوم من اجل
 اننا نريد ان نكتب اليك
 في هذا اليوم من اجل

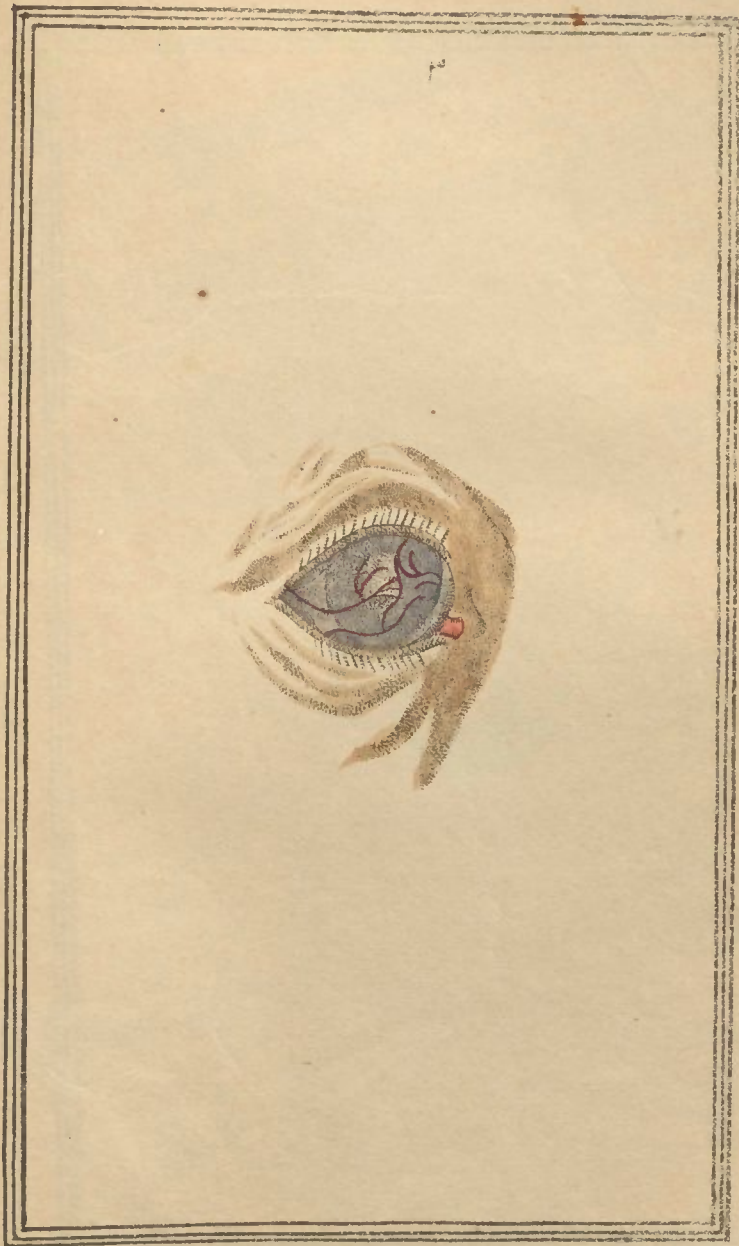


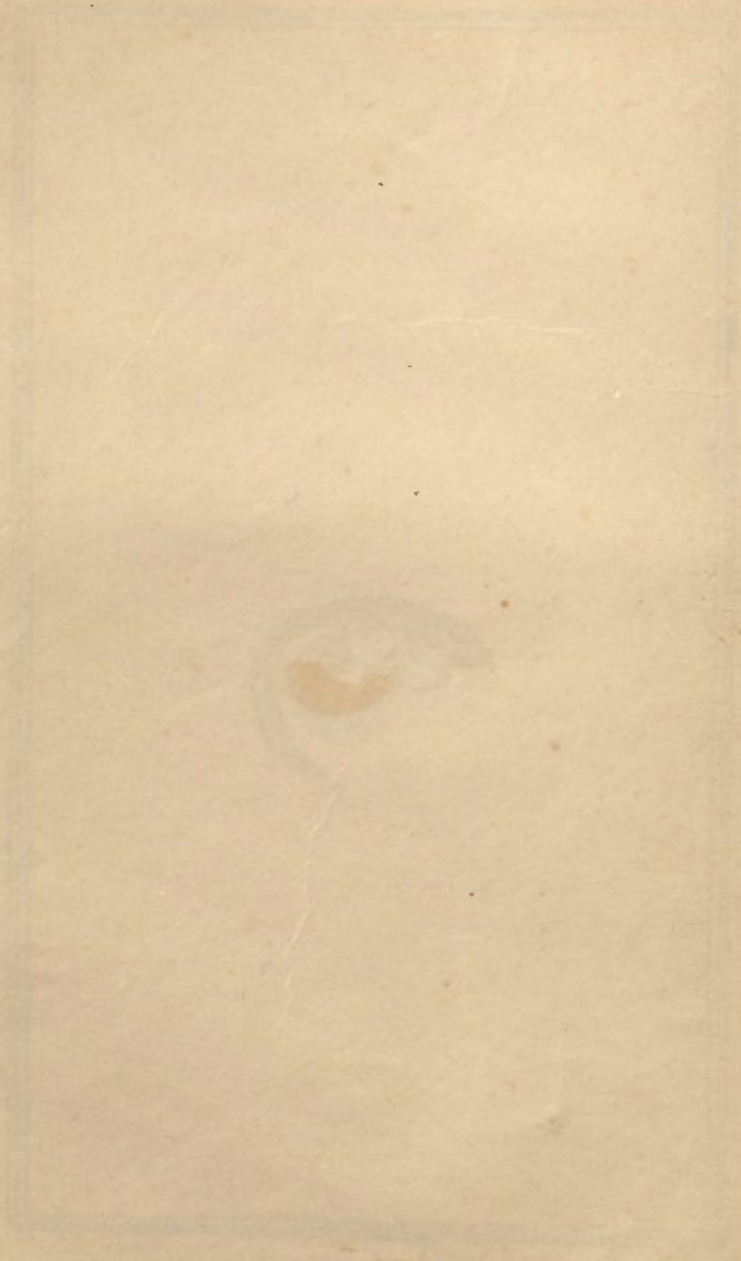












f



2

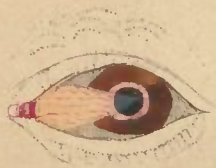


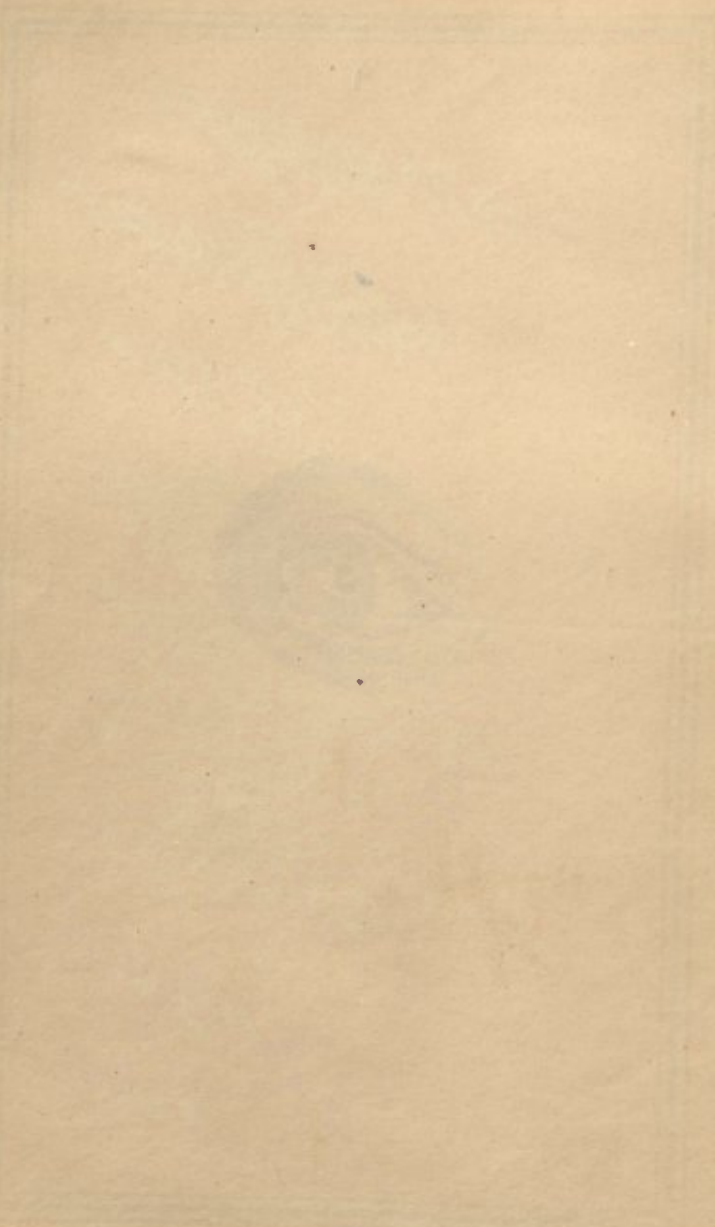
5



90







9





93

140



12



95

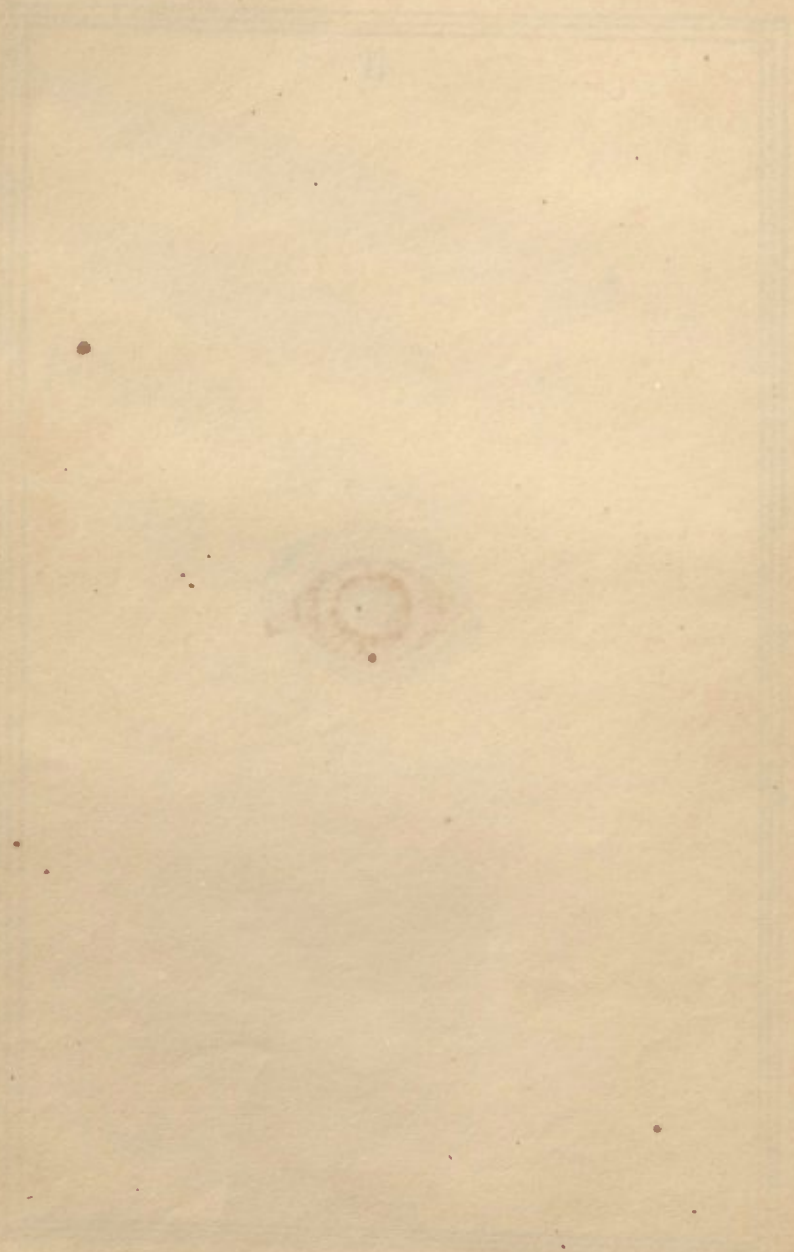


5



16





11



98

1A



99

19



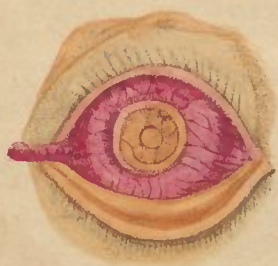
100

Y.



101

21



+ Index to colored illustrations. +

فهرت

| | |
|----|---------------------------------|
| ۵ | پان اول در اکالات |
| ۱۰ | پان دوم در ادویه مسیحه |
| ۱۰ | قسم اول محرکه |
| ۱۱ | قسم دوم مقصره |
| ۱۱ | پان سیم در قابضات |
| ۱۳ | پان چهارم در مقویات |
| ۱۷ | پان پنجم در محرکات |
| ۱۸ | قسم اول ادویه محرکه عمومی |
| ۱۸ | قسم دوم ادویه محرکه ضد غشی |
| ۱۹ | قسم سیم ادویه محرکه دماغ و کساح |
| ۲۰ | قسم چهارم ادویه محرکه فوه باه |
| ۲۰ | قسم پنجم ادویه مدره طمٹ |
| ۲۲ | قسم ششم ادویه مدره بول |
| ۲۲ | قسم هفتم ادویه معرفه |
| ۲۶ | قسم هشتم ادویه محرکات صدری |

۲۷ قسم نهم ادویه مولد اللعاب

۲۸ قسم دهم ادویه معطره

۲۹ قسم یازدهم ادویه محرکه محله

پان نهم در مستقرات

۳۰ قسم اول ادویه معنیه

۳۳ قسم دوم مسلات

پان نهم در محذرات

۳۷ پان هشتم در ادویه مضغه

۴۰ قسم اول تامیران

۴۱ قسم دوم امول لان

۴۲ قسم سیم کتیر و تیر و لوان

پان نهم در ادویه مخصوصه

۴۳ قسم اول نور الزین

۴۴ قسم دوم ادویه نریا فیه

۴۵ قسم سیم ادویه ضد نوب

۴۶ قسم چهارم ادویه آستیفلیسیکی

۴۹ قسم پنجم ادویه ضد چربی